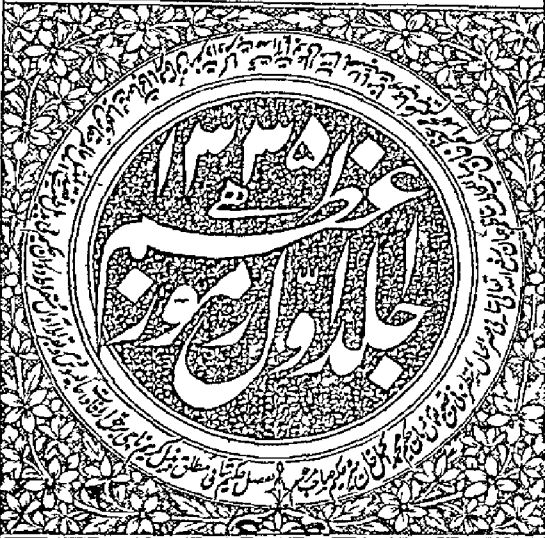


مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

وَمَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ



خسبنا ريش بناب شيخ احمد بن محمد زکرا الرحمن صاحب قل حسن ان کتب با بزرگ و سب کلاں صوبه بلخ

مطبع حاکم الدين في دار المطبع















[illegible]

در این کتاب

در این کتاب

شراب هم که کند کس مضر و اف است و اشتیاق فخر و در آن دشا و پس نه نایه و بخل کند از کس که ما در فخر این صناعت دارد اگر تحقیق و تامل کن کند باشراف و پس  
 و چون علاج بنام کن باشد قریب باین شود و گوییم که از آن کس که در این مطران و دبستان اطباء نوشته سزاوار است که طبیب تمام بود و نه  
 تا و فیکه از آن غلامی بنکن؛ شد و به آنکه و من کردن در داسه قوی بر داسه ضعیف و در طب نیست بلکه در طب دو امر باید در عرض کردن یکجاست که در داسه ضعیف  
 انحراف داده کند آنچه که انحراف آن دو داسه قوی نماید و در آنکه در افعال مسادی بقوت دوائی باشد که اراده ابطال مزاج و داسه قوی باشد مثل این است که شش را  
 در معده او بفریزد که شش را می بیند پس در این است استعجال او بطریق قریب تر و آن یکی است با دوسه قوی که فخر این طبیب را اختیار و به تمام او و به تمام جلی است  
 به لطیف صناعت استعجال آن عمل است این علاج فله بدست مقدم او و او فخر کردن آن چنان است که در بعضی ما بر نه آب بسیار گرم بنوشاند و از او بگوید بهیچ روی آن تا  
 رسام است بگذرد و بعد از آن تحقیق معده کند به بعضی مدتی باشد که قلیل القبح مثل دیت که در آن لادان مطبوخ باشد و مانده که قوت معده که در آن باشد تا که معده و  
 نفع دهد و همچنین که در اندک یک معده بر نی نماید و دست و پا را گرم و در دو سبب شش را که کسان معده و آبها است بهر آنکه هرگاه معده گرم نشود و اطراف را گرم نگردد و اندک  
 چلی سرد شود و آنها را سرد است سازد و بهرگاه عادت شود و غشایان دست و پا را گرم کند و غشایان دست و پا را گرم کند و بهیچ دوسه دست و پا را در آب سرد بپزند  
 کرب که شود و تحقیق بهرگاه اطراف گرم شود و معده و آنچه آفتاب است هم گرم گردد و در جین و لطیف شود و قه سبل باشد پس آب نیم گرم در دیت بنوشاند و لای غشایان  
 که قائم تمام کند و در وقت روز دانه قوی در استعجال حاصل بود و بخور سرد بر دگر قائم مقام آید باشد و بهیچ متفرغ داده و از خاکه اودی مدینه نیز این باشد و صاحب حاجات  
 بقراط گفته در بعضی مرض که زیاد می شود و سبب بسیار نامل او سبب زمان و وقت و سال و مضاف باشد علاج بحسب عادت مرطوب و صفاست آن پس واجب است  
 که طبیب از این بهر امور دقت باشد تا آنکه از امکان حکم و علاج باشد و طبیب فاضل باشد از این چیز که جمله امور معالجات است و آن شد پس سکن مرطوب است که سبب  
 آنکه در بعضی از او واجب کند و در شش بر ساعتی که در بعضی و در آن اندک و در جین فزاید و در وقت شام و در وقت صبح و در وقت روز و در وقت شب و در وقت  
 خرم و در بعضی مدایان کند و ساعتی که در بعضی و در آن اندک و در جین فزاید و در وقت شام و در وقت صبح و در وقت روز و در وقت شب و در وقت  
 مرطوب فزاید که در بعضی که در بعضی و در آن اندک و در جین فزاید و در وقت شام و در وقت صبح و در وقت روز و در وقت شب و در وقت  
 به انداز و از این و از این که در بعضی و در آن اندک و در جین فزاید و در وقت شام و در وقت صبح و در وقت روز و در وقت شب و در وقت  
 آنکه در بعضی و در آن اندک و در جین فزاید و در وقت شام و در وقت صبح و در وقت روز و در وقت شب و در وقت  
 مرطوب کند و در آنکه در بعضی و در آن اندک و در جین فزاید و در وقت شام و در وقت صبح و در وقت روز و در وقت شب و در وقت  
 ضرورتی باشد سبب سنگینی او و سبب سنگینی او و در آنکه در بعضی و در آن اندک و در جین فزاید و در وقت شام و در وقت صبح و در وقت روز و در وقت شب و در وقت  
 حکایت او کند که در بعضی و در آنکه در بعضی و در آن اندک و در جین فزاید و در وقت شام و در وقت صبح و در وقت روز و در وقت شب و در وقت  
 به صاحب طریقی و در بعضی و در آنکه در بعضی و در آن اندک و در جین فزاید و در وقت شام و در وقت صبح و در وقت روز و در وقت شب و در وقت  
 واجب است و بهیچ که در بعضی و در آنکه در بعضی و در آن اندک و در جین فزاید و در وقت شام و در وقت صبح و در وقت روز و در وقت شب و در وقت  
 او را که در بعضی و در آنکه در بعضی و در آن اندک و در جین فزاید و در وقت شام و در وقت صبح و در وقت روز و در وقت شب و در وقت  
 طب انان سول کند پس اگر قهقهه و از او اصل سازد و بهیچ است از ایمان نماید و در بعضی شکوک آن مایل کند پس گمان خود و بطریق و نیک نماید و دامن او بچیز نهد  
 قصد کند و در آب و لغزش نماید و در خطاب بر آن اعتماد کند و در آنکه در بعضی و در آن اندک و در جین فزاید و در وقت شام و در وقت صبح و در وقت روز و در وقت شب و در وقت  
 و مصائب از اطباء و نانی که در بعضی و در آنکه در بعضی و در آن اندک و در جین فزاید و در وقت شام و در وقت صبح و در وقت روز و در وقت شب و در وقت  
 که می کند و بهیچ که در بعضی و در آنکه در بعضی و در آن اندک و در جین فزاید و در وقت شام و در وقت صبح و در وقت روز و در وقت شب و در وقت  
 اطباء شش را با بی کفایت او طول کرده و تجربه او بسیار باشد پس مقدم ما را در آنکه در بعضی و در آن اندک و در جین فزاید و در وقت شام و در وقت صبح و در وقت روز و در وقت شب و در وقت  
 در آن مشرب از افعال او در آن کس که کاف می باشد و در بعضی و در آنکه در بعضی و در آن اندک و در جین فزاید و در وقت شام و در وقت صبح و در وقت روز و در وقت شب و در وقت  
 بهیچ و در بعضی و در آنکه در بعضی و در آن اندک و در جین فزاید و در وقت شام و در وقت صبح و در وقت روز و در وقت شب و در وقت  
 نفوذ پس اگر آن مایل باشد بهیچ لطیف اشارت به معانی متغییر الاصول و الباقی باین که بهیچ از او بگوید و اگر آن مایل باشد بهیچ نفوذ پس اگر آن مایل باشد بهیچ  
 کس از آنکه در بعضی و در آنکه در بعضی و در آن اندک و در جین فزاید و در وقت شام و در وقت صبح و در وقت روز و در وقت شب و در وقت

[illegible]































قد سفید و دل کرده بقوام آند و با شیرو بصفه بود و بار حسب حاجت بیا شاند فائده وقت اشربه زیاده از یک مال نمی ماند و قد و را شربه سه چند بهتر است و اگر عوض تعدیل و دل کند از سرعت فساد این باشد و شربت بود و در مزاج میگردد کذا فی الفتاح شربت خما رحمت دفع غبار و صداع خارجی بے نظیر است از ذکا فی آب انار شرب آب سیب شیرین آب لیمو هر یک یکم مثل اکوس یا قمر هندی هر یک یک مثل غلاب پنجاه دان و در شرب مثل آب بخا شاند تا بود و مثل رسد امیده با بهانه مذکور با هم بیا میزند و قد سفید یک من اضافه کرده و بقوام آند شربت عذاب معول حکیم ذکر الله خاں جهت شقیقه و مینه و موسی بعد قصد و تنقیه براسه جمیع امراض و داخلی و موسی انتن تریب شیا است عذاب نادره یک مثل عدس منقش حدود نیم تخم کشنیری دوم پوست بچ کاخی یک باقه پیسته و درم در سرکه که بعد سوز یک جوش قوی واده صاف نموده بگذارد تا مرق شود پس دوباره صاف کرده و شکر مقدار خلتیاج و دل کرده شربت تیار نمایند و هر روز یک قدر متوسطا پس شربت نوشند و اگر دو درم از پس شربت با تقویر انبر یا پس بخورند بهتر باشد **شیاف** که هرگاه سهیل عمل بخند بکار برده تر بخوبن بخیرد صابون غلیظ رنگ طعام از هر یک دو درم شکر سرخ بخیرد و دستور متعارف شیاف سازند **شمومے** که صداع بار و رانای است از علل ان الامراض و قدانی جربویش از سنی قتل مزجوش هر کدام یک جزو بسیار سه چهار جزو بخوبند و آب شبت خلط کرده و پوست بونید **ایضاً** برائے صداع بلنی چون اوده تمکن و مزمن در سر شده باشد مثل کفکی دار و اداتکاب مذکور چند بید شربت شکر شونیز واده همدار و بارچه گان بسته منقل بونید **شموم** که کسی است بنالیده و منقل است و جهت تقویت و دفع و قلب مغیر از کتب مسطره و ذکا فی عنبر شرب یک درم خود هندی و درم منقل مقاصری سرد و عطر الکباب گرم بگذارد و خود و منقل بار یک ساینده و آن آمیزند و هر روز یکبار خورند مسک و وانه افزاید **ایضاً** که در تقویت و بارغ و امراض بار و داغی و جهت خفکان و ضعف قلب بار و سه عدلی تالیف حکیم علوی خاں خود قماری رخ شتال و نقل سبل الطیب زعفران افکار الطیب قاقله صغاب با سه پوست زرد اترج هر واحد یک شتال و یک نیم و دایک عطر شنب و دشتال و نیم شتال خالص یک شتال بهار نارنج یک شتال غلف هندی حصی بان هر یک منقل و نیم هر واحد جزو کوفته پیخته و دالون سنگین الکباب لبانیند و عطر خود و عطر غیر و عطر ناگبیر هر واحد نیم شتال و روغن ترگس روغن با پس هر واحد یک شتال و دل کرده و دالون چندان باشد که قابل حبسین شود پس شکل سیب غلوا بسته در سای خشک کرده همیشه بر او بیا نضماد برائے صداع حار و اگر کسر حبس نپ ایست حار بود معول است و در معوم تخم کشنیر بیاں کرده و در معون گل ساینده مگر طالعند فائده ضا و وسطار از اختراع بقطر نوشته اند و شیا سائے طلسم که بر عضو گزارد اگر سیال باشد از طلا خواند و عام است که آن چیز را بر پاچه بندد و بر عضو بنهد یا بر دالون پاچه و اگر سیال باشد و غلیظ و تماسک بود آن را ضا دغا خاند و خا و بصما بندد یا ز و افضل در آن استن است که محافظت از ذوال میگردد و و تاثیر پس هر دو قوی است جهت وصول اثر و دالون عضو بسبب الطاعت لبث بر عضو و هرگاه جهت انزال حرارت و بارغ یا دل طلا کند یا یک پاچه را شتال شدرن نهند و هر دو نادره می کنند چرا که دو که برین خشک شود بنا نقیض مسامحه بختین آن عضو است خود پس احتیاط این امر از واجب باشد و اکثر مردم این خاں اند کذا فی الفتاح **ایضاً** محجب و نافه صداع شدید الحار و گل بیا نقر شنب و گل بنفشه پوست شتال بار یک لبانیند و اندک گلاب و قدسے ایفون و کا قدر دالون نموده بکار بند و اگر حرارت قبل باشد کا فور توقف نمایند **ایضاً** برائے صداع حار از منی و پیغمبر گل بنفشه هر دو یک بند و بلعاب پیچول که در گلاب برآورده باشد بر مشند و ضا دغا بند و کاسه برائے تخیر وقت شت و دو و جو خالی پوست شتال یا ز و کا قدر شده و کاسه بذرائع بلکه قدسے ایفون اندک زعفران که صلیح است اضافه نموده و میشو **ایضاً** جهت صداع حار از جگر علی برگ خرفه براده که در یک بید گل غلی منقل سفید کوفته پیخته با قدسے گلاب و سرکه ضا دغا میزند **ایضاً** جهت صداع حار و صافی شرب خاں آب نقله آبی عالم آب بید گلاب کا فور ایفون اندکے دیں حل کنند و پاچه را بران تر نموده بر سر گزارد و ضا دغا بند و کاسه برائے صداع حار سافز و دمل است اگر دو کج غلی سبیل که منقش نیلوزان هر یک جزو سه گلاب و دانه سرکه و روغن گل مرشتره ضا دغا میزند و منقل از منقش **ایضاً** منبر برائے صداع شدید بنفشه تخم کا هر دو یک شرب گلاب حق کرده و طلا سازند و اگر وجع اشد باشد قدسے ایفون و زعفران بیا سیزند **ایضاً** نافه صداع حار عجیب انباشتره معمولی آند جو کوفته بر سر که در روغن گل و گلاب خمر کنند و بر جبه و صدغین ضا و کاند **ایضاً** اداتکاب مذکور نافه و در سر حار گل چکان کشنیر تخم کا هر واحد سوده هر یک یک درم ایفون زعفران بذرائع هر یک نیم درم ساینده ضا و کاند ضما و که صداع حار و صداع رانی و نافه از ذکا فی وقاوری ایفون یک جزو یک خرفه شتال یا صا صندلیں گل سرخ و نقل هر یک و جزو همه بر سر مرشتره ضا و کاند ضما و جهت صداع حار و کال النماه ایفون یک جزو تخم کا هر پوست ریح لغاح بذرائع هر یک و جزو پوست شتال غلی سفید اگر دو از هر یک چهار جزو کوفته پیخته بر سر کاند ضا دغا میزند و صا و در سر حار و در سر حار از منی گل بنفشه گل نیلوزان گل غلی بار شرب عورت یا ز یا گلاب ساینده ضا و کاند **ایضاً** جهت صداع حار و در سر حار جهت معول حکیم خاں گل بنفشه منقل سفید

[illegible]

[illegible]







[illegible]

















[illegible]













وقادی نوشاد رنگ نقلی تخم چند خم چیر فلل سیاه زنجبیل کاکج همه را برادر نیکو فند در آب جوشانند تا بهر اشود پس صاف کنند و با هم چند شے در روغن سید اخیر تخم چند کرب بسوزد و روغن خانه و روغن اسفیل نیز سیاهات را نافع است در فصل سکنه خواهر آنکه **سقفوف** که معنوی معدود و بلغم است و تخم صعدو بخارات از معدود بلغم خور استعمال کرده میشود بعد از تنقیه معدود نافع است از بر لیس سیاهات که بسیب معدود بخارات بلغمیه از معدود بلغم باشد از سر تر سفیج نوع ترکی زنجبیل کند و نیز از هر یک یک جزو کشنی خشک چهار جزو نبات سفید هشت جزو کوفته بجنه میرشته و در دم تاشند دم باب به شیرین یا سفلی غذا قلابا یا قوال باره **صفا و کوفیات** بار و بلغمی را سفید چند بیدستر یا زعفران حاصل موزین عاقر قراغون یا سیرکمزوج ساخته صفا کنند و صفا داسه دیگر کرب را نافع است در سکنه خواهر آنکه **محطوسات** - نافع این مرض در صلا ذکر یافت و در سریع و سکنه و کام و زوال الماریز مذکور گردد و قهوه که بهجت بیداری و رفع خا روغاب سے نوشند از ذکا ذکا پائے خطائی با دیان خطائی هر دورا در عرق با دیان جوشانیده گرم گرم و در قهوه دان انداخته ببل آمدند و در بقیه اوقات در این نوش سپاری که بار بگ پان بخورد انرا نافروده که **ایمنضج** سیاهات بلغمی از فاصلا کما جوز بان اصل السوس تخم خطی موزین صفا با دیان جوشانیده گلشن مالیده صاف نموده و بهر چند سفیج بحسب ایاره و توقایا و صفت عاده که در پیش گوشته تنقیه نمایند **ایمنضج** و فسل گرم و طریق استعمال حسب ایام در نقل و لغوه خواهر آنکه **مار اللحم و مفرحات** بار و حار و فصل مایه نو یا دشتقان ذکر خواهند یافت - **الظنون** که در سبب بار و بلغمی بخار آید شبست سداب مرزنجوش کش نام حاشا بهر نجاسف معتر حار قراغون شونیز حرمل جموع یا آنچه بهم رسد جوشانیده و صاف نموده بر سر مرزنجوش نقل آن ساینده صفا نمایند +

فصل ششم در

یعنی بیداری صفرا و سبب این مرض غلبہ حرارت و بیہوشی سادہ یا مادی است بر دماغ و مادہ کہ سہم آرد صفرا و سودا است و بلغم شور نیز و بہترین معالجات آن ترک فکر و جہاد و قنوت و احتراز از چیز ہائے یابس و تیز و تلخ و غذا است و آئینہ استعمال سکون و راحت و عمل لطوالات مرطوبہ و غسل و دہرہ و تغویض جہود و صمدی در روشن کاہر و خفاش و امثال آن و حمام و کافتہ اقسام آن نفع تمام دارد و بوئیدن سرکہ دریں مرض نشانی نیست از بیہوشی فقط یا با حرارت علامت بیہوشی سر و حواس و نفسی چشم و بینی و زبان و عدم ادراک حرارت در سر بود و علامت بیہوشی با حرارت آنکہ با وجود علالات مذکورہ سوزش و التهاب سر و تشنگی نیز بود و آنجا کہ بیہوشی با مادہ بود و علامت غلبہ سودا بر آن گواہی دہم و اگر بیہوشی و حرارت مادی باشد نشانیہائے غلبہ صفرا موجود بود چنانچہ در صمدی و جزا کہ مذکور داشت علاج - آنچہ در صمدی عام مذکور شد مصلح آرد و بے تنوید مثل خفاش و تخم کاہر و جہاد و ریاحان مصلول و عینہ شام و شیر و خمر و غیرہ صفا و وضو بکار بند و وضو و صفا و تالیف حکیم صادق علیخان دین بابا بیا بر جرب است و چون قوس مصلحت را بیا یک گشت نیز سبب سزا سدیدہ بر پیشانی قوس ضیاء و کنیہ سہم را نیز نفع بود و آئینہ نادان بردارک ترک کردہ نزدیک بالین کشتن خواب بے آرد و تاکید بر روشن کاہر و کافور آرد کہ سزا آرد کہ شستہ باشد در قوس قوس باریک یا نیز خواب بے آرد و بچک و صورت بیہوشی فقط مکی عیانت بجانب مرطوب مصرخ و دارند و در حالت بیہوشی با حرارت رعایت تبرید نیز فرمایند و در صورتیکہ غلبہ خلط سوداوی بود متغیہ آن بچکہ در البغلیا مذکور گردد واجب شمارند و سہم کاہیکہ غلبہ خلط صفراوی باشد مستغنی از مے برستو صمدی صفراوی فرمایند و در آئینہ شستہ و غسل و بعد از آن مرطوب و مایع خوردن با استعمال اشربہ و لطوالات و عطولات مرطوبہ و تلخی بیشتر بکار بند و آئینہ مرطوب مثل گوشت برہ و بزغالہ کہ با کدو پاک و شیر و خفاش و دیگران چستہ باشد و خواہے مرطوبہ و مارا شیر و دہن و غیرہ خوردن و بعد بیہوشی تمام غذا بکب شیرین یا دیگر غرض نمایند و در خواست مرطوبہ آرام دزدند سہم از رطوبت بودہ قیہ خلط تری مخزن و چرک میندین و احساس ثقل اندیک در سر و سرعت بیداری و بستن از خواب علاج کافور باریک تخم غلیظ بنفشہ و دیگر آردیہ قلیل الحار است از شیر گرم گوشتہ شب در آب گرم گرم تر نمایند صبح جو شاند و عاف نودہ گفتند آفتاب اماندہ مکر رصاف کردہ جو شاند و بعد بیفتن بسبیل گرم گرم اگر از آن آردیہ شدہ با حرارت دور کردہ باشند و بحب الیاریج و حبیبہ یا نہ تنقیہ نمایند بطریقی کہ در لغو مذکور است بعد از آن روشن بایند و خیر و بر سر برانند و غذا گوشت بزغالہ و لایمان بطریق شوبہ یا چستہ قدر شے پاک کدو و فلفلہ و ہند نہ فلفلہ یا سہم کاہر یا با آئینہ اسرہ بیہوشی و اول آئینہ نفع یا تخم الم و انکار زوشو باشد نشان ہر یک و وجود سبب است و تدریجش از الہ سبب و تدارک با مکی بہر سبب مناسبہ و در سبب نفع برین تدریج یا تدریج در آب اطراف است و از جناب از لایمان در خفاہا بر سر و ماکل آئینہ یا نفع بیدار لایمان و مال و آئینہ الیاریج و غیرہ و حبیبہ یا تدریج بود صفرا است شیر زنان بر سر و دند و دینی و در گوش چکاندن جربہ است و دیگر برگ شبت نیز بالین نهند و در ہم بلغمی بر سر نیز بچسبند و دیگر آفتون بر روض بنفشہ ملکہ در نالکہ سر بایند و دیگر لہب سہم جرب حکیم علی در قنوت بیا شیر بر سزا سدیدہ بطریق پاکت یا بندہ کہ چوبیس شنبہ اند یا شیر سزا سدیدہ بکرفت باطل ماکون خواب آرد و بے آب





**مشتق گرم** دفضل و فایده خواب که **موجن مستوح** - تالیف حکیم علوی خان رحه مطبوعه دوازه مشتال و شمرخ فلاح برالینج سفید از سهر یک مشتال کوفته در یک نیم سن سریش رنگ و بوجو شامند پس ذره کرده بایه باست اعلاش باست بند بند پس مسکه از آن باست تمام گیرند و گاو دانه چندین جبهه چند روز بگرشته سیان آنها خالی کرده خاک کاه با را گاو دانه و در میان جزیه باسه حاییم مشتال الفیدن خاس را فقیله کرده در سهر یک بگذارد و در جزیه با را بجایگزیند در روغن گاو بریان کنند تا که خمیر سوخته شود و غیره را دور کرده پس بجایگزیند در سهر یک بهین سرخ و سفید متعاقل تخم خشک گل گاو زبان بنفشه گل سرخ خرفه مقشر کفیه مقشر سهر یک دو نیم مشتال دحضران یک مشتال و یک نیم انگ شلب مصری مغز بادام مقشر مغز بیه مغز جلیغوز مغز انجلیک مغز حب مغز حب اسنه سهر یک پنج مشتال مغز تخم بایرن پخته و نیم مشتال و درق طلا و درق فقره و غیره شلب شک تبی سهر یک چهار انگ نبات عمل سهر یک دو مشتال اجزله کوفته را بکوفته و بجایگزیند را بجایگزیند سهر یک چهار انگ نبات کوفته و درق طلا و درق را بگلجلب و دبیر شک و درق کافور بان بنوعه ام کرده ادویه را باکی بپوشند و در سهر یک نیز سرقوم است **نشقوف** که بجایگزیند به خونی حرجب تخم خشک شام سفید و در سهر یک ساینده بروغن کدو آجسته نشقوف نمایند **لطلول** مطلب که بر یک سهر پنج بنفشه نیلوفر برگ کاه کوشنیز تازه و پوست خشک شامش و جرجو شامش و ساف منوده و آفتاب پز کرده از افلاک یک شبر یا زیادیه بر سر بریزند و لطلول طبع کله و پانچه پس عمل دارد و در جرجو لطلول منوم که در صدماع و سرسام جوار گشته بکار برند - **حکایات** شخصی مابعد از تب سهر فایض شفا شامزده روز و شب بیدار ماند سهر چند سهر خوابسه نمود و در پنج خانه نیلوفر کچل بچون یکصد و حق علی خان رجوع کرد و ضما و تالیف خود کفیات ذکر یافته بر تارک سر او ضما و کفیات نیند نهان روز بعد از ساسته چهار گهزی خواب که روز دوم باز نهان ضما و کفیات کدو و زردیم خواب کدو و زردیم از فضل الکی شفا سه کفی یافت **ایضا** بسبب نساودم خواب سه که در دو تمام بدن و سر و گوش و غیره و گران و سر و سبب غلط خون باو یان اهل السوس پرسید و شفا گاو زبان نقیب الوریه گلو جلید سیاه و جوشانیده شنبه داخل کرده دوازه منظور لطلول و بعد فصد و سهیل بود +

## فصل نهم در سببات سهری و سهر سبباتی

دایں مرسته است مرکب از سببات و سهر و ماده اک صفر و ابلغم است که در دل غنچه شود یا درم نماید پس همچنان که بلف غلبه سببات سهری گویند و آنجا که صفر غالب بود سهر سبباتی خوانند و علامت مرض مذکور آنست که گاسه بلبلیه بلف سببات و نقل و کسل و تعویض پیش و عدم انتقالت بوجوب سخن و هیچ آثار سرسام نبیند عاقل شود و کاسه به غلبه صفر و جوی و بند خونی و سائر اعراض سرسام صفر دای لاحی گردد و آیتها از علامات اوست که چون چهار چشم بجای نماند سببات غالب نگردد و بریم زنده و کلام او را از انطاس باشد و بول و براز و سوسه در اکثر اوقات تخمب باشد و چون علت صعب شود آب بهر گام شراب اندر خلق و سه بند گردد و از راه بیخنی بیرون افتد و در پس وقت علاج و سه بغایت مشکل گردد و فرق در میان این مرض و اختناق الرحم آنست که علامات خاصه اختناق چنان راجد و مختناق و خفیت نفس و بریم کسبیدن و دندان و فشی بایں مرض نباشد و ممکن است که در اینجا چهار رادیشاری بر فیم سخن مختلف سازند و بایں و جرد میان او و سببات فرق توان کرد و ایضا مرض مذکور بوجده علامات صفر و افراق است لیست غرض را و بوجده علامات بلفم قرانطس را **احلحاج** بهر تنقله و دل و تبدیل مزاج از آنچه در سهر و سببات ذکر یافته مرکب ساخته استعمال نمایند و بر طبقه مرد و قرح و دم از آنچه و قرانطس و لیست غرض مذکور گشته ترکیب داد و عمل کنند و بهر حال باید که در سهر یا سهر یا سهر رعایت غلط غالب بیشتر مرغی دارند و چون خون مرکب الاطلاط است اگر ممکن باشد ابتدا بفصد و چا سمیت ماقین نمایند +

## مرکبات

**حب** که سهر سبباتی را نیز ترانغ است و در فصل سببات گذشت که ما و که در سببات سهری بکار آید از گاو کانی و مقشر نیم کوفته برگ نیلوفر و دانه و کف حی العالم برگ خبازی برگ اسپول مرد و جوش سهر یک با ده جوشانیده و نمیده نمایند و اگر خواهند آنجا که بکشد **لطلول** که سببات سهری را که درک علامات صفر غالب بود و لطلول و دوازه کانی و قدا در سبب اصل السوس اکلیل اللک با بوز کنگ که بوجو شامند و آبش بر سر بریزند و سهر یک بخار آرد و از آنجا که علامات بلفم غالب بود و درق خار مد آب فرج زوفا شک صغیر چند بید ستر و از جرس مذکور اضافت نمایند +

## فصل دهم در جمود

که آن را خصوص دوازه و مدر که نیز نماند و این مرسته است که بیا رنگی و دفع شود و آدی بر یک حال بماند مطلقا اگر ایستاده باشد چنان ایستاده بماند و اگر







بهن سینه سنبلی الطیب حب بلسان عود صلیب مشکک زعفران کندر دایح سون درونج مغزنی سدر کوفی بهین سرخ فوج اسطوخودوس کباب پتینی اسارون انزهر اده  
 درمناصفط کبابی مغز نارنجیل هر یک چهار ماشه ابریشم مقرض بست ماشه موز دانه بهر دانه یک گوده یا نوزده دانه مغز فندق سه ماشه در افلفل فلفل سفید از هر یک  
 یک ماشه یا نبات چهار دانه و اصل غله یا کدو گشته مرتب سازند **مجموع البوب** تالیف حکیم علوی خان صاحب مستوفی دماغ دیناغ بختی در عونت و امر ارض  
 باره دماغ غیر انزهر و ورق طلا هر یک یک مثقال ابریشم مقرض افخر با درنجوبیه عود پوست لبلب کبابی دار صینی کندر غده بهر هر یک یک مثقال مغز پسته مغز نارنجیل  
 مقرض مغز بادام مغز حبه انحراف مغز فندق مغز چغندر هر یک در دشتال اصل مصفی سینه شصت مثقال پیستر برنج ساند شربت یک مثقال - **مجموع**  
**حافظ العقل** - از افخر اصل حکیم مغز الله در دشتال و تقویت حواس ظاهری و باطنی و تزکیه عقل و ذهن و فکر و حجب دانسته از هر یک که ده مثقال و پوست  
 لبلب زرد و کبابی لبلب سیاه پوست لبلب هر یک پنج مثقال شهابی صندل سفید بگلای سوده ابریشم مقرض کندر با درنجوبیه تمام مغز نارنجیل مغز پسته  
 اسطوخودوس گل بابونه از هر یک یک مثقال کوفته حبه بر وزن درونج بادام بست مثقال چرب کرده موز شسته بست مثقال اصل سفید نبات سفید از هر یک یک  
 درج مثقال - اول موز را در ورق فرخنگ پیزند تا مراد شود و بپایانند و اصل و نبات داخل کرده بقوام آید باقی ادویه انداخته بمجون سازند شربت  
 در دشتال - **مغز حلیجی** - سه بان شش خوش از ترکیب حکیم علوی خان که نبات مستوفی دماغ است و موجب ذکار فکر و ذهن و ذکا گشته  
 بلاد و در عونت و دقت فارسی است پوست لبلب کبابی لبلب سیاه پوست لبلب آکد شسته از هر یک بست درم اسطوخودوس با درنجوبیه یا کشم از هر یک  
 ده درم افخری و فرخنگ از صینی غده بخود مهندی صندل کبابی صینی کندر مشکک سنبلی الطیب ابریشم مقرض ایرسانام درونج مغز نارنجیل از هر یک بست  
 درم زرد نارنجیل شاره علاج از هر یک بچند مرتبه حوی علی البطل از هر یک سه درم غیر شربت دو درم جدو از رطانی ورق طلا و کدو کاسه و ورق طلا لایه  
 مشکک کنده اتوی میگرد و دستک تبیی موسیانی امیل از هر یک یک درم کوفته حبه مشکک و عسلک بطم و موسیانی و غیره را در وزن بادام شیرین در وزن مغز پسته  
 سر و دجل درم گداخته ادویه را کوفته حبه بانی در وزن چرب نوده و اصل مصفی سوزن مجموع ادویه بر ششده غریبه یک مثقال تا دو درم **مغز ابریشم** از  
 حکیم سید الملک کمتوی دماغ و قلب است و ذهن را ذکا و گداخته مغز میزاید و دشتال و صنعت قلب بار بار بزدوی ذکا و گداخته ابریشم مقرض کندر شسته  
 پوست لبلب کبابی بست لبلب از هر یک ده درم بهین سرخ افخری اسارون اسطوخودوس با درنجوبیه فرخنگ ایرسانام بلسان مشکک از صینی  
 زنجبیل صنعت فارسی از هر یک پنج درم تخم فرخنگ ببا سبب جرز بوزعفران کندر از هر یک سه درم لعل چینی دماغ لغوه درم طلا جندیه پیستر عود و از رطانی  
 مشک ترکی غیر شربت از هر یک یک درم و نیم اصل مصفی سه وزن ادویه بر سوز سر مرتب نمایند شربت یک مثقال +

## فصل وازدهم در بالخلوب

واک تفریطون است بسوسه خرف و شاد و کوبش ماده سودا است یا مرقه سودا که از احتراق اخلاط حاصل شود آنچه از غلبه سودا و احتراق آن انقباض بالخلوب  
 سوداوی نامند و آنچه از احتراق خون یا صفرا عارض شود بالخلوب لیبانی و موسی و صفراوی خوانند و آنچه از احتراق بلغم بود بالخلوب لیبانی و لیبانی گویند پس اگر محل تجمع ماده  
 مذکور دماغ باشد علائق افراط فکرو حواس و پیوسته بسوسه یک چیز نگرستین و تفریط رنگ چشم و رخسار سیاهی و بلبلو و صفرا بغض و دقت بول بود و آفتین  
 تقدم بهداری و فکر مغر و کثرت تناول اشیاء عاده شماره دماغ چون سیه و پیا زنگنه و جودا که نیز از علامات اوست و اگر آفتلایه ماده در مقام بدن  
 باشد نشانه شمس سیاهی و لاغری بدن و تقدم از بان اغذیه مولد سودا همچون نمک سوره و باد بخان و ماندن آس و صلابت و اختلاف نبض و صفاتی قاروره بود  
 بهر حال مبارک است بلبلای این مرض قبل از کساحی کام و آب است زیرا که معالجه این در ابتدا سهل بود و انتها مشکل بود و از برکت صاحب این مرض تقریر و  
 انقباض و استساعت و تقویت قلب و دماغ و تنویر باغ برین هشیار است و ترتیب هوا که ناله و یامین عطریه در خانه ریختن و پود یا نیدن و زدن و زدن  
 طیب و عورائیدن اغذیه مرطبه جبهه اغذیه اسطره مشتق خون منجر به سودا و بدن بجام پیش از اغذیه آب نیم گرم بر سر ریختن بهترین قاریر است و اعتدال ترتیب سودا  
 و شربت و صفرا از ششین زیاد به باید نمود و اگر بچون نعم الرطب است و کذا حلب لبن بر داس و طلاست پیه یا کبان غیر گرم عجیب است و از کثرت جلع و لغز و فند  
 و از اغذیه که سودا را زیاد کند مانند سبب و کوب و گوشت خشک و از حرلیف و مالخ و شده یا کجمنت احتراز و اجتناب منزه راست و الیقا چیره که در آن  
 قبض و غصه است باشد و یا بالغلل اگر مود و بود و پیوسته سیاه حتی که خورده هم درین حالت مغز باشد و سهر و دقت و تعب و جوع و عطش نیز مغز بود و  
 هر گاه شاد طعام مخصوصا صحت فم معلوم شود و فم نمی نهد و جوارشات مغز فم مده و خوراند و از احوال طعام بالاسه طعام فاسد بر معده باشد و



ماسا رقیق انرا از پنجه در جایگاهش خواباگر پوشیده دهنه علاج اگر سبب این مرض درم جار مرق باشد علاج درم جار یا مکره و گداشتن مجده بشرط بر مرق سفید بود و نوره جالینوس فصدک سیم و عند روض معاضد و بقول بعض باسلیق درین مرض مضر است و فصد بعد هر تبیل روز درین مرض نافع بود و تیرید مزاج بجهت منع معده و پنجه و مبالغه و کسب کاسنی مرق و دارا بجهن شدید الشغ است و فوسخیدن شیر خرب یا رنایف بود و گاه گاه طبعین طبع نمایند و مغفوف سودا را بجهن مناسب است و درین باب اطهرین زانی جامع است و استعمال مفرجات یا قوتیه بعد از استعمال مفرجات یا مضر بر مناسب چول کلاب و عرق بید مشک و شیر و کشمشین خشک و تخم کاسو و تخم فرفند با صبرت سبب و مضر است کما یزید بان تخم ریحان و زعفران خشک و امثال آن موقوف بر رطوبت طبع است و در صورت کثرت حرارت و مزاج استمال باران شیر و تخم شمشاد و سوطا بر روض نبشته و نیلو فرغیند و اگر اوده بار باشد نظرات حاره و ولادات حاره بکار برند و تیرید نیم معده بروغن گل و سنبل و صندل نیم گرم و تخمید بسوس گندم و نمک و تخمیل بلطنج یا بونه و اکلیل و برگ ترنج بجهت تحلیل ریح و مدار و صحت حمام بخایست سودا سناست و درین قسم تقصیر از دویه شدید الحرارة بناید کرد و ریاح مرقی اکثر بار بجهن داخل میشد و گنگشند و کسبیدن و مفرجات و جوار شهابه مقوی معده و دل معید بود و بجا به در عرض یک ماهه با استد و تقویه و قوت آن عضو پنجه در جایگاهش طبعین با بونه و اکلیل و برگ ترنج بجهت تحلیل ریح و مدار و صحت حمام بخایست سودا سناست و درین درجش مذکور است اشتغال در زرد باد و جود آن از رعایت مزاج و حمایت قلب فاضل نمانند و در محالی بهر اسباب ادویه قویه دادن باک ندارد و گنگشند و کسبیدن و مضر است و در مریضه از دویه نمانند مرقی لغایت نافع است و گداشتن و پیچان و حطای را عظیم الشغ گفته اند و گویند که بدین سراسر مرض ضداق یونانی منفرد اند و غیر از اینها چنین زیاد بود برائے کسب غصه و کفایت اسهال یا با بجهت نمایند پس احتیاج زیاد میکند و سنا باک ندارد و کسب اسهال از غلطی مضر است از اعصاب بلای پیچ میکند یا مکره و تخم و قوت و عشق فتن نیز از قبیل بلایها است و علاجش بدستور و در عشق بهتر است تا بر دهن ممشوق است و اگر ممکن نباشد بهر حلیه که از اندیشه اکل باز ماندن نقل و چکامات لغت افراد است بهات و شمیم و جود آن سوسه شوند و من سماع افغانی نمایند و جود درار الالک اثر تمام دارد و الیق و اسواس که بعد جمیات واقع شود بهترین معالجات آن فصد بگ پشانی است و ریختن آب نیم گرم بر سر و دوشیدن شیر و پاره پنجه را بشیر آلوده بر تاک سرگرد آشتن و کاسنی و کاه چو زیا خورد و خواب در است احتیاج زردون و اگر بعد از تناول شیر یا مضره حلیه چول پیانو و سیر و فلفل و امثال آن یا از سریدن گری آفتاب بدماغ یا از میداری مضره حاض شود بکلی قوت بهر طیب بدماغ مصرف و از زرد نظرات و سوطا و داربان و درینجا از استعمال کال فز پزیز باشد و بجا که بزن که باغبان و ایدو کثرت کحل یونانی گویند و اگر باخته و بازی و ایدو دارا اکلب خوانند و اگر با تریش روی و فز از زردوم بود و قطرب ناسند و اگر جزون مضرط با درم بدماغ حادث شود متب را گویند با کجایه تیرید جزون بالا تراز متب یا بلایا یا بد شمر و تیرید سبب هاست که در رایجی که گشتت مع تبرید و طریب زام و داغ بر یا فخن برائے قطرب مجرب نوشته است

شمار  
فایده

مفروات

زمره اول با خود اشتن و خوردن از مجربات است و دیگر که بجهن را از جزون بری گرداند از شریقی موسه سوشه انسان در روغن گل اسخته سوطا کند و دیگر که بجهن کسب قدره انیون در مارا الشعیل کرده بخوراند از غلط افعلی و مایند و دارا اکلب را در یک مد روز اکل کند و دیگر حاجی سین جوال گفته که بر لے قطرب و ایل و ایلان بر سر کچند رو گدازند تا بیک بار یا تیرید جرب است و دیگر شمشین یعنی زردا کو و فوغ و بلطنج خوردن نافع است از بر لے قطرب و دیگر شرب انیون بشیر تاده و دیگر و گداغاب اسپنچل پنج درم در آب برآمده یا نوده درم بکسر سفید داخل کرده و گداستار می بر لے غلط از حتره و گداستار میزدایش بشیر و نان گندم و گدا انوشیدن ترشی ترنج و شکو و گدا انوشیدن عرق نیلو و شکو یا شربت آن بهار الشعی در اسام یا بلایا نافع است و دیگر خوردن تخم بار کبویه بشیر و گدا القبل آن مسلول و روغن با دام و گدا کز زبان و گدا سبب شامی اکلا و شام و گدا اکل کلم کایان و دماغ آن در اسواس سودا و جرب سودی است و دیگر بهین منافع نبشته در آب پزیز و در جام بر سر زرد و پنجهش روغن آن چول بشیر خزان مفرج نمایند و پاره پنجه را باک مکرده بر سر نهند و طریب بدماغ میکنند و نافع است بر لے قطرب و چکامیدن آن درین الیق نافع است و دیگر اسطوخودوس آشفامیدن نافع است بر لے جزون سودا و دی و دیگر سفیدی چین کایان نیم برشت صلیح است از بر لے صواب یا نیا

مرکبات

اطهر نقی کشمشین - معمول حکیم محمد و فزاد برادری حکم اکل خان برائے اقسام بلایا یا پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست هلیله آتش بر از هر یک چهار درم یا بر شمر مفرج سرد درم شاهره لاجورد و منول هر یک دو درم گل کاز زبان یا بد شمر یا اسطوخودوس بسفنج شستنی یک یک درم برگ سنا و









باشند فرو برند و یک شربت است در صنعت یک مرتبه اسهال را استمال نماید تا زمانیکه باز نیاید از آن کشد و فواید دیگر نافع از برائت اسهال سودا و مره صفرا از  
سرد تا مبدن و دیگر تجربه آنکه طبایر نافع است و بیافکند از ذکاوت و دفع الجراثیم پوست بلیله زرد پوست بلیله کاهنی بلیله سیاه پوست بلیله آملد شسته برگ سناک  
از هر یک دو انگشت سونیا در شوی یک دانگ کوفته خنجر بر روغن بادام شیرین جرب کرده جوشت سودا و جها سازند و بوق نفوذ چیده باب نیم گرم فرو برند و گاه  
استعمال کرده میشود براه راسته اسهال از برائت نفوذ است اسهال آن مرمره سودا را الاجر و حب النیل از هر یک یک دانگ حب اسطوخودوس  
متغییه بدن و دماغ از سودا کدو برائت مایه لیا که جراثیم از سودا است محترق و دلمح محترق با ضد نافع و صرع و دار الکلب و دیگر امراض سوداوی و دلمحی را رغبت  
بر پوست بلیله زرد و بلیله کاهنی کدوچ درم تربد موصوف هفت درم و نیم صغیر سقوطی شش درم اسطوخودوس غار لیتون سفید سفید سفید کدو درم شش  
یک نیم درم قوئل بودید کوی کدیک درم کوفته خنجر باب جها سازند شربت سه درم تا چار درم باب گرم و در شربت و دیگر وزن قوئل بودید شربت یک نیم درم و  
نفع نفلی یک درم ارباب فیقراده درم داخل است و شمع قوئل خاد و شمع حب نکیر ارشد که بایه لیا نافع و در صرع خواهد که حب **صمغ حنون** اجنی  
شسته است اسهال سوداوی و محترق از دلمح و افلاطون خنجر فاسد کند بایه لیا و دیگر امراض بسیار نافع زردانه صمغ نمک هندی از هر یک یک درم صغیر و کدو  
پنج درم حب بسان عود بسان میله سنبلی الطیب اسارون و ارجونی زعفران و صغیر گنج از خروج ترک عصاره خنشین از هر یک یک درم ستمدانه شوی غار لیتون  
شخم قوئل از هر یک یک درم انیتون بسلنج از هر یک شش درم کوفته خنجر حب سازند شربت اذکاک دو درم و نیم دقت خواب باب گرم حب **سودا مستعمل** در  
امراض سوداوی از طحال الامراض ارباب فیقراده یک درم لاجر و موصوفی غار لیتون سپید مثل ارنج تربد موصوف کدو پوست بلیله زرد از هر یک یک دانگ کوفته خنجر  
بر روغن بادام یک درم حب موه حب سازند و بوق نفوذ سه عدد چیده درم شربت باب نیم گرم فرو برند و صمغ خلوص خیال شیر با زرد و شقال شیرخت گاهند آشنائی از  
یک ده شقال باب کاسی تازه و چاه و شقال قاق بادیان تازه ای شقال مل کرده بیا لاند و یک شقال روغن بادام شیرین داخل کرده بیا شامند غار لیتون از میان  
آب حب نافع برائت اسهال سوداوی و هبت گوی که در خواب است کدو و نیالات روید مستعمل از مایه سیجی ارباب فیقراده غار لیتون از هر یک دو درم شخم قوئل خنجر  
اسود از هر یک چهار درم حجر ارنجی سه درم کوفته خنجر حب بند شربت سه درم حب **ایا رس** که هبت بایه لیا در انشا رخ دندان مارا بچین گاه گاه یک بار است  
آید متغیله از سنبلی الطیب لاجر و کدو و دانگ ارباب فیقراده یک درم اطراف لیل صغیر دو درم بد و شقال همچون نخل با هم مرشته بخورد بعد از آن یک بار بچین بنوشند  
و اگر خواستند یک دانگ شخم قوئل اضاف نمایند و حب بلیله که هبت بایه لیا سفید است و فصل در صمغ ایداد و حب ارباب و فصل صدارع مکرر شد صلاوات نافع تمام  
بایه لیا و پس بدن و موق و مسدول را رس است از ذکاوت مشکوبید که تازه روغن بادام شخم شش است و خنجر غرض شخم کدو شخم شش است از اجزای  
خلو سازند و گاه شنبه خوار کنند که خوشبو کنند قدس مشک و غیره زعفران میند از نه حبسیا نفع مرانی را که بلباس سبیل خنقان و نجارات که از این شست  
بر فاست هر هزاری داشته باشد و قوئل ریگ کرده نیز بوشش شش باشد و رنگ بیدانه هبت باشد شرب و روح کاسی پنج قوئل و گلاب چهار قوئل و کدو  
صبح خام بلیله صاف کرده شیر خنجر شش باشد شربت بزوری دو قوئل داخل کرده بنوشند **ایضاً** - مجرب بجهت بایه لیا که مرانی و وحشت و جنون  
گاه از بان کشید خنجر صندل سفید هر یک شش باشد شخم یک نیم قوئل شرب خیسانیده صمغ صاف نموده شربت انار دو قوئل داخل کرده بیدانه  
**ایضاً** - ملین مشک و صاف گرمی مزاج چند روز بجا برند و گاه ارباب و اندمیزد شفته ده دانه در شک گل صمغ کاه کدو بان هر یک چهار باشد شرب  
آب تر کرده صمغ صاف نموده گاهند آشنائی دو قوئل با غیره بنفشه سه قوئل داخل کرده بنوشند **ایضاً** - ملین دومی صفراوی مزاج - بر او و صندل شش  
باشد شرب شرب ارباب شرب هر یک چهار باشد او بخار ارباب و از شرب و آب تر کرده صمغ صاف نموده شربت انار و یا شربت سیب و انگور بنوشند  
**خمیره کاهوز بان مختبری** - تالیف حکیم اکل خان هبت نفوذ و دماغ و نفوذ حب بلیله و غیره و اوست از انواع بایه لیا و اقسام خنقان را  
زائل میکند و از بار بیا ر شده و بجز را باشد که کاهوز بان سه دانگ گل کاهوز بان کشید شرب ارباب شخم مقررین بین سفید نیم انگو صندل سفید شخم شرب  
هر یک یک قوئل از ارباب نیم درم سواست خنجر و دو آثار آب تر نمایند و صمغ بجا شاند هر گاه که سوبی حصه بر صاف نموده با نبات یک آثار و بیل مضمینی  
باو آثار بقوام آرد و آخر قوام بخرد داخل نماید و در قوئل طلا و نفوذ شش باشد اضاف کند هر چند که صمغ ایداد کاهوز بان خوار شربت از یک درم تا دو درم  
و سه درم و بیل درین ترکیب مراد برید قوت از درم هر چه در شرب هر یک یک شقال اضاف شود و یک قریق خوار رسا نمید و در اسهال دومی و بواسیر  
انف بود **خمیره کاهوز بان** که بنایت سفوی دماغ و دل بود و از ان خنقان و غشی نماید از علاج الامراض - کاهوز دو دانگ مشک نیم درم زعفران  
یک درم گل صمغ ترانه صندل سنبلی الطیب باشد هر یک شرب شقال با در خمیر پنج شقال گل کاهوز بان ده شقال کاهوز بان است شقال سواست

کیت



حمیرہ آبریشم از میام و ملیری و دیگر تیره هات که مالینیا ماناف است و در لعل خفان خواهر اک و وار المسک بار و متوی اصنادر شیه و  
 سراق حق و دین ناچین در افغ غبث نفس و در سواس خفان عار و مزمل مالینیا که از استراق فون و معطر باشد مرادید ناسفته کهر با شیمی گل سرخ طباشیر صندل  
 سفید کشیده رنگ مشرق خمر و مقشر سید محرق منسل در رنگ شق گل کائور زبان ابریشم مقشر هریک پنج شقال گل اسی منسل زوفل و کوبنی هریک سه شقال  
 گل یلو فرد شقال مشک یک شقال عطر شنب و در شقال درق طلا و درق نقره مکدیک شقال نبات سفید و و چند آب سیب شیس زو شقال آب انار  
 شیس زو شقال عرق بید مشک گلاب هریک پنجاه شقال جواهر ابر سنگ ساق و انگلاب صلیا کرده باقی ادویه کوفته بجنه و آب و عرق و نبات و البقا مراد و  
 مرتب سازند و یکم نمون کنند که من و در شقال یا قوت را می درین دوار المسک و اعل کوم و طریس بسیار یافت و آیینا گفته که اگر خواسته باشند و مشک و اعل کنند  
 و لیسرا کنند که مکمل وادی خان صاحب میفرماید که درین صورت آن را دوار المسک نخوان گفت بلکه مناسب است که آن را دوار العنبر نامند و  
 دوار المسک که در مری مالینیا که استراق صفراوی بعد استخراجهت تبدیل مزاج بکار آید از کیمیا علی و زعفران مرغ جز و مشک نیم جز و کهر باسد  
 تخم کشیده و مقشر طباشیر و تخم نیازین ابریشم محرق مرادید ناسفته هریک یک جز و سوبق سیب شیس سه جز و با سچند خند میون سازد و مرسته و دوم باوه دوم  
 مرسته سیب شیس و دوار المسک عار معمول این خاکسار در مالینیا که سوداوی و شبی و مانع از برائے خفان و فلاح و لغوه و صرع و غبث نفس و  
 استرقار و از امتلائی و متوی قلب است و معده و راه پاک میسازد و نفث و رطوبت از آن میکند و عین است بر معضم غذا از بر باد و درخ عرقی مراد  
 ناسفته کهر باسد از هر یک که در دم ابریشم مقشر شش در دم پن سرخ پنهن سفید سنبلی الطیب سافج هندی قانده قرفل از هر یک پنج درم است و اعل و اعل و اعل  
 از هر یک چهار درم مشک سراسل سفید یک انار و ابریشم را مقصرن مانند که مثل خیار گود و پس جواهر خوب صلیا کرده باقی ادویه کوفته بجنه باعل سید مرسته  
 نیم شقال و بعد از دوا به چوب و چهارم حصه آن بیا میزنند و در جعبه افعال خصوصاً در دفع صدم و ضحوت و افلاط اقوی خواهر بود این از شرفات حکیم المملکت  
 دوائے مالینیا - از بیاض استند و فکله اطرین و مغیر و دودله هر روز بخورند و در فون گا و کوبن بر بالند و مار اکجین انج العالجات است و بعد هر هفته  
 سناری یکی پس سیاه کند و درم انفیون یک درم با مار اکجین در چند تنقیه سودا از انماق بدن بطور برسد - ایضا - که برلے مالینیا و خفان مجرب  
 نوشته در دم الیون و در شغل رطل شیر تازه فسیا نیده با ناز و در شقال یک کجین بنوشند و تا یک هفته بعد از آن از مر و اخضر - دوائے کلز  
 مجرب الطای است هر صبح یک قیراط بنوق هندی بانک مشک خالص در در فون گا و تا ده حل کرده معوط کنند و در هر هفته یکبار بار اکجین و انفیون و لاد و  
 ساینده هر که یک شقال و یکجین طبع مالمایم سازند و هر چهار کاه پنج درم سچمل با ناز و درم قد سفید و سی درم گلاب در چند دوائے نظف و ناخن  
 از بیاض و الدرم دوم عرق بادیان تندم اول نیم شیشه گلاب ستم اول نیم شیشه قرفل یک دام و در شیشه کوه کرده در آفتاب بگذارد بعد چند روز قدر ستر  
 بنوشند ایضا - آب انار شیس یک انار چنده در شیشه کوه و یک دام قرفل و قدر سه جز و افروده در سرگین اسب دفن کنند بعد سبت روز بکار  
 قدر سه قدر سه شقال مانند دوائے کجبت مراق براده مندل سفید کشیده و مشک مقشر نیم کوفته شب ترکرده مع آب دلال آن را نبات شیس شش  
 شیر خمره امانا دمنده بنوشند از بیاض استند دوائے مراق که آرد و بخناید و در مطرویان رایلج معده باعل اخراج کند و برائے نزله و ضعف  
 هضم نامفصل یک ماشه سوده بخمره گا و زبان مرسته بوق نقره یک عدد و پنجه شیره انیسون دوا ماشه شیره خیارین شمش ماشه عرق گا و زبان  
 ریخ قوه عرق بادیان پنج تکر مرسته بنفشه یک نیم توله گافند آفتابی یک نیم توله ایضا - برائے مراق انجرو بابیه و یخزایی بابیه عربی بوق نقره پیچیده لکاب  
 بیدانه عقیات گلاب عرق کبوتره مرسته بنفشه برائے تقویت و بلع و ترطب سحطا شیر دمنران و ماش کث با از تخم ششاس و تخم مگ بشیر گا و سوده منم  
 مجرب است - ایضا - برائے مراق و سوزن سده - کشش بیست ماشه در گلاب چهار توله ترکرده مع یک یک بسر سوزن برداشته بخورند و گلاب  
 بنوشند - ایضا - برائے مراق باطلو نبات دمان و عرقانی معده و اندر هیل طباشیر یک یک ماشه سوده بانک مرسته یک عدد مرسته بخورند و بالایش  
 عقیات مرسته بزوری و دودله بانک چهار ماشه پاشیده بنوشند - ایضا - مراقی را که در معده در آخر سهغم بوده باشد بادیان خطائی دوا ماشه  
 سوده بگفتند آفتابی توله مرسته بخورند و عرق بادیان ده توله بنوشند - ایضا - انیسون یک ماشه سوده با گافند آفتابی توله مرسته عرق بادیان  
 ده توله بنوشند - ایضا - برائے آرد عرق شریح سوداوی مراقی از ضعف بافته نوشد او سوده عقیات مرسته بزوری و سفوف معمول  
 ملک انمراقی بهر که در روز رنگ و کشید و طباشیر دوا روا دهند - ایضا - برائے کثرت آرد عرقی از مراق معصراوی گفتند بن قرطی و ابریشم  
 بیون مرسته بخورند بالایش شیره و اندر هیل دوا ماشه شیره بادیان چهار ماشه گلاب چهار توله نبات توله بنوشند - دوائے مراق برلے باطران









روی غلغلیوں ہر ایک پنج مثقال سناری کی کل شرح ہر ایک دو مثقال بنفشہ بہت مثقال عناب سہ سہ شان ہر دو اندھنی دو در چار صد مثقال آب یک شبانہ روز  
 بخمسانند با برنج شاند تا ریح رسد یا بعد و پچھا مثقال ترنجبین و شکر بالسا نصف لیقوام آرد و از پنج مثقال تادہ مثقال بنفشہ شربت مجرب و معمول حکیم  
 اکل خان بہت الشام با بجزلیا شدہ اگر کثرت بعد از نشہ با دار البکیم برائے تعیین طبع استعمال میں فرمودند و بدون نشہ و تنہا نیز گاہ گاہ ہے در استعمال سے آرد  
 بار بار آزمودہ است گاؤزبان ہفت درم و نیم کل بنفشہ پنج درم و دو درم کل شرح یک درم و درج برگ با در بنجوبہ کی طویل تر و ترخ شک حلیہ سیاہ انیتون سفید  
 فستقی برگ ترخ شک اسطوخودوس برگ سنار ہر ایک دو درم نبات و گلاب ہر ایک پاؤنہ شرب ادویہ را د آب یک شاند و قح بطریق مقارن ہر دو نبات  
 و گلاب بمقام آرد و عرق نبات اگر ترنجبین و شربت داخل میکردند درین وقت و در سارن خواص آفوی میگشت و در معمولی وزن گاؤزبان ہر دو درم و کل بنفشہ  
 یک نیم درم و کل مسخ دو نیم درم است و عرق برگ ترخ شک ابریشم مقطرین بوزن او درم و نیم باقی پیستہ تر شربت مسهل تالیف یک نیم درم و صوف بہت کے  
 کر از خوردن مسهل کہ در بود از اعراض مواد سوداوی نہی سے نہاید و در غلغلان بار و او اسام یا لیقویا و صرع وغیرہ امراض و دماغی بجز یہ رسیدہ با دایان  
 پرسیا و عثمان گاؤزبان با در بنجوبہ انیسون از ہر ایک یک تولہ کی شرح پنج کاسنی ہر ایک نیم تولہ کل بنفشہ عناب الشلب تر بنسند ہر ایک دو تولہ و صوف  
 غار لرون نرم سفید از ہر ایک نیم تولہ سناری سے تولہ ششہ سی درم کلکش چار تولہ اسطوخودوس سہ پنج ششہ حلیہ کابی تخم کرفس تخم کثوت حلیہ سیاہ  
 از ہر ایک یک نیم تولہ ادویہ را انچہ کوفتی باشد نیم کوفتہ و شرب در آب کہ چہارا بجشت بالاسے ادویہ باشد تر نمایند و با ترنجبین و نبات و گشتہ از  
 ہر ایک پاؤنہ بجز آرد کہ شربت از چہار دام تا پاؤنہ آرد بعد از بیخ مواد استعمال نمایند اگر حاجت باشد برائے رقیق نمودن ہنگام غرورن این شربت  
 حرق مناسب بقدر مزاج نوردہ بنفشہ شربت سودا - تالیف یک نیم درم است و دوائے سوداوی و دوائے صفراوی و سودا کے دوی  
 بہتر از سلیخ انیتون است و سبہ اذیت بود مزہندی آلود بخار ہر ایک پنج مثقال انیتون سناری ہر ایک چہار مثقال بنفشہ شاہرہ ہر ایک سہ مثقال  
 شیرشت و غیرہ بنفشہ ہر ایک پانزدہ مثقال اری سنار و بنفشہ و شاہرہ و بجز شاند چوں بجزش آید ادویہ و دیگر نیز دروصانی کردہ بیاساندو اگر بعد از  
 بیخ مادہ سودا بیاساند بہتر باشد اگر شیرشت نباشد بدل آن دو مثقال فلوں خیار شیرشت داخل کنند از بیاض بنجی صاحب شربت دیگر از بجزیات  
 حکیم کی کہ در صورت قلت مادہ و استعداد و اعضا در نیمہ تولہ غلط سوداوی عظیم الشان است تخم کاسنی تخم با در بنجوبہ تخم ترخ شک از ہر ایک بہت درم  
 گاؤزبان فنی درم با در بنجوبہ پانزدہ درم اصل السوس دہ درم سہ پنج با دایان ہر یک درم ہفت درم ہمہ را در کشش مثل آب گلاب و دوش آب  
 سیب بجز شاند تا سہ چند ہا نہضات نمودہ قند سفید تاجینہ شربت یا سکینین بہتر مرتب سازند شربت با در بنجوبہ از انفاق گاؤزبان خشک سی درم انچہ  
 نازہ با در بنجوبہ یک کس اگر نازہ نباشد خشک سی مثقال گچیز بجز شاند و ببالیند و بایک من حل کنند اگر نشہ شربت سازند و نشہ کچیم و اصل خان درقزبان  
 خود تر نیم نمودہ در آن غیر شرب بوزن یک تولہ خشک یک مثقال گلاب و شیشہ نیم داخل است - شربت معمول یک نیم شرب خان صاحب گاؤزبان  
 با در بنجوبہ را اسطوخودوس برابر گرفته بجز شاند و صاف نمودہ باشد بقوام آرد و دہ مثقال ہر روز سے خوردہ باشند

**شربت گاؤزبان** - معمول یک نیم موصوف کہ بنایت مقوی و داغ و دل بود و دراز از غلغلان و غشی ناخ تر است برگ گاؤزبان بہت مثقال کل گاؤزبان  
 دو مثقال با در بنجوبہ پنج مثقال کل مسخ شرب الطیب اشہ ہر ایک سہ مثقال تراشہ صندل پنج مثقال ہمہ را در دوش آب و گلاب و شرب غل میں شک  
 منبسانیدہ بجز شاند و مالیدہ صاف نمودہ با یک مثل قند سفید بقوام آردہ نیم درم و زعفران و نیم درم مشک خالص و نیم درم کاؤر صاف نمایند  
 شربت گاؤزبان - مقوی دل و داغ از قزبان و نیم درم شرب الطیب خان گاؤزبان با در بنجوبہ ہر ایک پاؤنہ نبات یک نیم سہ عرق میدمشک  
 گلاب ہر ایک چہا سہ شیشہ مشک خالص غیر شرب ہر ایک نیم درم کاؤر یک درم زعفران و درم اولگا گاؤزبان و با در بنجوبہ را در دہ سہ یک بجز شاند  
 چوں شست ہا نہضات نمودہ عرق میدمشک و گلاب داخل کردہ با نبات بقوام آرد بعد از آن عنبر و زعفران و مشک داخل کردہ کاؤر با گلاب ساید  
 داخل نمایند شربت از دودرم تادہ درم در عرق میدمشک یا گلاب یا آب سرد داخل نمودہ و اگر گاؤزبان و با در بنجوبہ را منتظر کردہ عرق آبلست مانند  
 علی الرحمہ شربت سازند لطیف و لذیذ خواہ بود اگر مزاج مالک بہرودت بسبب بار بود کاؤر موقوف کنند شربت ابریشم از قزبان و نیم درم موصوف  
 ابریشم شام صد مثقال گاؤزبان با در بنجوبہ را اسطوخودوس ہر ایک پنجہ مثقال پنج شبانہ روز آب آہن تاب نیسانیدہ مرا در یک ہا بہد یا قزبان پیستہ  
 بہر دوں پیستہ از ہر ایک دو مثقال پیستہ ترخ سازد چندی ہر ایک سہ مثقال خود ہندی چہا در مثقال قرنفل سب با سہ حوزہ ہر ایک دو مثقال صہبین چہا  
 مثقال در عرق غلغلی مثقال زرد خادہ مثقال تخم ترخ شک دہ مثقال مشک خالص نیم مثقال صندل سفید قح مثقال غیر شرب مثقال نبات سفید بقند

عاجت علی السرم شربت سار و شربت ابریشم از انزعاج کیم متدللک میفرمایند که جمیع اشربه ابریشم از برائے الجوزیا نافع میباشد لیکن این شربت افوی از جهت  
دین فصل و نیز محبوب است برائے تقویت سرکولم و قلب و کبد و تقویت تبخیر بدن و باه ابریشم خام از سبیله جدا کرده چاه شغال در گلاب و عسل گاودان  
عرق میوشک عرق با درنجوبیه عرق و ابریشم عرق و زنجشک از هر یک یک رطل سه شبانه روز بخیسند پس بجوشانند تا نصف رسد و ابریشم را نیکو مالند  
و میفشارند و عرق را در شیشه نگاه دارند پس بکوبند آنقدر شسته پوست پنبه کانی پوست زردا و تریج در شکش شسته و زنجشک با درنجوبیه گاودان گل گاودان  
پوست پنج گاودان گل سرخ گل نیلوفر از هر یک پنج شغال در بناد بهمن سرخ بهمن سفید در پنج عرق غریز خیر و اوقاقه بجا رسند سفید بگلای سوده خود بند  
از هر یک یک شغال ابعاد رخم کوفته با ابریشم ملو در دو من آب عداوان بجوشانند تا ثلث رسد صاف نموده قند سفید یک من عمل متنی شربت سب  
بشیرین شربت به شیرین شربت ریاس شربت میوس شربت گاودان ساده شربت با درنجوبیه ساده از هر یک نیم رطل داخل کرده عرق را نیز داخل  
نمایند و پختن ظاهر بهر اندازه تا بقوام آید پس عصاره شربت یک تنی در عرقان از هر یک یک شغال در آن داخل کرده در شیشه نگاه دارند شربت شش  
درم شربت گاودان - نافع الجوزیا و دوسا و دمره سودا و صفقان گاودان سی درم گل گاودان گل سرخ گل نیلوفر گل سرخین هر یک پانزده  
درم انقیون با درنجوبیه پهلج اسطوخودوس هر یک درم درم تخم زنجشک سافج هر یک درم درم قند سفید سه چند بگلای بقوام آید از معمولی شربت  
اسطوخودوس در الفلج مواد سوداوی و دینی مخصوص مواد دماغی قطع بسیار دارد و این شربت در لیان زمستانه شربت برائے الجوزیا  
مراقب الایمان است و منفرد در کانی پنج بادیان تخم زنبه هر یک سه درم مغز تخم غریز نیم تخم تربه هر یک ده درم بادیان شامه عاشک شش  
درم سرکفید آفتاب میون بنه پهلج شرب که مران را نافع است به شربت مطب انقیون چهار درم گاودان اصل الیس هر یک درم درم گل  
سرخ نفع عنب الخلب اسطوخودوس پهلج هر یک یک نیم درم با درنجوبیه پوست سرخ سنبل الطیب هر یک یک درم قند سفید سه چند شربت  
شامه یک کوبه عرق گاودان ده درم تخم زنجشک سه شامه پاشیده برهند - شربت انستین صغیر الجوزیا سه مرانی را نافع بود و جهت ضعف  
معده بارد و دوسر العینه نیز محبوب است سنبل الطیب دو درم تربه سفید غریزین هر یک چهار درم انستین ده درم گل سرخ بست درم جله راد چا  
رطل آب کپاسانده بجوشانند تا ثلث رسد صاف نموده با صد و بست درم قند بقوام آید و صاحب تخم غریزین را صاف کرده و گفته که اگر تربه هفت درم  
و سنبل چهار درم کندی افوی گردد و شربت وینا رکبیر نافع از برائے امراض کبد و برائے الجوزیا مرانی مقویه بایس شربت بعد از نصف ماده بهار الاصول  
بهترین تبر است منقول از علاج الامراض تخم کانی مقشده درم رازیانه پنج درم کانی پانزده درم پوست پنج بادیان هفت درم و نیم گل سرخ پانزده  
درم گل نیلوفر گل شفته گاودان انقیون اسطوخودوس از هر یک چهار درم پهلج شسته تربه موصوف از هر یک بست درم سنبل از سبب النیل از هر یک  
هفت شغال تخم کثرت در کتان بسته پنج شغال جله را درن رطل آب کپاسانده بجوشانند پس سه رطل آب جامد ببالانند و یک من قند سفید در آن داخل  
کرده و بقوام آید و پهل درم رازیانه در آن داخل نمایند و بپخته پانزده درم شامه شربت و جله و از عذاب داخل کرده اند مقدار شربت از آن  
ده درم شامه زنده درم آب نیم گرم صفا که الجوزیا سه عطراوی و سوداوی را نافع است در فصل سرسام که بخت صفا و کدر الجوزیا سه مرانی بعد از نفع  
و مصلحت گل سرخ انستین سنبل الطیب اسامون شربت پودینه دشتی زریه کرانی ایسون تخم کرم مسخر کوفته بکب صفا و کندن بادیان یک جوشانیده  
صاف نموده و در شانه گاودان انداخته که در تخم گز در دانه چینی زردا صفا و کندن بادیان شربت است و گاه از این صفا و مصلحت گل سرخ اسامون مسخر  
نموده و بجای آن اکلیل الملک با بونه برگ خام انداخته و در وقت خلوص معده از طعام بر معده فلول کرده میشود و برائے تخمیل ریح بارده مرانی معینده  
اند طما و جهت اختلاج مرانی از میان سستما و منقول زرد و مصلحتی باورن گل طلا نمایند عرق مختصر و عمل حکیم شریف خان صاحب معوی دل و دماغ  
گل کبکی یک عدد گل سبوی گل گاودان از هر یک دو درم گل نیلوفر شیشه زنجشک هر یک نیم با درنجوبیه دایک ترکند و ده آنرا عرق کنند و در صورت حرارت مزاج  
کا فو قیودری و طباشیر هر یک بعد از مناسب میفرمایند بایس عرق را همراه قرص کا فو قیودری طباشیر ستمال کنند و در معده دل و سبوی و گل گاودان از هر یک چهار  
قند زمستانه و گل سرخ براد مسهل هر یک چهار قند عوص نیلوفر و کشمش بر قوم نموده عرق از انایف یکجیم صحت و موجب گاودان گل سرخ تخم کانی هر یک ده قند  
گل گاودان یک قند اسطوخودوس انقیون در بناد بهمن هر یک دو شغال شامه سه قند با درنجوبیه پهلج شسته درم عرق غریز نیم گل سبوی از هر یک  
برند و پنبه کانی کشمش زنجشک نیلوفر سار و صندل درم و شامه روز و رات ترنایند پنج آنرا عرق کنند عرق طلیله وافع سودا و دشوی دماغ و فاس از  
معمولی پوست طلیله در پوست طلیله کانی کشمش هر یک نیم شامه بست طلیله آنکه طلیله سیاه گل سرخ موزین شسته هر یک با آن اسطوخودوس سافج گل سرخین

اگر دوزان هر دو در بطن طل جود و غرق گل گاود زبان ابرش هم قرض بر او که مندل هر دو اندر پنج گزله بسفنج نیم کوفته شش لوله شیل الطیب دو تولد شب در آب خیس انداخته  
 برست بر بسترده دوازده سیر عرق کش: **سرخ بلیله دیگر** معمول نم که شربت خان صاحب برائے امراض سوداوی و تقویت دماغ و رفع معده و دل و شش منو  
 آنچو و کابوس و اسهال و دوز و دوازده تولد ششک سه باؤ پوست بلیله رز و یک آنرا گل سرخ ج کوزه گاود زبان بوز شفته هر یک نیم باؤ بلیله سیاه باؤ  
 آثار چارست با نوزد سفید ساینده هفت آنرا عرق کشند و در صفح از ن گل سرخ نیم باؤ و میز شفته یک نیم باؤ و میز قزم و آله پوست بلیله هر یک باؤ آثار  
 و دوز غرق چهار تولد براده است و نوشته که نافع صداع و مرض سوداوی دماغی است **عرق شیر** جهت ترتیب سوداوی مزاجان از دلو صیکه این شیر  
 دوازده آنرا غرق گل سرخ یک تولد فرین منو: بن سفید غوری زرد غوری سرخ غوری سفید گاود زبان با در بنجویه و فرخ شک گل گاود زبان اصل السنس  
 هر یک دو تولد غلاب مسدوده و اربعینی نارنگ هر یک شش باشد آب سیب شیرین باؤ سیر آب لیون شیرین و د آثار آب رز و یک آب نیشکر هر یک پنج  
 آثار آب نار شیرین نیم سرخ نیل و د آثار آب به شیرین نیم آثار غرقه مغشور نم کاسی هر یک چهار تولد با و این سبز و د آثار مندل سفید چهار تولد برگ  
 کاسی سبز و د آثار برستور عرق کشند و فوید دیگر مرتب بدن نافع یا نیولیا و خفقان سوداوی و با فاکشی در بر دماغی دق معمول نیک و وارث علی خان شیر  
 آب گذر آب نیشکر هر یک چهار تولد غرق کشند و گاس آب به شیرین آب ناشی باقی عرق گاود زبان عرق نیل و غرق یک مینک گلاب آب سیب هر یک  
 یک آثار عینر شیب باشد برائے تقویت دل و معده اعتداده کرده میشود و بجای شیر و ز شیر که بوزن سه آثار و آب رز و یک آب نیشکر هر یک سه  
 آثار گرفته میشود و **سرخ گاو زبان** عجمی اصحاب یا نیولیا و قوش خفقان و ضعف دل و جبین امراض سوداوی را نافع است از د کانی  
 گاود زبان گل گاود زبان هر یک نیم باؤ مندل سفید اسطوخودوس با در بنجویه بسفنج کفشتنی هر یک دو درم گلاب و بید مشک هر یک دو تولد شیر نیم  
 درم به بن نیمه آنچو و زنند و برستور عرق کشند شربت دوازده درم و صاحب معمولی در عرق بجای گلاب عرق کیو و د نوشته و کل سرخ و گل سرخ  
 هر یک دو درم شک نیم درم افزود و **عرق چوب عینی** کضعف را قوی گردانند و از ن راق و آناسا و د قوت باه چندان شود که حد ندارد و یا نیولیا  
 مرانی را سفید بود معمول یکجه نیت خان صاحب و یکجه سرخ الزمان این عرق را برائے نواب اعتماد الدوله تیار کرده بود و عجیب و غریب برآمد و شفع کرد  
 که از تخم بر و قنبره سیر و ن است چوب عینی است آثار را کبری و اربعینی پانزده آثار را لایچی خرد و کباب عینی قرضل جود بر آب با سبب مسدود کونی ساورج هندی خور  
 غنی به بن سرخ نیم مندل بر نیا و با بنجویه و نولان سبل الطیب ارشد گاود زبان مندل سفید سوده در عرق عرق خیمه اشکب سه گل نیم شفته و لایق از هر یک  
 دو سیر نبات سفید یک من میز شفته است آثار اصل مصنی است آثار قدسیه سیاه سدن پوست کیک یک من گلاب سی سفید عینر شیب دو تولد رشک چغندر و غرق  
 نیم سیر برستور عرق کشند و فوید آب آتشده و آتشده بیضه عرق پوست کیک پوست کنار میکند و آتم خوب میشود و **عرق قدسی** که کیکه کاظم علی خان همیشه  
 بهین عرق استعمال میکرد و در هر یک یکجه شریف خان صاحب نیز در مکره در طبع بسیار لذیذ و خوش نشا و بے خار و برائے اقسام یا نیولیا فواید بسیار دارد  
 پوست دشت منیلان مشته و پاک کرده و آثار قدسیه سیاه یک من شا عینی آب چهار رشک در عرق انداخته در زمین دفن کنند که در ته آن قدره سگرین  
 اسپ گذارفته باشد چون لاین برسدی آثار عرق کشند یک آتش و لب با سوز و اربعینی تند شیرین بهل خور و جن هر یک یک تولد براده صند  
 دوازده گل سرخ پنج تولد قرضل نیم تولد یک شنبان رز در عرق چوب عینر شیب است آثار عرق و د آتش گرفته و شفع آن اجزای و دیگر را  
 گرفته در عرق یک شنبان رز در بنجیه سوده و دوز دیگر آتش دوازده آثار عرق کشند و اگر آتش باشد عرق گلاب و بنجویه میبازند بهت میشود و لول  
 چند روز استعمال نمایند و یکجه بهتر که آبادی بهین قنبره و البعد که شش بهل روز از کشیدن و رشحان و ضعف قلب و یا نیولیا سه راقی و لقا آنها  
 همراه گلاب و نبات سیداد این عرق که یکجه نیت چهار تولد در هم نمایند که نبات حل شود بعد از آن نیم باؤ شراب را در کاسه چینی کرده آتش دهند تا باده  
 گیرد نبات محلول داخل نمایند و قاضی بر منته تا خاموش شود و از سر روشن بپزند و با فاصل چهارچون گزله می خورند آثار عرق قدسی دیگر  
 که بونی و خوش مرگی عرق نیل باشد قوت دل و دماغ و در و اصل اخار نیا و د پوسته بدن را در معمول یکجه اصل جمل خان صاحب و در د کانی نیم درم قنبره سیاه  
 یک من چوب عینی پوست مغیلان هفت سیر آب صافی قدره که ضرر باشد در عرق کشند تا که لاین برسد بهانه دوز عرق یک آتش بکشند سبت و پنج سیر تابی و  
 پنج سیر عرق را هر چند نیم ترکش عرق دوازده با غروب و دند و اگر در فواید چهارده یا نوزده سیر یکجه چوب یک آتش تیار شود این ادویه سرشته بر نوزد سفید  
 رز و چهارم عرق و د آتش کشند ادویه نیست قرضل و تولد مندل گلاب سوده و تولد غیر لادن سه تولد حویک تولد نبات سفید یک سیر و اربعینی سه تولد گاود زبان  
 سده ام ادویه نیم کوب کرده در عرق یک آتش انداخته سر شنبان رز بگلزارند عرق کشند و در وقت چوب کیند مندل و تولد رشک یک یا شیه غیر لادن یک تولد











[illegible]

صاحب خدمت گشته که در تقویت قلب و تعدیل مزاج از عیوب الاثر است عقیق درق طلا بر شیب سانج هندی زرد نیاد و درخ مشک هر یک یک درم و نیم  
میرغ گل خوشم باد بخیو بهین معطر هر یک دو درم و نیم لاجورد و لعل کبر یا نیلو فرزند شک کبش بر خشک تخم گل خود قنداری پوست قریح کا کوز بان بهین میرغ زارند  
یعنی تخم کا کبی بر شیب سوسه کا فور عطر شیب هر یک سه درم مرادیه نافع طباشیر گل سرخ هر یک کشش درم شیر اکبر پوست بلبله شربت بهر هر یک  
به جز درم چهارم شک طبر در شربت سیب آب انار شربت هر یک سی و شش درم بلبله را جو خانیند آب او بخورند از آبها و طبر و مشک بهیم آنچه توام  
دهند و او دیه با یک ساخته شربت از یک شقال تا دو شقال **مفرح یا قوتی** معتدل مجرب است بر طبع اسقام یا نیلو لیا و خفطان سوداوی و  
منافع بسیار از او اثبات یحیی عادی خان مرحوم - یا قوت رانی مرادیه یا سسته کبر است شمی زهر میرغ و خفانی ابریشم مقترض درق فقره و محلول از هر یک  
در شقال لعل بخشی درق طلا محلول از هر یک یک شقال لاجورد و منسل جگر اسبی فندول زعفران عین شیب شک تیج از هر یک یک شقال و نیم  
گل کا کوز بان برگ کا کوز بان پوست قریح کا کوز بان از هر یک چهار شقال قریح شک باد بخیو بهین درخ عطر بلباشیر سفیدی عود هندی صندل سفید خورا  
قاند کا لعل نیلو فریقین بنزد گل سرخ قریح فقره و شکر از هر یک سه شقال آکله شفته پوست بلبله کا کبی در شک شفته از هر یک دو شقال تخم خشک شل سفید شک شکر  
مفرغ کد از هر یک پنج شقال قریح منسل کا در شک زنده تخم قریح شک تخم باد رنجبه از هر یک دو شقال و نیم شربت سیب شربت انار شیرین  
شربت بهر آب یو گلاب عرق مید شک عرق کا کوز بان عرق بهار عرق رنج از هر یک شتی شقال نبات سفید یا فیه سنجری از هر یک یک بعد و درخ شقال  
عسل سفید صغی است و قریح شقال پوست مرط سازند و در ظرف چینی بک براند و دبه از چهل روز استعمال نمایند شربت یک شقال **مصرح یا قوتی**  
**و دیگر معتدل** - نافه است از سله یا نیلو لیا از علاج الامراض - یا قوت میرغ یا قوت رمانی یا قوت زرد و لعل بخشی زرد و کد شیب سبز یا و نه هر  
معدنی خفانی مرادیه نافه است از هر یک چهار شقال کبر است شمی لاجورد و منسل از هر یک دو شقال ابریشم مقترض سه شقال تخم قریح شک و قریح شقال  
قرنفل سه شقال پوست یون بسته باد بخیو بهین گل نیلو فرزند شک از هر یک پانزده درم و نیم یا سینی رخ درم با درخ سانج هندی بسبب اسطوخودوس بهین میرغ زعفران  
از هر یک دو شقال طباشیر سفید پنج شقال شک تیج دو درم درق طلا محلول درق فقره از هر یک چهار درم خورا قاند کبر از هر یک سه درم شربت سیب کد  
رطل شربت حاضر یک رطل گلاب چهار رطل عرق کا کوز بان عرق مید شک از هر یک دو رطل نبات سفید دو درم و نیم جود او دیه عسل سفید صغی نصف وزن  
نبات قانون مقترض یکب نمایند شربت یک شقال **مفرح حار ساوه** معمول در یا نیلو لیا سوداوی و بلخی و درق خفطان و درق نصف دل و  
معد و درق است سعد زرد و قرنفل منسل الطیب منسل اساردن زرد زعفران از هر یک سه شقال بسبب قاند کا لعل و صغار جزو از او هر واحد یک  
نیم شقال عود خام چهار و نیم شقال عسل مفشاد شقال علی رسم بشند خوراک نیم شقال **مفرح شیخ بوعلی** کلیم کلیم گوید که کافی الواقع ترکیب بسیار شریف  
است و مکرر حقیر و الدرم حرم تجربه نموده اند با نیک فقره در زایدی و کی موافق جمیع امراض است و جهت قوتش سوداوی و الوارح یا نیلو لیا و قنزع و  
فشاد و تقویت استخوان ریسه به حدیل و جهت نا قیمن و اکثر امراض معد و خفطان بغایت نافه است مرادیه کبر یا بسد هر یک یک نیم درم ابریشم  
مقترض سرطان نهی سوسه هر یک یک شقال و یک دانگ کا کوز بان رخ درم درق طلا و دانگ تخم قریح شک تخم باد رنجبه از هر یک سه درم بهین  
سفید و سرخ عود هندی جگر اسبی شسته لاجورد و منسل منسل سفید از سینی زعفران و اندر هیل قاند کبر یا کبر هر یک یک شقال آفتون دو نیم درم اسطوخودوس  
سه درم بهر درخش یک شقال فاگرافه نشود بدیش زرد نیاد دو شقال کنند درخ دو شقال تخم کا کبی و درخ درخ مفرد تخم خیارین چهار درم قریح بهین ده درم  
گل سرخ چهار درم شک دو شقال کا فور یک شقال عین شیب یک درم منسل هندی سانج هر یک دو درم عسل سفید سه وزن او دیه پوست و نمون سازند  
شریست یک شقال بدر چهل روز استعمال نمایند و در آنجا که حرارت غالب باشد زعفران و شک هر یک نیم شقال کنند و آفتون پوست و داره  
و عوض آن سنا در کی چهار درم و شل آن شاه شرو میزنارند و ده درم گل سرخ و هشت درم تخم قریح درخ درم طباشیر و یک درم تخم کا کبی و  
سه درم صندل انفاه کنند و باقی او دیه بحال خویش دارند و در مزاج باد بسبب پوست قریح عود و بلسان زنجبیل فاغل هر کدام سه درم بنزد میزد  
دو شقال بر اصل ترکیب میزنارند و کا فور نیم شقال کنند و صاحب مزاج گرم نصف شربت آن را با یک شقال طباشیر و قدر سه آب بخورند و در مزاج  
مزاج سرد شربت آن را با دانگ از تعلیت تناول نمایند و تجیم علی در شرح قانون سه نویسد که من باین نمون بهترین الامارح نموده ام که اگر کسی  
شان از غایت دشواری بخورم یا نباشد بود و در شربت معتدل یک شقال یا قوت رمانی میفرودم و سخت فائده دیدید شد و مرلین از نویسدی با صلاح آکله

































































آب نهد بادام داد کم کند و در آتش افرازد اندک که سرخ شود و باز بنهر بر قلعه را گرفته در قون زیت سر کند پس از مدتی برآرد و خورد نماید و در شش که بگل حکمت ملین بود اندازند و موی اسب در رویش نشاند بطریق معروف حکما کنند تا فو حوسه بکشد و باند و در شش نگاه دارد و بجا بر نرسد شراب و مرصفا بد

سحر حوا - که نافع دفعه و دوسه یعنی افعاله الامراض و قادی غریق سینه چهار درم شونیز صبر خرقین جاو شیر سر یک یک درم مرصانی سه درم اشمن  
کندش در دانه سی هر یک دو درم چند بیدستر زعفران هر یک یک و نیم درم کوفته خیمه باب چند درم با سارند و بقدر دوحه تا سه جبه بر دهن خیری شعیط نماید و  
این سینه است بکب السعوط - کلفه و قلع با مسود و از کاف با مسدوده هر شیزه پوره استی حله برابر کوفته خیمه باب چند درم سی چکانه نلبه یعنی چکانه  
و گندک ایک ایک دانه یک درم درم آب مرغوش با ساند و نیم درم در دهن زیت آمیخته اندر پیچکان کنند در دهن بج روز لغوه مالک شود.

[illegible]

چو شانه صفت نموده اسلو خود سوزانده و آنرا نگه داران چهارگانه کاروان نم یابد و مله غسانیه چو شکرده صاف نموده هر دو آب را جمع کرده با عسل و نبات  
هر دو یک تنه را بقوام گندیس خود بپزند و به شکل لایخی خورده و در حبیبی خود صلیب ساخته و به حبیبی خورند و در حبیبی خورند و در حبیبی خورند و در حبیبی خورند و در حبیبی خورند  
لباسه جزو از عطران هر یک شش ماشه عطر شب نه ماشه سائیده و اصل نمایند و هر شربت عمل کف باغ را با عسل است در فصل عرشه خواهد آمد و به شمعوم  
کف بر و لغوه را با عسل است و فصل انسان گذشت - **صنایع** - و محله مقهور که در استغفار از افسوس و معصیت افتد بکار آید از غلظت صاب الفراط شتر بر

که امده درم میه شنگ بازده درم سهر یکی اهل برگ سهر که ام یک درم زعفران چند میستر که ام چهار درم قوما ناماشش درم فشار کندر و درم قنطاری  
 ماک گلنار بر که ام پنج درم شنگ شونیز بر که ام هشت درم پنج کس سرخ شب یانی بر که ام شست درم اقا قیاسیل بر که ام پنج درم و بر ایا یک کوفته باوم و درم  
 نارون و درم قطه سرشته نهاد کنند **ط** لار برکت فالج و لقوه از ادا و این حکیم اهل خاں سهر بخان بوزید این قطه طبخ خوشخاں زینا و جرد و افنج حرکی  
 و سندی و غر و مصلح عاقل و قاعده را کباب سوده قطه مغز را علی و سوده داغ را که بر بقا انداخته و کباب را طعمه ملانامند و سهر مغز و لقوه بر سر و زعفران گردان

[illegible]

طبیخ بادیان خطائی - که در لغوه و فلاح معمول است بادیان خطائی نگه چهارم باشد و از چینی و دو باشد و یوفا خشک سه باشد لغوه غلبه الحاحی در حق بادیان هر یک پنج و دو چشامه صاف نموده نبات سفید چهار تکه و اصل کرده بطریق قهوه بنوشند از طب + بادیان بادیان حرق تنبیل خوشبو جهت خلق و لغوه و جمیع امراض بامده و دائمی بے نظیر از علاج الامراض و ذکاوتی و از چینی چهار سیر جوز و ایسباس هر یک دو

عرق تیناکو - انا خضر مسافرین است برائے فلاح و بقود و استرخار و استسقاء و قوی بخاری و تحلیل ریاخ معده و تینتینج سده و مضططام و آلودگی جلد و

از چوبی فرغش، الطفاط الطیب عاشا هر یک دو مثقال همه را در پیس اردن نیز یک یک یک شبانه روز بخیسند تا بپس عرق بکشند هر صبح و شام من مین مشغال





اقلی الامراض است و حکیم طریقت خان صاحب در یک جزوه چند چار جزو کبکی انداخته هرگاه سوم حصه سه سوخت صاف کرده سه و اندوختن و محال صاحب فو کانی و نوان دان  
 ادین است که اصل غلبه یک جزو و یک با عرق بادیان و عرق گاو زبان و جزو پخته اند و دوشم بود و یک شلث با نه میل اگر نه و اگر نه پس که با ناسل را تقویت کنند  
 و اگر صبیغ تبخیر می کنند و معزین میل جزو باب با سه بعدا صلیح و دوسوخته و اصل کنند - **مضغ** و سهیل گرم که در امراض نفی معمول است - بادیان  
 نیم کوفته پنج بادیان نیم کوفته پنج کاسنی نیم کوفته پنج گرض نیم کوفته پنج از خر پسیا و شان هر یک صفت باشد اصل السوس منتشر نیم کوفته پنج باشد و نیز شفته نه دانه انجیر زرد  
 پنج کوفته و اسطوخودوس صفت باشد شش و یک گرم گرم کرده صبح بخورشانیه صاف نموده گافته علی چهار توله در آن بایده باز صاف نموده بنوشند و همچنین صفت بود که  
 دانه پنج و پند و در سبب مغز فلوس صفت باشد شش و یک گرم گرم کرده صبح بخورشانیه صاف نموده گافته علی چهار توله در آن بایده باز صاف نموده بنوشند و همچنین صفت بود که  
 و دهنده بجای آب عرق بادیان و غلبه الشب نیم گرم گرم نموده شش و یک گرم گرم کرده و دوشم و سهیل دقت و دو چکان بخنی کبوتر دقت سه پیر کبوتری سوخته و دهنده و روز دوم سهیل گافته  
 در عرق بادیان بایده صاف نموده نیم ریحان نموده بنوشند و باز روز و سهیل دهنده پس از آن آب عرق بادیان و حب ششبار تغذیه کنند و در وقت دادن آن این  
 است که بعد از دوشم سهیل مغز فلوس باز و در سبب دانه مضغ ذکر کرده یک توله ب را بر روغن بادام و یا بر روغن گاو چرب نموده و برق لغو و پیچیده  
 دقت یک که چهار کبوتری شبی با شش آب گرم فرو برده و خواب کنند و دقت صبح سهیل مذکور که در آن مغز فلوس و روغن میدا انجیر ریخته باشد بنوشند و بجای  
 آب و غذا در آن روز آنچه در سهیل مذکور شده بهر چند و روز دیگر دانه گافته و عرق بادیان و تخم ریحان نوش کنند و باز بر ستر حب و دهنده و روز  
 دیگر از دانه حب عادت یک یک روز در میان داده و باز یک سهیل مغز فلوس به حب ایامیچ بهر چند و این طریق در همه امراض نفی و دماغی بکار برند -  
**مضغ** - در فایح براسه مضغ مغز عظمی طریقت خان صاحب اسطوخودوس پنج باشد اصل السوس شش باشد و عود صلیب دو باشد پنج بادیان گاو زبان  
 غلبه الشب هر یک شش باشد نیم کوفته و بعد بادیان پسیا و شان از خر یک نیم گرم گرم کرده صبح بخورشانیه صاف نموده گافته علی چهار توله در آن بایده باز صاف  
 توله بایده بنوشند و غذا طوطی کبوتر یک وقت و یک که آب عرق کوه و دقت شام بیک فایح یک نیم گرم گرم کرده صبح بخورشانیه صاف نموده گافته علی چهار توله در آن بایده باز صاف  
 و در مضغ دانه مغز عظمی طریقت خان صاحب اسطوخودوس پنج باشد اصل السوس شش باشد و عود صلیب دو باشد پنج بادیان گاو زبان غلبه الشب هر یک شش باشد  
 براسه اصلاح و دهنده مضغ جهت فایح نفی معمول است و دانه مغز عظمی طریقت خان صاحب اسطوخودوس پنج باشد اصل السوس شش باشد و عود صلیب دو باشد پنج بادیان گاو زبان  
 گافته بایده صاف نموده بنوشند و اگر احتیاج سهیل میسر اهر از سهیل صاف نموده بنوشند غذا آب بخنی - فایح البصر و در فایح براسه مضغ مغز عظمی طریقت خان صاحب  
 و اسطوخودوس و فایح مواد برودنی نماید از علاج الامراض بهر دست پنج گرض پنج بادیان هر یک ده و در مضغ از خر پنج دهنه بادیان اینسون تخم گرض ناخواه شود نیز  
 قنطور یون و قنق حاکر قنق نیم کوفته نیم کوفته از هر یک سه و در مضغ فایح را و اندوختن نیم کوفته هر یک چهار و در مضغ فایح را و اندوختن نیم کوفته هر یک چهار و در مضغ فایح را و اندوختن نیم کوفته هر یک چهار  
 و در مضغ فایح را و اندوختن نیم کوفته هر یک چهار و در مضغ فایح را و اندوختن نیم کوفته هر یک چهار و در مضغ فایح را و اندوختن نیم کوفته هر یک چهار و در مضغ فایح را و اندوختن نیم کوفته هر یک چهار  
 فایح البصر که ستم می شود در فایح و دقت و اسطوخودوس و دهنه بادیان پسیا و شان از خر یک نیم گرم گرم کرده صبح بخورشانیه صاف نموده گافته علی چهار توله در آن بایده باز صاف  
 آب بخورشانیه تا به نیمه ای صاف کرده بنوشند و در مضغ فایح را و اندوختن نیم کوفته هر یک چهار و در مضغ فایح را و اندوختن نیم کوفته هر یک چهار و در مضغ فایح را و اندوختن نیم کوفته هر یک چهار  
 بخورشانیه صاف کرده بنوشند و در مضغ فایح را و اندوختن نیم کوفته هر یک چهار و در مضغ فایح را و اندوختن نیم کوفته هر یک چهار و در مضغ فایح را و اندوختن نیم کوفته هر یک چهار

ماء الاصول اقوی - از خلاصه علاج پوست پنج بادیان پوست پنج گرض پنج بادیان هر یک ده و در مضغ از خر پنج دهنه بادیان اینسون تخم گرض ناخواه شود نیز  
 سبب الشب بر زمین و از شش شیان ماقر حاکر حاکر بلسان اسامار و ن هر کدام دو و در مضغ فایح را و اندوختن نیم کوفته هر یک چهار و در مضغ فایح را و اندوختن نیم کوفته هر یک چهار  
 حله و نیز شفته پنج دهنه بادیان پسیا و شان از خر یک نیم گرم گرم کرده صبح بخورشانیه صاف نموده گافته علی چهار توله در آن بایده باز صاف  
 و یک در مضغ فایح را و اندوختن نیم کوفته هر یک چهار و در مضغ فایح را و اندوختن نیم کوفته هر یک چهار و در مضغ فایح را و اندوختن نیم کوفته هر یک چهار و در مضغ فایح را و اندوختن نیم کوفته هر یک چهار  
 از خر فایح را و اندوختن نیم کوفته هر یک چهار و در مضغ فایح را و اندوختن نیم کوفته هر یک چهار و در مضغ فایح را و اندوختن نیم کوفته هر یک چهار و در مضغ فایح را و اندوختن نیم کوفته هر یک چهار  
 نموده هر روز چهار توله از آن بایک در مضغ فایح را و اندوختن نیم کوفته هر یک چهار و در مضغ فایح را و اندوختن نیم کوفته هر یک چهار و در مضغ فایح را و اندوختن نیم کوفته هر یک چهار  
 ایامیچ و یک در مضغ فایح را و اندوختن نیم کوفته هر یک چهار و در مضغ فایح را و اندوختن نیم کوفته هر یک چهار و در مضغ فایح را و اندوختن نیم کوفته هر یک چهار و در مضغ فایح را و اندوختن نیم کوفته هر یک چهار  
 فایح البصر که ستم می شود در فایح و دقت و اسطوخودوس و دهنه بادیان پسیا و شان از خر یک نیم گرم گرم کرده صبح بخورشانیه صاف نموده گافته علی چهار توله در آن بایده باز صاف  
 از علاج الامراض و قنطور یون و قنق حاکر قنق نیم کوفته نیم کوفته از هر یک سه و در مضغ فایح را و اندوختن نیم کوفته هر یک چهار و در مضغ فایح را و اندوختن نیم کوفته هر یک چهار

اسمان سبب بمان هر یک و دو دم بنیاد نایله هر یک و دو دم بود بمان و بر زبان هزار سبند هر یک سده دم موزنه شست و دم جلا داد و در آن آب چرتاب یک سن  
 از پانزده شریعتی شغال با و شغال موزن میدانیه و پنج دم موزن با و امتحان ما را الاصول مستعمل دفعه اول و استخوان و صرع و سکت تا چهار دم و اما از ذکاوتی که در  
 پنج از او بر زبان اصل السوس پنج کبر قرفا تا هر دوازده دم و در آب یکرام عرق مناسب جوش داده صاف کرده و بجایین باز و دو دم شش سر کرده و شستند -  
**ما و الاصول و البور** - از غنجات میر محمد علی که معلوی خان مستعمل براسه انفلج ماده قلع و قلع و استخوان فنی و امثال آن تا چهار دم است  
 از سافا و دنیا هر یک یک شغال با و این اسفون تخم کثوف تخم کوش قورمانا پرست پنج کبر پرست پنج با و این پرست پنج کوش پنج از قهر هر یک هر شغال یک  
 رطل و نیم آب بجوشانند تا نیم رطل از صاف کنند و غسل معنی یک اوقیه بل ساخته نیم گرم یا شامند و گاهی درین نشو بعد شستن یک هفته که مینوس کند از کثرت  
 در شامدا اسطوخودوس و اسفون قند ریون و قلع ریون و قین هر یک یک شغال انصاف میفرمودند و عرض باینین مشکری یا علی شربت اسول با شربت اسفون  
 یا کبجین بزوری جاری برب حاجت یک از اینها بوزن ده و در داخل می ساخته و اگر آن مستعمل ایام اجراء گرمی در مزاج یا صفر و دمه متولد میشد میس اجراء  
 اصل السوس پرست پنج کاسی نشتین روی پرسیا و شغال هر یک و در شغال انصاف فرمودند و بگفتند آفتابنی یا کبجین بزوری مستعمل یا بدی نشو  
**معجون شمل المزاج** که مفلوج را فائده مقام دارد از خلاصه نقل و تجویس شونیزه که کانی از اسواوی کو فته بجمه یا غسل معنی شربت یک شغال  
 آب که کندان ناخود امیون و شربت پنجه باشد مستعمل نمائند و در مفاصل روح و شیطون هندی درین نشو زیاده است یا بی پیستند معجون میر محمد  
 فنی براسه قلع و صرع و قلع و عشره و گویند که بوسیله و بوق در برص را نافع بود و دمه را قوت دهد و شستند اگر در و نیم رطل که قوت بفرزاد و رنگ مایک  
 و شرب کرد از دجارت خرنی مایه از دزد و پیران را بنایب سفید است میر پاک کرده نیم افار و یک آنار شکر گاو و پیرز تا بهر شود و در آن جل و سی  
 درم در آن یک گاو بر سر آن ریزند و یک و دیگر مزاج نموده از آتش فرو گیرند و از آن دارو باز آوند و پنجه بآن بمشند و قرفل بسبب جوش و قلع فائده صاف  
 و کبار بهیه کابی و از پی نفعیل هر یک در درم خود خام و صفران هر یک پنج درم خوراک هفت باشد تا یک توله معجون مجرب براسه استخوان و قلع نافع سفید  
 قلع سیاه و از قلع که هر دوازده روز و صراف تخم کوش خاریقون مستعمل صبور بر هر یک پنج درم جند غفل هر یک یک ستر جمل هر یک یک شغل از پی شربت سده دم  
**معجون کچله مجرب** براسه قلع و قلع و عشره و اختلاج از یکم اکل خان صاحب حب الغلاب بهر دره که خواهند در شیر گاو یک شانه مدز نجیسانند  
 و در دو دم غیر راه در نمایند و شیر تازه در آن داخل نمایند ایله از القیاس هفت مرتبه تبدیل شیر نموده پس شیر تازه گرفته و رنگ از آن جدا و مجرب مذکور در او صفر  
 بسته در آن یک معلق بیا ویزد که دو یک معلق نشود و آتش پزیز تا اینکه شیر خشک شود بعد از آن که در او پیوسته آن از کار رود و کرده براد و یک از  
 سو بان نمایند و بست درم براد و بگزینش قلع سفید قلع سیاه و از پی جرز و بسبب مستعمل حو و بمان از پیبل خود مندی قرفل سده که آنه سبیل الطیب  
 فائده جبهه السواد و اصل سفید از عشران و از قلع با و این هر یک یک دم عمل سفید و وزن او در گریه بطریق متعارف معجون سازند و خوراک از نصف شغال تا یک  
 شغالی **معجون اولرانی** - از تانین صاحب خند بهت قلع عادات انیون بنایب مجرب است در قلع نافع و قلع و استخوان و امراض بارده و در  
 مفاصل و عرق السواد و سبیل البول بنایب نافع از قلع بیله کله شش شغال در شیر خاشایه پرست اورا بهر کرده بومان ریزد و شود بعد از آن که درم  
 کنند و گل کاز زبان چهار شغال ریل در باد و شغال سفید از پیله سیاه از هر یک و در شغال خود مندی یک شغال اسطوخودوس یک از پیبل مغر حلقه  
 از هر یک سه شغال قرفل یک شغال اصل سس و وزن او در خوراک از یک شغال تا دو شغال را دمت نمایند - **معجون هندی** - بجهت فساد قلع و قلع از  
 بیاض و از مفلوج قلع و از قلع روح با برنگ شیطون اسطوخودوس اصل السوس با و این موزنه شست و دم بر شربد از چند چه شربت تا یک توله  
**معجون صندوبز** براسه قلع و استخوان نافع است از ذکاوتی صبور بر هر یک رشتنه نرم که بیده یا غسل مصفی یا شکر یا موزنه شست و دم و شربت شربت بجهت  
 و هر روز پنجه درم درم تناول نمایند و یک نشو معجون کف و قلع و قلع و از قلع است و قفل نیان گذشت و چون جایب یک اوقیه قلع و قلع و است و قفل است  
 ایض خواهد کرد - **قلع حیکه** مفلوج را دود و دمه آرد از ناداری و بیاض است که شش قلع حاقق را تا تجویب بورد از پی شربت در نظرون میر و از پی  
 مشک چند مرتبه شرفین سفید بر زنجوش جلا برار گرفته و پیوسته در پیی دمتد و اگر باب مر زنجوش بچکاند نیز دمتد است **الضمی** بهر تفعیه داغ از مواد بارده  
 رطبه نفع از بیاض استاد فاکتر یا کله شتی در شیر که تر ساخته خشک سازند و بعد هر یک برنج مندی کشته فانه بیدیل با صدام و ششقه ایله ایله

حکایات

مرو پیران سال میار دوا بهر ماسق برده شعل بود اول شهادت لعل با ش تجویس و فرج کرد و نه بعد شش نمرکی فرغیدن سوده بروغن گاه مجرب نزد یک گرم















[illegible]

































و اثر به لطیفه و صیغ به خوراک مفرط و از غزرات خطوط و قیقه با فراطرک احیا تا و کنایت آن خصوصاً بین العصر و المغرب و بعد قصد و بجا کثرت قصد و خصوصاً  
 بجاست بیکه در پیه و طما و طعام در حده و درین اشیا بر ابراق و نیز تا ویرس بنور سوسه چشمیار در میند و بر پشت خصوصاً از زدن طویل تر نسیبند و اما استیاضا را فاضل  
 پس شل غلط کردن و یک صافی و شیرین است و کشادگی چشم و رنگ و غرور و غذا را سه لطیف مقدار معتدل که باعث قلد خون صلب باشد و کشش و شلیم و گاه  
 کما به استعمال آنکال مقوی بصیر و اطر فلذات و معاین مناسب و درین اشیا جمیل و استقرافات معتدل و تقویه و داغ و تقویت آن و شش انجبره و گونید که غزلان  
 در بهیچ نفل سیاه و زعفران یا وین یا آنکه شک آب زعفرانی یا زردا سفز با دام یا نبات و صیغ بویا و مسوغات را زانیا و به رخ ملک و مشک و دما و است و بلبل و کند  
 مر به درگ تبول و عافه صحت چشم است و آخر ارض عین بسیار است و عسر و شقیص و دمیاطی پنج هزار مرض او شمار کرده و در شرفات او شک نیست ایند فاضل  
 اند که مقدم چشم بسیار نازک است به و ن شخص یا که مرض شرکی است یا اصلی یا در طبقات یا در رطوبات یا در عصبه بخود حرارت علاج و سه کندند بهر آنکه میاد  
 ثوب ششای کن بغالب غلظت آن مبتل گردد و هر دو که در چشم اندازند یا یکدول تقویه بدن اندک بعد بکاربرد مذکورده است سهل عند ضرورت و ایضا و چشم در و ناک  
 میل نیش از نبلکه دود یا راد شیر یا چرسه و دگر کرده اندک اندک بنفاصل چکانند و همچنین دوا سه جز را سه الاضال و چشم به حال نیاید کرد و اگر بجاست میکرارند  
 عسر کنند تا آنکه چشم از ازیت مرتبه اولی استراحت یابرس یا بلبل گردد و هرگاه بهر آن بیماری چشم صلب باشد ابتدا ابلاغ صلب مع علایط بطرف حال عین یا به نود  
 و بر مرضیک یا در مصیب و خوشتر یا تلکین و در نایذ میکن و دام استعمال مخدرات بهر تلکین و بهر یاز نیست و وقت یک تقویه و بهر صائب سود نده معلوم کنند که  
 در چشم سود مزاج یا مد یا دود غبیه و طبقات متمکن که فدا ارضین فاسد سه کند یا آنکه داغ ضعیف است و از نزل به سه چشم متوجه سه شود و زنجیا است که گفته اند  
 نگاه باشد که بدن آنکه درم و چشم ظاهر باشد یا مسلول و دم نزل و مده چشم شلک خلق ظاهر شود پس اگر داد از نفاص قف داغ آید یا سرخی چشم و روده و گوی  
 سر و پیشانی و پری رگبسته سر و درین صورت کشادگی و سر و بریدن شرابین صمد و نهاده داغ مناسب است و حامت لغره و ارسال ملق بر جبهه  
 نیز قریب شقی است و تقویه یا عده مقویه منیه و اگر داده از داخل قف آید یا و مدینه بینی و غارش چشم و بینی و کثرت غلظت باشد و درین حال تقویه داغ بعقد و اسباب  
 و دیگر تدابیر منویه و بلخ یا که و تبریم و دسبل گفته شود منیه و دانه و شش اول طعام و شراب کمتر و لطیف و آهستتاب از اشیا بر گوار و بخار انگیز از اسباب  
 استغرفات مده چشم شمرده اند و استعمال عطوسات و درمات و قصد رنگ گوشه چشم و پیشانی خصوص بعد تقویه عام بدن و عاص داغ و پس  
 از سکن مده نیز از منقیات چشم است و تبریر و تقویه عین و یک از آن مده بچشم بی آید از اداجات است و در صورت مده در هر بدن اول عیب  
 غلط استعمال غام نام چشم بر تقویه خاص داغ بعد از تقویه عموفاص و ایمن چشم متوجه شوند و تریر تقویه عیب هر مده در معاش تبصیل ذکر فرام  
 یافت و در مده دوی قصد کفایت کند و باشد که با وجود کشادگی قصد بسبب کثرت غلظت خون و پری رگبسته چشم از آن امتلاز عروق و بحال غلظت باشد  
 درین صورت استعمال نمودن و عیب آن طعام لطیف خوردن منیه است و متناول یا مایع فیقر واجب قرقا یا سودمند و استعمال ششیاف احرلین و  
 صلاوات محلل غلظت خون را قیق کند و ایضا حیث نشان قد یشغ من خضر الصراف احتلاح +

## فصل اول در مده

و آن درم سپیدی چشم است که با بدن چشم شمرت دارد و بآه داشت روز سه که در مده حاضر شود و تا سه روز و آنگه بعد از آن حب و نهاده و غیره عمل کردند  
 و آنجا که سبب قوی باشد چشم از قصد و سهل ادویه موضعی بکار برند و همچنین استعمال ششیاف ایمن و دست مغزیات قبل از تقویه بدن و سر منی است و درنگ  
 در ابتدا در آب چشم رسانیدن نیز ممنوع است و ملازمت تلکین و دال و منغ انجبره در علاجش بخود دارند و اجتناب از گوشت و دهم آنچه بخار انگیز بود  
 لازم و انداختن ایضا صاب را از خردا و صیغ اسفید و حریفه مثل کرات و ثوم و بلبل و از هر چه مولد غلظت غلظت و کوب باشد مانند کرب و دس و از قوامی داغ و مطر  
 المومنت بهر سر که ضرر است و نیز درین سر و تقویه و درن و در گوش و قبض طبیعت و اطراغ آب خصوصاً بر پشت و کثرت بیداری و استحمام کثیر و فقر کفایت  
 و هر آن که در ابتدا درین مقدار گفته شده اند و در مده مضروب و آنجا که در مده علاجا سه صواب کرده شود و با وجود آن در مده بحال خویش باشد پس باید که هرگز از طریق  
 صواب باز نگردد زیرا که ممکن است که مده سخت غلظت و عسر باشد و بدست و از تلطیف یا نایذ تعلیل پذیرد و آنکه بعد و الحامه قبل النقا امرادی بچند آب آغشته  
 محلول در موی و صبر اوی - عیال دوی سدری و گولنی و انداختن عین و امتلاز عروق و ضرر این صدفین و کثرت جرک و سیلان اشک بود  
 و نشان مضربای شدت در و التهاب و غش و قلت النفاص و اشک و رص باشد علان آن از عذاب بهید از شیر و عذاب شیر و مغز تخم تربل و شربت



سارہر ہر صد اسکر کو پچھلے میں دو فیصلہ ہر صد کے متعلق ہر صد کا وہ نام اور وہاں خرابی ہوتی تھیں جسے حاصل ہوتا تھا وہاں اس میں ایک ملکہ کا مدعو کیا گیا  
احسان ملکہ و انکیل الملک کو حاشیہ و اسطے بنجیدہ ماید و کل سرحد و انکیل الملک ہر یک دو قدم و درختان ایک دم کو کہ جیتہ ایک کسیر سرحد و درختان قحی مریح ایک صد  
کہہ و چون دو سال کے خود دستور اول و در این و قیام اس میں کار برد و ہندار لکھیں دو و انکیل و درم و درم مری و بیس و ہر صد و بیس و درم مل آرد ہ

مفردات

[illegible]

## محرکات

طریق فیض بادیان - تابع امراض معین است و هر که بری در عهد جوانی دامت مایه دس سیری از ضعف نصارت و ایمان انداز معمولی پوست خلیل  
دو دو کانی پوست چلیله آنکه تیره کل سرخ صنعت ناری هر یک یک قله وادی هفت قله دروس اودام چوب کرده نشو عدل یاست که مستقیم سرستند حرکات و  
در دگر دروغن اودام باشد و دو قله مغز اودام اندازند در متعل و من وادیان دو چند بمباد و تیر قدامت و مخون وادیان که ساخته +  
طریق فیض کشیزی و دیگر طریقاتی که در چشم مانع است در صداد ذکر یافت **ایارج فقیر** در مانع است سحر آک و در صداد و گشت  
**فسر اخیقون** - تابع از سراسه اوزارام و مواد حاجت ششم از شریفی از روت مرسیه در شیر حرو و دم ستیاف و مایاخ هم صرد و دم افین  
و غرض هر یک یک هم اگر کیفیت باشد مایلین نیدم و اگر سر او هر چه دم و مایه و هایت را یک نموده بکار نرند برود و کافوری اثر و دوارست چشم را نمایند است









گرو پناه ز درو چرب هر یک باشد قرض ایون هر یک نیم باشد و ظرف آینهی بسته آینه جل نمائند و نیم گرم حوالی چشم طلا سازند و صفا و کرد و هر یک مرد و طفل است با و روش  
 گیر و پوست چیده زرد هلدی ایون هر یک یک باشد و زرد پختانی پشگیری بریان هر یک دو باشد آب سائیده گرد چشم نهاد و کند و معمولی ایضا مضمون بر است و مرد  
 سرخی چشم گیر و چهار جزو ایون یک جزو و نصف هلدی سیاه زرد چرب هر یک دو جزو و نیم پشگیری مرغ غری هر یک ربع جزو و سائیده جیب بسته و از زرد آب منقوع و کونار  
 سائیده حوالی چشم طلا نمایند ایضا مضمون - وانی بخار چشم و سرخی آن و دانه صفت بصر لیکن باید که چند روز ادا است نمایند هلدی رنگی نهایت خرد و دود عذر ایون  
 ناس چهار صریح گیر و دود سرخ قرض از ظرف کل نصف دسک چاه سائیده و ظرف نگا دارند و گرد چشم طلاست کرده باشند صفا و - کرد و کافر بر بکار آید از عقال  
 نان زرد و تخم مرغ آرد و چغل بنفشه گل با و نه صفا و سه که بر است و دود سرخی چشم نان است شب یانی بریان خشخاش باشد و زرد پختانی پوست هلدی کابی هر یک  
 دو باشد که زرد ایون زعفران هر یک یک باشد و ظرف حتی بسته سنی دسک انار ترش باید هر گاه اندر سر شود و جیب ساخته به از زرد و بر چشم نهاد نمایند صفا و  
 و بیکر از میاض حضرت پیر و سر شد ناراست و در چشم و سرخی آن پشگیری یک باشد ایون بقدر نخود و دود فلوس عرق برگ الی سائیده بر آتش نهند تا غلیظ شود و چشم  
 نهادن - صفا و کرد و دود و در چشم مانع بود از علاج الامراض آرد و جزو دود با قلابی و دم اقا قیام یک درم سفید و تخم مرغ یک عدد آب کشنی تازه و آب  
 دانی آینهی بکار برند ایضا مضمون - و بقیانی که در چشم شده مانع بود معمول است و مردم صندل سرخ ششیات مایه صابون فلفل مرغ غری ایون اقا قیاسادی  
 باب غیب الثعلب و آب کشنی و دود و قیون و حذران باشد بود با پیش کونار یا آب کا هر سرشته بر یک صفا و نمایند صفا و کرد و سلطان عین را مانع است از علاج  
 الامراض آرد و جزو بنفشه لوز آرد و با قلاب کل الملک با و نه آب کا آب غیب الثعلب ایضا آب غیب الثعلب برگ خشی برگ خشی کونار کونار کونار بنفشه صفا و نمایند  
 صفا و ششیات مایه صابون یک عدد زرد و دود هر یک جزو زعفران نصف جزو و صفا و مرد - از طب زرد و پوست کونار پوست هلدی زرد و پشگیری سفیداب  
 کاشنی آب تر مندی و ظرف آینهی سوخته نیم گرم گرد چشم نهاد نمایند بعد از آنکه اول قصد سر و دیده حمایت نموده باشند ایضا بر است و در چشم از تجربیات  
 است و پشگیری بریان منبت باشد مرد است که نیم باشد و در عرق لیون در آنکه اول قصد سر و دیده حمایت نموده باشند ایضا بر است و در چشم از تجربیات  
 پختانی لوده پشگیری هر یک دو باشد ایون گیر و هر یک یک باشد سائیده صفا و نمایند ایضا - بر است سرخی چشم هلدی چهار باشد سوخته و در باشد  
 موم چهار باشد و در باشد پاد لاکونر ناگوری ملک سانجر هر یک دو باشد شکل ارمنی هشت باشد و اگر نباشد گیر و ده اند نیم در اکحل نموده گوی سبب بکند  
 وقت حاجت بالاد چشم نهاد نمایند ایضا بر است و در لب یا پوست هلدی زرد و پشگیری رسوت مرد رسوت پوست خشخاش باب سوخته صفا و  
 گرد چشم نمایند صفا و - مرد و چرخ چشم مرد رسوت پشگیری پوست هلدی زرد ایون زعفران باب سوخته گرد چشم نهاد نمایند ایضا  
 رسوت هلدی سیاه پشگیری مرد رسوت آب غیب الثعلب و در چشم نهاد نمایند ایضا - گیر و رسوت صندل سرخ باب غیب الثعلب و در عرق گل ایضا بر است  
 سرخی لوده پشگیری هلدی زرد آب سوخته صفا و نمایند ایضا و زرد و در پشگیری ایون پوست خشخاش باب سوخته نیم گرم گرد چشم نهاد نمایند ایضا بر است  
 سرخی رسوت پشگیری مرد رسوت آب غیب الثعلب و در چشم نهاد نمایند بر است سرخی چشم از آنکه چهاره باشد بر است سرخی زرد کلاب و آب برگ تر مندی  
 سطر است - ایضا پناه گیر و رسوت پشگیری هلدی زرد و فلفل نیم گرم و در چشم نهاد نمایند ایضا که سرخی چشم داشک روان دانه ای هلدی سیاه هلدی زرد رسوت  
 مرغ غری هر یک سه باشد کونار ایون هر یک دو باشد بر سر و دسک کوه و در چشم نهاد می نموده باشد صفا و - که بنزول مواد و بر چشم مانع آید و بعد از  
 ششیات عارسیا سفید و تجربیات است از دکانی و قادی صندل سفید سائیده یک جزو از زرد و آب یک سائیده نیم جزو بنفشه تخم مرغ سرشته بر چشم و دود صندل  
 نمایند طلا - جهت و تجربیات از دکانی لوده رسوت پشگیری مرد رسوت گیر و سیاه هر یک دو باشد هلدی کونار هر واحد یک باشد ایون طلا بنفشه هر یک  
 بر ابر نخود کونار بنفشه یک سرشته طلا نمایند گرد چشم ایضا مضمون - رسوت پشگیری بریان ایون هر یک سه باشد کونار آب گویا ساخته بکند از زرد و دود حاجت  
 آب سائیده اندک گرم نموده بر چشم طلا کنند ایضا مضمون - جهت و در صغری ای نصف عصا هر یک هلدی آب غیب الثعلب کلاب اسپنول سپیدی همیشه مرغ  
 با هم سرشته طلا کنند ایضا مضمون - جهت و در صغری ای نصف عصا هر یک هلدی آب غیب الثعلب کلاب اسپنول سپیدی همیشه مرغ  
 عجم یک در نصف خان لوده آنکه در در عرق کونار بران نموده باب سر سائیده و در چشم طلا نمایند با باید که در چشم زرد و طلا را که در چشم را باشد و در دسک کونار  
 از علاج الامراض به بر ششیات مایه صابون فلفل مرغ غری ایون اقا قیام یک درم صندل سرخ مسادی باب غیب الثعلب با قلاب طلا نمایند طلا را که در دسک کونار  
 قسم در دانه و معمول است از بقیانی که در چشم ایون هر یک یک باشد و زرد پشگیری هر یک دو باشد کونار بنفشه یک سائیده نیم گرم گرد چشم نهاد نمایند ایضا  
 قصد و شحال ایون بکار آید و لیکن در و نماید از طلا صفا و اقا قیام سفید اب فلفل مرغ غری با سفید و تخم مرغ سرشته بر و در چشم طلا نمایند و اگر دسک کونار









درمان که بدن غده ها جلده کینه هر یک سبب باشد غده ها برابر در عرض یکو دو چار یا سنج غده در پاچه و ادراسه سبب است برین نه و بکار بر نه مقتول از اقباس الحاکم  
 و نه دیگر که قریب این است و منصفه است در فصل در کفته شد **شیاف** که طرفه را بطرفه العین نشاند و در چشم حار را بنشاند از ششخی انقباض اندام  
 سوده هر یک ده درم الاغون بیدم در هر یک چهار درم در شش سرخ شش بزرگ هر یک نیم درم کینه امر زعفران نشاسته اتفاقا در و چوب هر یک دو دانگ  
 سیاف سار نه ضحا و طرفه اندازد طرفه نماید از طلع الامراض هر یک عجب انقباب موزنه و دانه صبر نمک ساینده با سرکه ضا و کند **الضما** براسه همین  
 کار از عاقل را نشانی اکلیل الملک دم الاغون پنج هر یک زعفران حدس متشربا روغن گل و زرد و تخم مرغ ضا و نماید **قطور** که طرفه کینه را نافع است از  
 سدری و شاد رو نمک لاهوری در یک جل کرده و کند در بآن آینه در چشم چکانند **ما** که طرفه را عجیب الشیخ در فصل صلابت اجفان خواب آید

### فصل سویم در طرفه

سینه ناخنده و آن را یاقی است بر طبقه طبع که در اکثر از موقی الکبر که جانب بینی است ابتدا کند و گاهی از موقی اصغر یا از جانب فوق یا از جانب تحت آغاز نماید  
 آنچه از موقی الکبر ابتدا کند و اکثر از موقی سبب است یا چشم رسیده در جانبها با سینه و غلیظه شود و باشد که از آنجا میخیزد و زرد و دانه را بپوشاند و بصارت باطل سازد  
 و آنکه که ایته است آن مخصوص بوقی نباشد بقیق و سفید همچون غشا بود و مانع بصارت نشود و این نوع بصل مشابیه تمام دارد و فرق نمایان آنست که بصل از  
 جمیع اطراف آغاز نموده گردد و نه اندر آنجا بجلات غلظه که از یک جانب ابتدا کند **علاج** ادویه ها و غلظه مثل شیاف اسود و اخضر و شیاف طلائع و شیاف بر و شانی با سلیقون  
 کبیر و مانند آن که مذکور شد بصل کرده و برقی و امتیاز تمام استعمال نمایند که در چشم قرص فرستاده و باید که اول تمام روز با هر چهار آب گرم سر فرو دارند بعد از آن با کحل ادویه  
 پر دارند از آنجا و با بیشتر بطلور رسد و از این تره پرا فاده نشود و غلظه و غلظه از بصل و آب و باغ نمایان و از مودات بنیم و برین در پس از آن ادویه مذکور بکار برند و در  
 صورتیکه ناخنده غلیظه باشد بدینجهت است کار بر و شیاف در ربع نماید که قطع کند و پس از قطع دیره و نمک خامیه آب که در چشم چکانند بعد از بپاشیدن سوزش زده تخم مرغ و در غلظه بپاشند

### مفردات

ریخ درخت کنول در آب ساینده بر ناخنده گذارند و چند روز بر طرف شود و دیگر که در از آن طرفه و مجرب بشفه احباب است باره سببها در آب ساینده چشم  
 کشند و دیگر از مجرب است یکم علی ایسار با طبابت با یک سببند و در چشم برینند و گذارند رسانیده و دیگر شنبه با نمک و یا نوشادر و دیگر چشم کشند و دیگر  
 کون را خامیه تقطیر سازند و دیگر که رسیده را بجلاب یا آب صلیبه نموده چند روز بپوشد و شام در چشم کشفه را از آن سازد و دیگر از نمک لاهوری یا زنی  
 بصل ساخته درام در چشم کشیدن فائده تمام دارد و دیگر صبر بک مورد عمل کرده در چشم کشیدن سخت سودمند است و دیگر که طرفه را نافع است از قادی  
 و ذکاکی حرک گوش آگهی باشد آینه بکشد اگر کشفیت و نمک باشد بر طرف گردد و اگر سبب باشد باز نماند سبب را غیر از قطع مطلق نیست

### مرکبات

با سلیقون کبیر که در از آن طرفه متعل میشود و فصل نزول الما را بکشد بر و **حصم** که از برای نافه مفید بود در فصل چرخها که **حب** که طرفه را نافع است  
 در فصل بصل خواباند و **حب** را در مفید طرفه در فصل رنگدشت و **واسه** که جهت غلظه از ذکاکی قافله در هر یک یک درم صمغ عربی نیم درم کینه غلظه در شراب کینه بیشتر  
 بطرفه شیاف سانه بکار بند و **واسه** که درین باب مجرب است از انکاده قلعه قیس و س سوخته و زهره بزره سادای کوفته بجهت شیاف سازد و در چشم کشند **الضما** سانه  
 پهلوی قلندرس و شاد و سادی کوفته بجهت انکال نمایند و بجهت البقر نیزه افزایند **الضما** سانه کبیر را بیاغ و ناخنده را ببرد از غلغل لک لاهوری شب یا با آینه نیم تخم  
 سبب سرخ ادویه سادی گرفته در ظرف کاسی بچوب نیب ساینده تا بچون خارش شود و سرخ یک روز و میان یک میل در چشم کشند و **واسه** که طرفه را در در کند در فصل  
 ضعف بطن را بکشد و **واسه** و دیگر که ناخنده بر در فصل مایع ذکر یا **فور** و **طرفه** از طلع الامراض شیاف مایه شاد و چرخها از هر یک دانگ نیم سبب غلغل  
 و چرخها از هر یک یک درم کوفته نیمه در سار نه **فور** و **فور** که طرفه را نافع در فصل جرب ذکر خواب یا نشت **ر** و **ششخانی** که براسه طرفه نافع در فصل شفت بصر خواب  
 آید **شیاف** اسود و سبب کینه ناخنده معمول است کخی زنجار شاد و چرخها از هر یک یک نیم درم انقباض و درم اشق و سبب کینه دار غلغل سر و احد نصف درم  
 اشق و سبب کینه دار شراب کینه جل کشند و باقی ادویه کوفته بجهت بر سر شاد و شیاف ساخته در چشم کشند **نوع** دیگر که با کحل چشم و هم بطلای حوالی







علقہ امر ماضی و مستقبل و شب و بامیان بران سادی گرفته کوفته بخینه سر سمانده بکار برند۔ کحل کہ بیاض را دسی روز را نل کند هر چند کہ صاحب علت با یک باشد از کتب مذکور ذرا بجزورہ ارغنی سرگین سوسار شکر سفید سوخو شیا سادی با یک ملل آب بکے کہ امیران و دوج هر یک ده درم در آن جو شایندہ باشندہ تا برنج رسیده باشد کرد۔ آفتاب سائیدہ پس صاف کرده و خشک شودہ از آبند بیرون کرده استعمال نمایند و یک ششہ کاجل و کل کہ بیاض را نافع است و در فصل سبیل مذکور گردد و کحل کہ بہت بیاض مفید بود و در فصل عشا فرامد کہ۔ کحل بہت بیاض و سبیل مجرب از نوکانی قورنفل چارہ و ہڈی تخم سرس تخم کفری ہر یک ہفت ہد شکر لاکسی نمک لاہوری ہر یک یک درم آب ہندی دو درم بادیگ سائیدہ و در چشم کشند کحل کہ بیاض را ببرد از نوکانی و شاد و در فصل دارقنفل قورنفل سبیل الطیب ہر یک یک نیم دانگ امیران چینی نمک ہندی ہر یک دو دانگ شادہ مفصل مروارید پختہ ہر یک نیم درم زبدہ البحر انقیاء دوزی سرگین سوسار آبخینہ مرجان سرطان بحری ریشیشا دوزی ہر یک چہار دانگ دیکار و تیار ہندی پوست بیضہ مرغ ہر یک یک درم سرمدہ سفہانی دوج درم کوفتہ بخیرہ بخینہ صیغ دشاہ پختہ کشند کحل کہ بیاض را نافع و در فصل شغف بصرفہ ام کہ کحل بہت بیاض و نزول آب حکیم شریف خان صاحب از اما قنفل عشا بیت اسر قنفل کردہ اندہ زشتہ اند کہ بخیرہ پراقم نیز رسیده عالی از شغف نیست صابون پچ و ام خام شیدہ کھو کھہ مال ہر یک سہ و نیم باشد صابون را از کار دیرینہ ریزہ زودہ و در قنفل آبی بر آتش چند تا ملل آب شود بعد از آن شیلہ کھو کھہ مال اندہ از دستہ آہی حل کنند و در آن آب قنفل نیز نمایند تا کہ رنگ و داسیادہ شود بعد از آن فرود آورده نگاہ دارند وقت حاجت مثل و در ششاش گرفته و صدف شدہ سے آب انداختہ و دارا خوب حل کنند و در چشم کشند بعد سرزد باز استعمال نمایند کحل۔ بہت بیاض و مدد و فطمت لبر و غیالات و ابتداء نزول آب و نفث و رتوبت و تعدیت چشم از بیاض حکیم اہل خان صاحب سرمدشش درم اسفوان خرماسوخہ یک درم سافج نیم درم شاستہ و درم صلا پشوود در چشم کشند

## فصل پنجم در سبیل

و این پردہ ایست کہ از اشعار و اشعار نگاہائے با یک و سرخ چشم ظاهر شود و در اکثر باخارش بود و از روشنی آفتاب و چراغ ایذا یابد و سبب این مرض امتلا سنے رکبائے چشم است از خون غلیظہ بخارات کثیف پس اگر با تری چشم و سیلان اشک باشد سبیل طلب گویند و این شہم از عطشہ متواتر و فرار بن چشم و بوج اکل عالی بنود و اگر بچہ طوبیت باوسہ باشد سبیل یابیں نامند و دین نوع چشم خیز از پردہ سبیل بریگر امور شل چشم تند رستان باشد علاج آنچہ در سر و سوی مذکور شد بکار برند و بعد قصد و تقویت و خون حمام بر شکم تنی و فصد رنگ چشائی و گوشت پاش نافع بود و اوویہ سینہ مخففت معایت خففت و قوت مرض استعمال نمایند شاد کربل برقی شایف دینا چون در چشم کشند و در سبیل غلیظہ ششیاف احمد رافعہ و باسیقون و صومرت عود من حرارت در سبیل باشد پیلہ لکحال باچہ نمود و در سبیل باسیر قبل از اکل و دوا و بعد از وقت بکام و فرود آوردن سر بر بجا رکب گرم لازم شند و آنجا کہ با سبیل رمد گرم عارض شود و بچہ دار سے در شل شش آبیش در چشم استعمال نہ کنند و بر سبیل شغف و جلب ماہہ قناعت و زرد و زردہ تخم سرخ بر پشت چشم نہند و در افگیر کشند و الینا تاکہ رمد نائل نشود و اوویہ عادی و زرد باید داشت و چرسے کہ رمد و سبیل هر دور اعلیہ و بعد ماہہ شایف سماق بکار برند و سبیل کہ از اندام برودہ زرد و غلیظہ و مزمن و متحکم شدہ باشد و حدہ را در گیر و در شش بکشد تا بر ترش قطع است بطوریکہ لکحال سے داخندہ و در جمیع اصناف سبیل از امتلا و کثرت کلام و روشنی چراغ و غبار و دھان و سمرنگون کردن و طعناہ سے بخار انجمیر چون سیر و سپا و گندہ و دھس و با قنفل و دھس سے سر و غلیظہ چون باہی و گوشت کا و دھن و و لید پات و طویات خوردن ابتساب نمایند

## مفردات

اکحال با منون بخندہ نافع است سبیل مرمین است از بہت تحلیل مادہ آن از نوکانی دیگر۔ اکنال نوشاد و محرق و شب شوی برائے سبیل مجرب است و اگر باخارش بود چرسے مثل سماق خشک یا با زرد و دھن نیست

## مرکبات

اختیار بولوی۔ بہت سبیل و درج و شراق و ضعف با سرمدہ بود و از شغف و لوبیائے کانی شستہ صیغ محرق شستہ از ہر یک ده درم مروارید یا سفید ششش درم بکایت پچ درم صلاہ کردہ استعمال نمایند و حکیم شریف خان صاحب در معشقات خود سے نویسد کہ و چرتشیہ این در اکثر کتب بطور مذکورہ بخاطر سے گذر و چون این را شل عبا سے سازند یا کھو زنگش برنگ غبار است لہذا با این اسم سے کشند باسیقون کربل را نافع است













ایضا سیر بر یک یک و انگ و نیم و یک شکر کل که مدد رافع بود و فصل بران گذشت محل فصیح بخت و مدد سیر بر است از طباب مذکور قیاسه کفانی ده باشد بهشت مرتب  
سر کرده بعد پوست بند زد سیر از هر یک چهار تا شش هلیه سیاه دارد فصل هر یک نیم درم کوفه نیمه مثل سر سوزند و استعمال نمایند دو و نیم و نیم کف کوبیده نافع و فصل نصف بخر  
از حکمای شسته را اشک بادی بود و فرو دراز مدد استسک خذ از سر قشیم است محل مدد که در آن بلیله کابی بریان و زعفران است استمال نمودند

### فصل یازدهم در حرقت عین

یعنی سوزش چشم و علاج سنگ بصری بآب غوره پرورده در چشم کشند و کاسی بزرگ کوفه بر وزن گل خناده و نمایند و کافور در چشم اندازند و اگر آغاز بود و آه خار نیر  
پیدا باشد اول سبیل بارو که در فصل جدا گشته بدیند و بعد آوری و دیگر لعل آرد و اگر احتیاج باشد ابتدا ببلعه نمائید

### مرکبات

بر و او چشم را خشک کند از سوزش باز دارد از عین نافع و کافور قادی شاد رخ منسل و در هر نیمه سوزش چشم درم مروارید ناست یک مثقال و دو و انگ نبات یک  
درم صلیبه کرده بخار بند و واسه که حرقت عین رافعه میکند از زعفران غریب فلفل و از فلفل سر یک یک درم زعفران چهار درم صمغ شش درم سبیل الطیب چهار درم  
کافور یک و انگ بخورند و بخار بر نرسد سیاق که حرارت و التهاب چشم را منقید است در مد گذشت ضماد که چشم را با نبات خشک گردانند از مدولی کافور یک  
و انگ اسفیداج شسته یک مثقال بگلایه بخی کرده گرد چشم طلا کنند عصا ره آمله که سوزش چشم را مجرب است و فصل نصف بخر هر آمد

### فصل دوازدهم در قدی

یعنی چیره چشم افتادن هرگاه چیره چشم اند از مایه چشم منغ نمایند با گرم بنویسند و شیر زنان چکانند و پاک برداشته به سینه اگر چیره محسوس شود بآب چیره بخران  
والا نشسته بار یک سائیده در چشم بچکند و زلطه بارند پس از نیمه بیرون آرد و گاه باشد که نارس خود در چشم آویزد و درد و سوزش در چشم پیدا نماید دین صورت گل  
ملایق شریخ بار یک سائیده چشم اندازند و ساعی چشم را بسته دارند بعد از غرقه یا پنجه صاف نمایند و تا بجا که چیره درشت چون زیزه مشیه و مانند آن در افتد به چیره باز  
و اگر زیزه آن بود و بدیندیگر بر میاید مقال آن مقتضای بدانند و بعد بر آردون این اشیا رسیده مشیه مرغ باشد زنان چکانند قاده گاه باشد که طوشتی بکند  
تا عینک است از سر فرو بکند و در چشم بخند و مردم گمان برنگد چیره از خارج در چشم افتاده است دین صورت کف و یا سنگ بصری از قیاسه سبیل طوشتی یا کافور  
برابر سیر از سر در چشم کشند کاین مرض را که بهندی بر لیه گویند سو و آرد

### فصل سیزدهم در صبر چشم

هرگاه که کوفت چشم رسد و سرخی یارم پدید آید اول ببلعه سبیل بارو که در فصل گذشت متعین کنند و حاسمت پس سر نمایند بعد سپیدی و زردی بهینه مرغ در وزن گل  
آشمنه شیدان ترک کرده بر چشم بنهند و صحت دیگر اخذ و با علی بخار بند و اگر حرمت باقی ماند آنچه در طرف مذکور شد بخار بند و بعد از زوال درد و سرخی اگر کبودی در چشم  
باقی ماند شیزه و دودینه در رخ و سنگ میل که در غریبه فلفل یافته شود و طلا نمایند و آسما که از رخ یا سنگ و غیره تفریق انصال بر تلعه افتاده باشد تهریز پیش نرسد  
و نمین است در هر آنکه مدت ناهاده جمع در غوشتی اگر غن آمده باشد آن را پاک کنند و شاد و صمغ منسل با آنکه کافور آن افتاد و حکم بر بند و چون خون بر نیامد باشد و تیز  
پرورده بچکند و زردی تخم مرغ بر پشت چشم بنهند بعد با صلاح جراحت کوشند بنوعیکه در صبر بیاید

### مفردات

چوب گلاب و زعفران و یک ازان بیرون آید بر منوعیکه از سر و فلان در آغاج شده به شیزه و درد قوی پیدا کند ببالند بعد از تلعه در حال غلغله متلاشی گردد و در و شکیب یا با  
و دیگر تظور و غلغله زرد و گرم کرده بر آست و جع حشر بهیند است

### مرکبات



هر یک یک درم شادق منقول در مار و پید باقی نخاس برنج سوخته منقول اقلیای از دبی هر یک دو درم کوفته بختی بیل چشم منقول کشند یا در دشتا منقول  
 بر بند و جاب غلام همین نخه در فصل مور سرخ حشر بر بنده لیکن در آن زرد الجهر منظر نماید و عوض استیلیا دوی شش منقول نگاشته  
 انجیر لولی (م) از بلالی و شترنی و ذکاکی که قروح عین و جرب را مفید بود و صفت سوخته مورایه نامسته اقلیای از دبی اقلیای رضی هر یک یک درم قوبال  
 س یک درم و نیم و تیا سر هر یک س درم کوفته بختی معلما کرده الیال نماید و واسه کوفته چشم را جرب است نمران محرق تخم خرما صبر کثیر اسادی طاب شیر  
 منصف یک جرب و یک سوده بکار بند فرور و قرح و مور سرخ را نافع باشد از شترنی سرته الصنها فی شادق نخه عدسی منقول سلاطه کرده در و سارا زرد  
 فرور از زروت قرح را پاک سازد شفاست نه درم از زروت مره سندیاب قلعی از هر یک یک درم کوفته بختی در و سارا زرد **ششیاف قفاح**  
 بنایت لیث و میخاید و جرب قروح و زهر بان و غشاه و شبر و مور سرخ و مرکبات را که احتمال دهانها شش عدسی است از قار و دوی و شترنی اقلیای محرق عطفی و در  
 شیر الی و با شیر و شتران شانه درم سندیاب قلعی منقول است درم زعفران چهار درم یک درم کافور ششیاف سازند و با سفید و تخم مرغ استعمال نمایند  
**ششیاف ایهیض** و جرب ششیاف که قروح عین نافع است در فصل رنکد ششیاف ابار یعنی سرب حرارت بفا ذو ستمل و قروح و مور سرخ و بختی  
 منصف و سبیل کشیدن ششیاف ایهیض ایونی - ایون یک درم اقلیای اطلال سندیاب از زریس سوخته سرته الصنها فی منق عری کثیر اسرب سوخته هر یک هشت درم  
 باب باران ششیاف سازند و در نالین دین نخه مرصانی یک درم و کند رت درم نیم داخل است نوحه یک جرب است نمران و اتحام قرح چشم جرب یک درم کثیر  
 سرب سوخته نخاس محرق سرته الصنها فی قویایه هندی که مراد از کثیر است منق عری کثیر از هر یک و در شغال اقلیای از دبی سندیاب قلعی از هر یک یک شغال  
 ایون مرخی هر یک سده و نیم سرخ کند یک درم با بالا باب سرشته ششیاف سازند و بکار بند **ششیاف ابار و دیگر نافع** است کشش و مور سرخ و بختی و مور  
 را و در قرح آب ساسود دارد از علائق الامراض سرب سوخته سرته الصنها فی قویایه منقول اس سوخته کثیر اسپید از زریس عری هر یک هشت درم مرافون از  
 یک نیم درم عدد و ابراده است بسا میزد و کچ آب سوده گردد آب سوده باید کرد و بسا میزد و بنایت نرمی و با سفید و بیضه مرغ بیستند و ششیاف سازند و بسا میزد  
 کند و بکار بند **ششیاف کند رت** که بهر اندام قرح چشم بکار آید از او غریب نفاست منق عری کثیر سندیاب از زریس و سفید و تخم مرغ آینه ششیاف سازند  
 در چشم کشند نوحه یک جرب نافع قرح چشم و انبات نوحه الشغال قروح و جرب که کند از ذکاکی کند رت درم شش از زروت هر یک یک درم زعفران دو درم بلباب  
 منصف ششیاف سازند و در چشم چکانند و اگر الشغال قروح و شبر مطلوب باشد بر فاده بند **ششیاف ایهیض کند رت** قروح و عده فلیظ را نافع بود  
 از جبال نافع سندیاب از زریس هشت درم ایون از زروت مرخی کثیر از هر یک یک درم منق عری چهار درم کند رت درم باب باران ششیاف سازند

### فصل پنجم در کینه

بنا که این لفظ بر سه بریش اطلاق می یابد یکی آنکه چون آدمی از خواب بیدار شود پلک گران شود و چنان پندارد که در چشم او ریگ و خاک افتاده است و  
 سببش بخارات غلیظ است که در طبقات چشم جمیع شود و حرکت بیداری تحلیل یابد و دویم آنکه بریم زیر قریه جمع شود و شایع بقل ظفر نماید و سببش وقوع  
 قرح است و قریه که منقبض شود و یا جلد رت در شدید یا صمد قوی شود یا آنکه قریه سرخ و کدر شود و بسبب تصاعد بخارات سوداوی با صبر و خفیت گردد و در  
 اشیا و دخان و غبار آلوده نماید و در پیش چشم خود از حالت اصلی عظیم تخم دریا بد چشم غارش کند و هرگاه باب گرم بقویه خفیت و شکن حاصل گردد و علل  
 در اول تقیه بن الزمو او بخیره نماید و در معات چن ششیاف الحار بن و الحار و با سلیقون در چشم کشند و الیال بصبر و نثاره آینه س است و هر صلیح  
 بجام رفتن سودمند و در دوی بهر نفع تحلیل استعمال کثرت تمکید باب علبه اکلیل و اتحام و الحباب پرده ازند و لوباب علیه و دکان غلظت یا ذرد و صفر در آن یا در  
 شیر و منق کرده در چشم چکانند و بعد از جهت نفث و تحلیل مده مار ششده فاضله باریک ساخته در چشم پر کنند و اگر تحلیل نگیرد و دمانع البصار شود درین وقت  
 بسترکاری جمع نماید و در مرض سویم معالجه در سوداوی کند و خرغونه نماید و در کند در چشم از اندام و طبع و طغلات چون با بوه و اکلیل و علبه یک چشم نافع شناسد

### مرکبات

**پاسلیقون** در فصل نزل الما خوا که فرور **اصفر نرانی** است از جهت کثرت العده و در چشم که سبب آن رطوبت باشد از شترنی از زروت هر یک  
 پنج درم ششیاف میافاد و درم سبزه زعفران تخم گل از هر یک نیم درم ایون چهار انگ کوفته بختی استعمال نمایند **نسخه و دیگر** که در کینه بکار آید از زرد



فصل شانزدهم در عشاء

مفردیات

## مرکبات

و اسے شبکوہی ایک مجلس ہاجندہ انفاضل درمیشیزن درظرف سیل کردہ وقت شام درچشم کشندہ و واسے کوشب گوری و نیکو گیشہا













لب که بر سر برده در دم در صورت هفت و دم مشتعل گل سرخ هر یک در نیم دم زعفران نیم دم پوست بلبل زرد پنج دم تخم بنامه در دم و نیم شربت و در مشتاق جلد هفت و در دست  
 و الجا حب خال در دست بر اندان و اطراف و او فاعل او و بر منار و در حب مشتق متبجانه مستند و در صد و در و نیز و مضطرب یافته هر کدام که مناسب و انداخته نماید و در دست  
 حب زنبک که ابتداء نزول را منید است و در فصل در گذشت و آیفاب حب کنگانی که کوتلی که نزول را مانع و در فصل خف لبخرا چه که و بد آنکه آنچه از نیم حب دین و در  
 بکار برده باید که کلان بسیار از در و در قند حب جلد و او که حب منق و در قنوت و مانع مخصوص موده نزول چشم بند تقیه دلغ بشرط موده و حب  
 اطراف و در فصل در حب افسان مستحق طب افسان مقلصان کرده یک در دم چهار یک در دم زعفران نیم در دم تخم شمشاد نیم در دم تخم مغز تخم کدو  
 مغز بادام مغز هر یک و در دم اسطوخودوس یک در دم پوست بلبل زرد نیم در دم تخم عربی یک در دم کوفته حب بنه حب عربی حب بنه بادام و در فصل حب بنه از حب  
 خود در شروع نموده بنه پنج حب کنگان را ساند از ترشی و بادی و شیر و شیرینی و در و ببری بر میز نماید و هرگاه از این حب بر است نزول گلو و خرخره سینه که از  
 و شباس بفری و بجا بر نمید بسوس یک در دم کثیر انجم در دم وانه پهل مشتعل یک در دم پیفرزاید و بلبل زرد که مشتق است هر اسطوخودوس که در است هر دو  
 مخصوص دلغ اند و قنوت نماید و حب مشتق و در قنوت اعضا در نیمه گاسه بلبل کابی لب با سه ابریشم قلب مصری شفاقل هر یک یک در دم نیمه  
 افزاینده حب بر است نزول المار و ابتداء استعمال کردن مانع نزول است و در انتها و در قنوت نیمه سیر ساند از کیم و اصل خان و مغز خسته که با یک حب  
 سخن نموده حب ساند و کل نامی پاس متصل نمایند و بعد از این نیمه نیمه منتقل از میان مشتق و یک حب نیمه مانع نزول و در فصل حب بلبل که در دست و در  
 مانع نزول در ابتداء در فصل مغز بنکوت و در و از این یک جز و کوفته حب نیمه شایف ساخته و در نیمه کشند یا یضاً چکر گوش آوی و انگوره مسادی و در نیمه  
 انگه اند و در چشم کشند از طریق الغر با و و است در ابتداء نیمه ذکر نان سوس از مجزئی شب میانی و دو ماست در ظرف گلی بریان نمایند هرگاه که گداخته شود  
 و در قنوت و در آن غرض کنند چون تمام آب خشک شود بر آورده بسیار و قدری از این گرفته آب حل کرده بمیل در چشم کشند و در نیمه نیمه نیمه کشند یا یضاً  
 از غلصه سر فرسنگه را در پیادهای و در پیادهای کتند چنانچه پیوزد و سیاه شود بر آورده با یک بسیار و در پیادهای سرخ و در غلصه گرم بریان نموده اول  
 آب را در چشم کشند یا یضاً سوده سرخشان را از طریق سرسره اکتال کنند و بر بند و در ستر و در نیمه نیمه عمل نمایند چنانچه در چشم پیادهای و علت و اکل شود و از این  
 اند و نامی از این انجذاب اعمال است و و است که در نزول را منید است و در فصل و در گذشت و در و در کج و در مانع نزول آب است و در فصل عشا که در شده  
 و یا یضاً و و است که در ابتداء نزول مانع و در فصل و در گذشت و در و در کج و در مانع نزول آب است و در فصل عشا که در شده  
 که در نیمه از آتش شانه گرفته شده است که در وقتیکه استعمال این میکر نزول را بادی و محروم است همین قدر که هست از دست سال و در دم شک خاص یک  
 ماست زعفران و دو ماست بلبل یک ماست کبچل چهار ماست کوفته حب نیمه قدری قلیه استعمال نمایند **شایف** که جهت نزول و مجرب محمد ذکر یا است و دیگر  
 که با در خصوصیت این علت یا منق و انتشار را نیز فاعله تمام دارد و علت یک در دم با ر چرب است در نه هر و کجا و یک عدد با اندام ناضل خود در آتش بنایات  
 نرم بک از این پس یک در دم و در لبسان اعضا که در بر آتش غلیظ کشند و شایف ساخته استعمال نمایند که عجیب الاثر است و شایف و در شفاقل که ابتداء نزول را  
 مانع و در فصل حب فرا که **شایف** جهت نزول را از علاج الامراض و قادی ماست شایف سافه و در فصل قلیه یا قلیه نیمه دو ماس که در کل  
 که در انجم حب منج و در جلد بر آب با و بایان شایف ساند و در طریق سوسن ماست شایف است که در و در شیش یا کوفته کشند و در سوسن کلکت گرفته و در سوسن آتش  
 که در از کف شکر شود **شایف** حیلت خیالات و ابتداء آب را مانع است حلیت خرب سفید هر یک یک در دم کبچل پنج پانزده در دم لعل شایف ساند  
**شایف** که در نزول المار را زیاد شدن و در نیمه نیمه نیمه دو ماست سفید پوست بلبل زرد هر یک سده فلانک بختگی بریان پنج فلانک همه با آب ساینده  
 شایف ساند و در سایه خشک نموده و در نیمه نیمه مستعمل از مفتاح یا یضاً ماست که در چشم کشند نیمه مانع نزول آب است و افزون شدن و در حلیت غلیظ سنگ  
 ببری قلیه یا بختگی بریان هر یک چهار در دم بادام که حفرات سخن کنند و در طبر غررت ساینده در چشم کشند **شایف** جهت ابتداء نزول و در نیمه نیمه  
 از علاج الامراض از در شرف منق شایف یا شایف هر یک هشت در دم مرکب بود از منق سفید از هر یک چهار در دم زرد و در دم زعفران یک نیم در دم بطریق  
 متعارف شایف ساند یا یضاً ابتداء نزول آب را که در نه هر و در نیمه نیمه باشد باز در و در شرفی از در لعلین منتقل بجز در خرب سفید یک او قلیه غلیظ نیمه از قلیه  
 یک در نیمه نیمه را جدا جدا کوفته و آب ترب شایف ساند **شایف** مرا رات که جهت نزول آب و قنوت و در و در طبر غلیظ است و در از ترس غلیظ  
 و در شفاقل تا فریم کند و خوش نام و در سفل نامی ماست از کتب مذکوره قلیه یا یضاً در دم و در او منق غلیظ سفید از هر یک پنج در دم نیمه قلیه  
 چهار در دم شش کبچل نیمه لبسان یا کوشهر هر یک و در دم کفشار از این هر یک یک در دم زهر نابی مشبوط زهر و یک هر یک هفت در دم زهر و باشد در طب غلیظ و در کف



[illegible]



پایند و نصد گ گوشت چشم کنند و بر بنا گوشش ز تو چپا نند و قدم مالند و می اتم ناری بر ساق نهند و

فصل بیست و ششم در زرتشت

[illegible]

مفردات

بنده را بر این فرخ طاعت کند زرقه چشمش لطاف را بسپاری بر آن کند زدن کفایت و دیگر ز غفلان مسود عقد است و روشن آن یعنی دهن الخلق بسپارد و دیگر آن کمال اعتماد به عشق و بسپارد است و دیگر آن است که در چشم کشیدن و در دست بر آن در دست کردن مسود و خدا است +

۴۴

صعبی کو بغیر سایہ کنہ از عمارت خلق سر سبز دردم و در چراغ نیت و در دم مشک و در تنه مال و اقا قیام هر یک یک درم و در بار یک ساعیدہ در چشم کشند ایضا  
مستند نفی سوخته یا صدف سوخته در زعفران نیت ساعیدہ بر یا فوخ طلا مانند تا چهل روز در چشم سایہ کند کحل زرقہ موافق نسخہ الخ رئیس سر سبز اصفہانی سر سبز درم  
و خوان چراغ نیت باز بنی در درم مراد و زعفران هر یک یک درم مشک کا فود هر یک دو دانگ کو فود بخندہ در سنگ ساق خوب کھریل نمود استعمال نمایند +  
کحل زرقہ در سایہ که رطوبت داشته باشد مجرب از کانی زرد البجر شاد و عدس از داخل زنجبیل لمیلہ در وصف عربی سر سبز سالخودہ در چشم کشند طلا نافع زرقہ ششم  
الطاف سر سبز و نازک بنی مانند بر صدف غفل طلا کنند تا صفت روز در دست منخل که مجرب و داؤد و انطالی است +

فصل بیست و نهم در ضعف صبر

[illegible]



## مرکبات

الطیفل وایاج که در ضعف بصر متعل میشود وفضل صدرع ذکر یافت **اعتراف لوی** کشف باصروامفیداست وفضل سبل گزشت +  
**برودجالبینوسی** که بنایت مغوی و عاقل چشم و قاطع و معد و قاطع میان من و کعبه و جرب مغزین و محل اورام است و عمل الدافع و قادری مضرب فضل و ارفض فضل  
شاذخ مشغول مقناطیس سوخته مشغول هر یک نصف جود و قیاسه کوئی سانجی سس سوخته هر یک یک جرو ما یشتا مذو چشمه نیرج از روت کت و دریا هر یک ملج جز  
باریک ساخته آب انارین پنج مرتبه پر و درند و در هر مرتبه دو قتاب گذارند **برودخیار بارنگ** از کباب مذکور بیا رنخار بارنگ پاک و خور و محو کنند و  
قویا در آن پر کرده و در غیر گزشت در خور بگذارند که غیر محو شود و بعد از آن قویا پر کنند و صلا یه پیش نموده به استعمال آرد و اگر قویا در آب کدو تازه بپزند بهتر خواهم  
بود و نیز قویا را بصر مغزین و آب کدو یا خیار تازه خوب ساینده بکار برند مغزین منفعت دارد و اگر قویا را چند مرتبه گرم نموده و در کباب سرد کرده صلا یه ساخته  
به استعمال نمایند و فکین حرارت چشم و تقویت آن نشخ طیار دارد **برودوران** که بپزد و قیاسه مغزین مشهور است و مجرب جهت تقویت چشم و از انضعاف بصر  
است از لاری انارشین و ترش یسته خوش بگیری و باجم و تخم و کجود و بنیشتر و آب صافی بستانند و در یک صد درم آب غسل معنی پنجاه درم بیا نیزند و در دو یک سنگین  
یا نقره بر آتش نرم جز و در خور و در آن باقیوام رسد و در ظرف نقره یا آگینه بدارند و عند الحاجة استعمال نمایند خواه فقط خواه بکباب + **برود** که در حفظ صحت  
چشم اثره تمام دارد از انضال صلب است و آب انار و عرش هر یک را معیاده در آب گذارند و سر ظرف را بپوشند تا اگر و صلا یه بپزد و از آن اول سر  
بر آن تا آخر آب و در سایر ارفض پای می کنند بعد از آن جمع نموده در برابر رطل ازان صبر و فضل و در ارفض نوشا در از هر کدام یک درم کوفته بخیه در ظرف چینی  
یا آگینه جازند و انحال نموده باشند که عجیب الاغراست **برود حصرم** کشف بصر جوار را نفع از طب الکبر بگیری و قویا سکه کوئی و باریک ساینده و آب  
غوره پرورند و در سایه خشک نموده و بجز را صلا یه کنند و بجز بر خیه استعمال نمایند و بیسته لطبا چیز با سته و دیگر همراه قویا پرورده داخل می نمایند چنانچه بنخ و دیگر  
آن که در فضل جز و کاست **برود پاسی** قوت باصرو بغیر از و فیاض چشم نماید قویا مرشیشا اقلیسیا سته و نقره از هر یک پنج درم مشغول سانجی هندو  
نزعفران از هر یک یک درم مروارید ناسته دو درم کدو و انگ مشک یک دانگ صلا یه کرده استعمال نمایند **برود** برای عطف و تقویت بصر منفعت  
آن پرست بینه در چهار درم حشش بکی سه درم زعفران و و شلث درم کافور یک دانگ کوفته بخیه استعمال نمایند از علاج الاسراض **برود** از اشک  
عکیم علی تقویت بصر میکند و فضل نزول المار گزشت **جواسر سرهمه** تالیف حکیم محمد رضا خان عکیم علوی خان صاحب لعل چشتی فیروزه نشا پوری شاذخ  
مدی مشغول مرشیشا از هر یک صلیب قیاسه شسته ثلثه است از هر یک یک درم مروارید ناسته دو درم بید محرق مشغول لطبا شیر معینده و نه زنگی اقا قیاسه  
منکی از هر یک یک و نیم درم از روت در برود درم و نیم پوست هلیله زردسته درم کافور قصوری یک دانگ سرهمه صغیانی باب غوره پرورده ده مثقال پیست  
مقر کحل ساز **جنب لنعانی** که دروغ و تبس اعضا سر و بدن را منقعی از انطافا فاسد است و جهت فلاج و لغوه و در انقلب را نفع و هرگاه یک  
درم ارباب یک درم مغز اصمیر کرده خورند و در بصر افزاید و منغی نزول کند مشغول از انطافا فاسد مغز صبر زرد مغز بادام پوست هلیله زرد هر یک یک درم کشته  
چینه جها سازند **جنب کوتوالی** معینه در سر و سرخج صغیرا در جبهه فضل هاست و باغی و بر لے و در انقلب و در و شغالی چینه بسیار معینه چنانچه دوسته آرد و  
و جهت نزول المار نیز سودمند است صبر سقوطی سقونیاسه مشغول تخم فلفل عصاره فستقین صغیله هر یک نیم دانگ مثل یک دانگ کثیرا نیم دانگ  
این طبیکه شربت است و در جمیع اوقات حتی که بعد طعام داده شد نافع آمده **جنب** معمول حکیم شریف خان صاحب بجهت اکثر بیماری چشم و تقویت بصر و  
و انج بیا ناست نزد و جب زنجبیل فلفل گرو پوست هلیله با سته بزرگ سنگ بصری اصل السوس منگ سنگ سوخته از هر یک یک درم مثل سر بیا ن  
و بعد از آن با شیر برگ نیم و شیر بزرسیاد و شیر کاکه و غیره کشته و یک شب بکباب دارند و صبح گولی مقدار جبهه بپزند و در سایه خشک ساخته بکار برند و بجهت  
بر و آل بابک باغی و در لے بیا ن کینه با شیر کاکه و جهت کل چشم تو با شیر عورت و جهت بیا ن هلیله و دیگر با شیر بزرسیاد و بر لے و دند آب با دیا ن ساینده  
و چشم کندن **جنب بدق** نافع ضعف بصر و معمول مغز مخمق هندی در آب پیون کهرل کرده حباب بسته بدارند و صبح لمباب دهن ساینده و چشم کشد -  
**جنب** دیگر از کباب بر مرکب زعفران سر مشغول صغیرا و بچینی امشکه کافور ارفض سازد **نارنگ** برادر گرفته باریک ساینده حب سازند و در آب  
سرو ساینده و چشم کشد **جنب لوسه** هلیله نافع ضعف بصر از کباب مسطور مغز تخم هلیله زرد و دوزده فضل و در از و ج معد و فضل سیاه یک عدد در و  
آند تازه کهرل کشته بجز یک سیاه شود حباب بسته بدارند و در آب ساینده در چشم کشد **الضماد** معینه بر آسه ضعف بصر و سبل و دهن معینه است چنانچه



استعمال نماید **مشیاف** اصغر منقول از طب الاکبر فیله زرد و قوتی است هندی از هر یک پنج درم فلفل سفید صمغ عربی از هر یک سه درم و عطر آن یک درم جلد پخ در است  
 کوفته بخیمه آب و اوین ششیاف سازد و ششیاف اخضر که در این جا بکار آید نسخ آن جانش که در فصل حرب یک مذکور است و فلفل حبیب در صفت آن نیز مذکور شده  
 لیکن و طب الاکبر و لندن از رخ یک درم و مقدار دوشا در شش درم بنظر آورده و باقی اجزاء برستور **مشیاف** عظیمه است تا یکی چشم و ضعف آن لغایت معینه  
 است از علاج الامراض و توشیه منقول است شحال مشک قلعی خضر و دو انگ تخم شسته و درم نصف و آب حل کند و او را بر ابره حتمی بنفشه و آن سرستند و ششیاف  
 سازد **مشیاف** یا **سین** بنفشه بکثر ابرام من غوا در طبقات و رطوبات خواهد در مایین باشد مخصوص وقتیکه احتیاج موجود باشد و صاحب مفتاح ابن  
 سلیمان را تائید فلفله و سیل و دود در شته از مجوده بقایا فلفل یک با سینه سه درم سنگ بصری قوتی است با رونی و دغران شوره شلی مغزی تخم کرسس هر سادی کوفته از  
 پارچ بافته گذرانیده و در سنگ ساق با شیر کوبون نایک مضموعی کرده و ششیافها ساخته بکار دارند و آب کشیدند بر سنگ که سائیده نشود و سائیده بایل جسد و چشم کشند  
 و اگر چشم گل پا در باشد یا سوسه فزیده بر چشم باشد باقی اجزاء صمغ عربی از هر یک یک درم و ششیاف یا **یض** صمغ جبه غشاده و فلفله و اکثر ابرام چشم من  
 فلفل را شش تفرش قوتی است بنشر هر یک نیم درم و امیران مینوی میگوید مشک خضف هندی هر یک یک درم و سنگ بصری سر سنفید سر سنیاه هر یک پنج درم  
 کوفته بخیمه سرمد و در آب لیون بسازد و ششیاف سازد **مشیاف** جهت خلط و دغران منقول است و از سنگباران اصل کشمیری مشغول نیاید و شحه شسته باشد  
 کند و با اصل سوس سرمد سائیده فلفل سفید یا سینه مینوی قوتی است با رونی پوست بلیله هر یک شش باشد یا کسود و عین سکه سنگ بصری هر یک یک  
 درم آب غوره یا آب باران شیا فاسا زرد و یک ششیاف کوفته با هر جرب و در فصل فلفله مذکور شد

**ضماد** که ضعف برسان را تئید است از صمغ و در فصل مذکور شد عروق **منندی** که در فصل صفت بصر است و در فصل مذکور شد عصاره **آمله** از رطوبت صفت بصر  
 و سرش چشم و ابتداء از نزل رفتن آب از چشم حرب و از دوده است و در ابتداء از رطوبت شحال شاید که در طریق ساختن او آست که بخیمه آب که تازه و در او  
 سنگین و در چین بکشد و آب آن و بار چ معیارند و در آتش دایم نیز در از جرب نیب حرکت دهند تا بقوام اصل فلفله آید بعد از آن در ظرف چینی یا جسد نگاه دارند  
 و بعد لغایت قدری از آن استعمال نمایند محل متدوی بین ناله ابرام چشم در دوشی چشم افزاید و منقول است شش شال شانه زده و در او فلفل شست عدد  
 عظیم یا سینه پنجاه عدد و کل کجده شستاد و عدد یک سائیده بکار برند منقول از معائنات و لقای **یض** صمغ و در صنف بصر حرب الشی مغزی سرمد و سیل چهار عدد  
 فلفل سفید پنج عدد کات سینه بر ابره سر و سنگ بصری بر ابره سر شسته بنفشه منوده تا دوهفته انحال نمایند و اگر در سر برگ سرس صلا نماید و قوتی اصل گردد  
**یض** صمغ بر سلفه صفت و در میان بین مغزی تخم کرسس که در دوشه بر آید سنگ بصری یا سینه اقلیم یا فلفله شوره قلعی گل یا سینه که شسته نباشد  
 عظیم بود و زامده و ماشه سر یک کوبد یا یک سائیده بکار برند محل از انحال صمغ جبه است برائے تقویت بصر و صمغ و اعلا رسیاب اسرب صمغ نبات سفید  
 قوتی جلد مسادی کا فلفل شک قدری سرمد شش کل اجزاء منقول از درم و اخضر **یض** صمغ کشته کثیر الشی است براده فلفله و درایه صبر نبات سفید کا کوفته  
 تخم شش یا سوس سرمد شش عدد و قدری زرد و وقت سخت داخل کند محل برائے اکثر تیار یا بهایه چشم عین صنف بصر و دود و حرمت و بیاض و فلفله و کل جرب  
 در محل است پوست بلیله از دود پوست بلیله آید و هر دو را بعد از نیم رطل محرق کرده و در رطل آب شیرین یک مشبانه زرد و کوفته و آب همان کوفته جهت بقدر نیمه یا یک  
 عدد بکار گذارد و آب مذکور سرمد نمایند که بقدر دوام باشد از آن جهت سازد و در جرب نیب نصب نمایند و شوره قلعی سفید کوفته از آن سدر یا یک بسایند  
 که رنگ شوره سیاه گردد و در چشم بکشد منوده باشد از صمغ کل **توتیا** سکه ساد - ناله صنف بصر از کتاب مذکور سنگ بصری بقدر نیم فلفل سر زده  
 برینه کرده و در سده آب لیون که در فلفل گلی نهاده و کل محرق نموده بپاک دوشی آتش دهند و بر آکرده سائیده در چشم کشند محل که بکشد کل خان صاحب  
 برائے زواب بخود و لوبه یا در تیار نموده بود و جهت تقویت بصر حرب است و بقایایه رد و دود صمغ یا سینه ناله صنف صمغ سوخته چهار باشد کوبد را که منقول  
 است ماشه نبات سلیقه شش ماشه کوفته بخیمه سرمد سازد محل از اینم یکم شریف خان صاحب جهت تقویت بصر و زواب رطوبات و لقای است و در سلی سیاه  
 مسخ است سر سنیاهانی و دود هر دو را بر سائیده سنگ بصری هر یک شش باشد بیک شحال شافج عین منقول چهار باشد او بر را لیمه عینه بیک بیک منوده  
 در کتاب خوب حل ساخته بکار بند **یض** صمغ انون یکم صمغ بصری هر یک شش باشد بیک شحال شافج عین منقول چهار باشد او بر را لیمه عینه بیک بیک منوده  
 ثلوه او بر بکشد یا سینه بکشد از آن جهت را مخلوط نموده و آب اما ان یا گلاب بسایند و برستور محل آکرند برائے تقویت بصر و ثلوه و جسر و لقای است و  
 کسبل و در معنه ناله است به محل که شافج ان با و شاه خوب استمال می فرمودند و بنده هم ساخته بود و منافع بسیار مشاده نموده کا فلفل یک و انگ فلفل  
 مشک فلفل سازد و هندی هر یک یک شحال در او بر ناسفته و در شحال اسلیمی است که در سلی فلفل شحال با قشیش از او بی توشیه





غریب بسایند و کسب که با سائے ارباب غنی نمایند و دیگر با ربا سپند و بچین و مستحق چهار مرتبه قبل از آب نموده بجا برده محل مستوی از بجزایات مشفق غازی الدین خان  
 سرسندی که احقر را شش از آن بطریق تشنه فرستاده بود در سر مستعد سر سبایه یک یک تو گزیده در پیله گروه بر نذر بسته در انگشت پلاس بسوزن چون دو دو موقوف  
 شود هر دو قطی مذکور در گلاب فاضل سرد نمایند بعد از آن سینی زعفران دو دو داشته مشک فاضل و دو سرخ افزوده چهار در عرق بادیان سبزی شمع نموده  
 مشک کرده استعمال نمایند محل **مازو** و تقویت لیسه نماید و دمه را باز دارد و مکه چمن را سود دارد و الکتاب مذکور شادخ عدسی سازج هندی هر یک دو درم  
 و از شش دم الاخوان هر یک نیم درم در سه سوخته سازد و از هر یک یک درم در نافه مشک یک یک و اشک کافور یک سوسج کوفته بخیه بجان انکمال نمایند  
**کحل** کسحت چشم را شاد دارد از علاج الامراض و قاروی قوت دارد درم ششایف نماید ست درم صبر سوطوی حشمت یکی هر یک یک درم کافور را گس کوفته بخیه  
 آب محرق و آب ساق پر در ده در سایه مشک کشفه و صمغ درغام در چشم کشند از یصمغ محروق دوازده الکتاب جهت خفاخه چشم و تقویت نظر سود دارد و ششایف  
 امین غایب از هر یک دو درم سرکه اصغیانی صیغه آب باران دو درم بلبله زرد نیم درم آب خوزه از انجور یک درم کافور اشک بستر مسترب سازند و درم کحل که  
 در هند و طلمت مانع بود در فصل میانه گذشت و یک نسخه در نزول الداء و کحل که تقویت بصیرت و فصل سبل ذکر یافت **کحل** انجور صبر راقوت و دب و تیز  
 گردانه الکتاب مذکور قاروی سرکه اصغیانی هفت درم و از شش شایخ درم اقلیمیا و طلا دوازده درم مرادیه ناسفته ست درم زعفران نیم درم صاف هندی دو درم  
 صلاویه کوه در چشم کشند **کحل** انجور صبر کوه جلوی خان صواب در وقت مرجهت از ایران و یک مضمه بهندوستان در مرشد آباد برائے قواب شهاب مست جنگ  
 و بوان صوبه بلگرام ترتیب داده اند با صبر راقوت و درم صحت آن نماید و چهار مزاج را بسیار نفع است مرادیه ناسفته یا قوت راقوت یا قوت زرد قوتیائے  
 کرمانی در برابر هر یک سه شغال مایران چینی صاف هندی اقلیمیا کفنی از هر یک یک نیم شغال سرکه اصغیانی ده درم شغال سرمر را پارچه پارچه کرده مثل خود و طلا  
 در دنیه پیش تازه ورق کرده با شش انگلی بسوزانند تا دانه بر سوخته شود و سرکه بعد از آن در گلاب یا شیر سرد نموده کوفته بخیه تا ده درم در گلاب صلاویه نماید  
 پس یک هفته دو آب پنج پر در ده نماید و اگر زیاد نماید بهتر است پس از آن یک پنج پر آرد و مشک کرده یا سازد و در ترکیب نماید یعنی چهار است را جدا جدا بر سنگ  
 ساق صلاویه نموده باقی او در کوفته بخیه مجموع را با گلاب یا سنگ ساق صلاویه نموده تا نیکو مزاج شود پس در هر دو روز از آن جر و کاجل داخل نموده بچشم کشند و کحل  
 این است سوم صغیانه و نیم شغال درون گاو تارده گذاشته و دهن و نیم شغال عظمه مندل است و یک شغال که چهار نیم شغال در آن کند رگ گشته باشد مجموع را در  
 چرخ کرده فیلد از پارچه کتان در آن گذاشته بطریق معمول دود بگذراند پس آن دود را با گلاب که در آن بگم کرده و جوشانیده باشند در داون سنگی بماند و نظره نظره و کل  
 نمایند تا تمام مرطب شده بشود و مراد در پس با سرکه سطر مزاج نموده بجا بر نه **کحل** انجور صبر منقول از قاروی و ششایف از زخمات متاخرین که در تقویت نظر و از الکالات  
 بصیرت نظیر اند که کافور و ششایف هر یک و اشک شادونه اقلیمیا حشمت ششایف نماید سلطان بحری اقلیمیا هر یک یک درم قوتیابا شیر و پنج هر یک یک شغال لعل فیروزه  
 و از شش شایف نفاست هر یک دو درم مرادیه بید پوست بلبله زرد هر یک ست درم از نود و چهار درم آب خوزه پنج درم سرکه هشت درم **کحل** انجور صبر  
 همیشه در سرکار قواب زیب السار بیکر قارید که تو نیم و انگ مشک یک و انگ مشک هندی و لعل و داله هر یک یک درم مشک اندامی صاف صغیانه اب از در لعل سیاه  
 سنبلیلیب سرکه اصغیانی سرکه سرخ زعفران بسا در هر یک دو درم مس سوخته مایران چینی مرصاف نوشا در در و جوب هر یک ست درم پوست بلبله زرد و مرادیه ناسفته  
 هر یک چهار درم صبر سوطوی صلاویه نماید یا قوت فیروزه هر یک پنج درم کف دیا اقلیمیا و طلا اقلیمیا از نقره هر یک ده درم گلاب دو سیال عمه مادر سنگ ساق  
 کحل نمایند چون سرکه سازد و لعل **کحل** انجور صبر سرکه اصغیانی یا قوت ساقی و از شش شادخ عدسی منقول لعل و دار فلفل از هر یک دو شغال لعل چینی  
 لاجر و منقول از هر یک یک شغال مشک چینی فاضل یک و انگ قوتیابا کافور منقول چهار شغال سازند **کحل** انجور صبر کسحت تقویت با صبر و  
 طبقات تین و باضان و رقیع عشاوه و دمه و جوب و سبل رقیق و انتشار نفع و حافظه صحت عین از امراض است و منقول تخم گوز که مقیر داله حشمتین شاد و استعمال آن  
 و باقتال اقرب است سرکه اصغیانی ده درم قوتیابا هندی که غیر تمزاجا دوست و از شش شایف در حان سرخ و دهنه رنگ چینی سرخ فیروزه و لعل مایران چینی لعل  
 سید و دار فلفل قسطنطین از نقره یا نقره از هر یک چهار درم سلطان نهی شش درم مرادیه ناسفته دو درم صاف هندی چهار درم یا قوت سرخ دو درم لاجر و ششایف  
 چهار درم زعفران ست درم قوال مس سوخته شادخ منقول از هر یک چهار درم بید لعل زرد و زرد و طلا و دار فلفل هر یک دو درم صلاویه کرده استعمال نمایند  
**کحل** انجور صبر کسحت شریف خان صاحب از جوب است مرکبات شایف لعل کرده اند مشک یک و انگ و از شش شایف مرادیه اقلیمیا فیروزه زرد و پنج و زردی چهل درم  
 منقول مرادیه ناسفته بسا صاف هندی دار فلفل هر یک دو درم مایران یا قوت لعل سلطان بحری هر یک ست درم قوتیابا کرمانی پنج درم **کحل** اصغیانی زرد و  
 سرکه مسترب سازند **کحل** انجور صبر شادخ و دیگر از ششایف مرادیه ناسفته مرغان قمری اقلیمیا کفنی از هر یک یک هفته بلبله زرد و دهنه رنگ سرکه



فضل بیام و شرق

فصل پنجم در عقدہ

فضل ششم در شعر منقلب و شعر عزاید

**معزوات**

مرکبات

دو اے کرم شعر زب کز از عجا املخ چون خون گشند و همراه کن و چند بید ستر سادی در آب و بان روزیہ دار آسختہ بر موضع شعر زبایہ بمانند ایضا غنہ  
ک شعر زبایہ را ملخ است موسے بمانند و فی الحال خون اشترود و رخ کپاہ بر آن بمانند و بخوار مل نمایند سم سم کہ بر آنے بر بال و باہمی چتر بکیم بعد لغادر عمر





فصل دوم در برهه

مفتوحات سرحدات

فضل یازدهم و صلابت چنان

5

فصل دوازدهم در سلاق

[illegible]

**مقررات**

همه گویند بر انگشت بسوزن که زغال شود و بنهند و ف پیچید و فنیله ساخته و در چراغ روشن کنند و دود و آتش بر کارا روی بچکر بند و در چشمش بند  
و یک مالانیت سلاق بسیار خوب است و دیگر نافع سلاق از موی آن که سوسه کشیده و آب گل کرده و اولی چشم ملا کرده باشند و مرغی و فلفله بجان و  
و ناز و دیگر و تپانده سبز آب خربالو ساینده و کاه فنیله است و دیگر صدف سوخته ساینده و در چشم کشیده باشند و دیگر گچ پختی مار سوخته با روغن کنجد  
و دیگر بایند و دیگر بکس گرفته سر زن و در بنه و در شک کنند آب ساینده و طلا بنده باشند

برسات









نامور بند و اگر او این نامور بند شود و در دم کند تخم در گوش بخت و قدسه زعفران آینه بر و سکه اگر اند تا سر و کند ایضا منته ناله غرب دو پا به سنگ جرات گرفت  
روغن بیه الخیر یک نهاده و بایزین چون غلیظ شود بقیه کله آوده در نامور بند +

## فصل بیست یکم در غده

و آن زیاد و غدن گوشت گوش چشم جانب بینی است علاج اول تنقیه غلظت نماید بعد از آن ششیان را بکار بر آید یا سرمه آن بر و سکه بند پس اگر گشتی نشود  
بستر زعفران و قلع نمایند و کن باطل است مصالح بعد از انداختن او و مضمضه نماید که بعد از قطع زعفران و صبر باشد تا باقی با بکوبد و پس از آن جهت دفع اذیت زرد  
بیشتر مرغ بر و قلع آینه غلظت نماید و هر چه منحل سازد حرکات در و اسهال جهت غده از علاج الامراض دیگر در گوشه در کباب ساینده بر آن گذارد  
و دما است نماید و اگر غلظت نماید باطل قطع کند و زرد زعفران بکوبد اگر اند ششیان زنجار سینه عربی سبیده از زیر زنجار هر یک نیم تولد را سوده پاک  
سبب مغز ششیان سازد و نکند گاه باشد که غلظتی در قوت و دشری و دله و سله نیز بر یک حادث میشود و علاج هر یک همان است که در دماغ او درام بر سله و سوا  
ذکر خواهد شد و همچنین تریه کبودی و سبزی که بعد از هر یک پیدا شود در آخر کتاب فصل میوه ذکر خواهد یافت و علاج بکدام حق و اجناس همان است که در فصل کلام و این گفته  
شده

## مقاله چهارم در امراض گوش

بر آن چون حاسر فصل حواس نظاری است پس ای خلقت گوش که از جمیع است ضرورت و باید که اعیان با تنقیه چک و اشترک و افزاینده غلظت نام پاشا اشتباه داشته  
باشند و از سبب این است که در گوش آب و حوانات گوش را مضمضه و از زهر بگذرانند که بعد از گوش نهضت و در وقت خواب و کشش میوه واجب است  
در هر غشیه یکبار تنقیه در و قلع با دما تخم در گوش جهت بکار بستن جهت کن و نیز اعیان باید که او درام و غلظت در گوش حادث نشود و اگر خوف صرورت ثبور با غشیه  
نامش را در سر کرده اند که چنانکه در غشیه یکبار ششیان مذکور چنانکه غلظت است از نزول نوازل لطیف گوش است و بخورد و اشتغال خصوصا خواب بر آن  
و کثرت کلام و سماع آواز قوی و دشری و حرکات منیفه و حمام و سکر متوال و خوردن خجرات و اشغال آن منصرف است و هر چه در گوش چکانند باید که نیم گرم  
باشد زیرا که دوا را بر دماغ فعل صعب است و ضرر دارد و در امراض مادی آن اول تنقیه نماید بعد از آن ادویه در گوش چکانند +

## فصل اول در در گوش

باید داشت که جمیع اقسام آن از خوردن نوحه اشتباه اولی بود و کباب و لعل و کجید بک گرم مسکن جمیع اوجاع خصوص اعضا و عصبانی است و هر گاه جهت  
تسکین اوجاع شدیده حاجت بود که غلظت است بهترین آن ششیان مایه است که از غلظت و شیرورت علی کرده و باید که ایون را در روغن بنفش  
نموده استعمال نماید که زیرا که سبب غلظت روغن خف است که ایون در گوش منجمد و موجب مزید درد و آلم گردد و شیر حل کرده چکانند که شیر بنفش  
نایت جالی و دماغ ایون پسیدان ایون میشود و با وجود آن در افرات و تسکین نافع تر از روغن است و باید که استعمال محذرات کمتر وقت ضرورت کنند بهر  
آنکه کثرت آن موجب حدوث شری است و خاکستر ایون در مخدر و تنقیف قوی تر از ایون است پس آنجا که در و دشری باشد ایون را سوسنه بگذرد  
چنانکه سوسنه در گوش چکانند که غلظت است و هر گاه که ضرران و درد شدید و خوف تشنج بود پس لامپاریست استعمال مرغیات زیرا که در گوش  
مملک است بسبب قرب دماغ و در گوش حار سافج و مادی - علامت سافج سببی سر است منجمد در گوش و سوسنه کن و دشری در و  
تسکین آن از اشیاء بارده و دشان مادی که از سر اطلاعات مذکور بود و علاج کباب سبب دشری و عذاب خیره مغز تخم بوز و آب برآورده و شیریت  
شیلو فعل کرده بنوشاند و در و قلع با دما تخم در گوش چکانند و هر گاه که دوا بر مندی است در شیر و مغز یا شیر و حل کرده بنوشاند و در و قلع  
با دما تخم در گوش چکانند و از دما و سفید و تخم مرغ و شیرین نیم گرم ساعت بعد ساعت تغذیه نمودن در حال در و ساسان سازد و غلظت کاز  
پستان مدوشند و ششیان امیش در شیرین یا شیر و مغز یا آب کشیده چکانند منجمد بود و در و دشری و آب سبب دشری و عذاب خیره مغز تخم بوز و آب برآورده و شیریت  
و آب که در و قلع با دما تخم در گوش چکانند و نیز فائده میکند و در صورت شدت التهاب در دماغ که خود نیم و دما تخم در گوش چکانند و اطراف گوش بپسندل سفید و سرخ و کاز  
و مایه ششیان و آب کشیده سوسنه بگذرد و اگر حرارت قوی باشد کافور نیز آید و غلظت ششیان با غلظت ششیان نیم تولد در شیر یا آب

کتاب  
خدیه















و نود و دم الاون بر سوتوای این زعفران سائیده با چوب بنود نچاه دارند و فستقله از کاغذ خام و سیل خاقص تر نموده و با ایامان پاشنیده در گوش دارند  
و شام بل نماند **فستقله** محبب است در گوش از کاغذ خطائی سائیده با چوب بنود نچاه تازه مرمر خوش تازه مرمره و مقراضه شفتا الو سوسفه سائیده پاشنیده  
بجوش از **فستقله** در گوش را زده صاف کند و بشکین در دنیا به از کتاب مذکور صبر سر کند و از دروت دم الاونین سائیده بسل سرشته فستقله بدل آلود  
بر دارند **فستقله** معمول است در گوش که با بریدن آن بود و فستقله از کتب مستطوره و قادی نیم گرم و از دروت خاوی کوفته بجهت بیسل سرشته فستقله با  
مرکوبه در گوش نهند و گاه است با نیک و مری نیز بهل آمده **فستقله** کوزه بجهت گوش با سفید است از مایض حکیم اصل خاوی و قادی زهره کا و دو جزو  
اصل یک جزو بهم آمیزند و لسته بجهت فستقله ساخته دال آن لایند و صبح و شام در گوش گذارند **فستقله** و **پیچ** از نیکم باوی برائے در گوش و قریح آن  
و سیمان رطوبات و ده و قی را بمجره فستقله از کاغذ سائیده بسل در زده تخم مرغ آغشته از دروت دم الاونین سفیداب تلخی صبر سقراطی سوده بر آن  
پاشیده شب و صفت خواب در گوش گذارند و بهان دست بخوابند و اگر وجع شدید باشد از اینون را سوسفه خاک شتر گلی را با دویه مذکور بر آن پاشیده در گوش  
نهند و اگر بختن جبین و تحلیل باشد مقراضه شفتا الو سوسفه و مری و بار زده اخلاصه او برده بسل از **الزئعفران** بر لکه چکر آتمن از گیش و در گوش  
از بخار مانع در غن نیم اصل با هم سرشته فستقله را با آن آغشته در گوش گذارند **فستقله** که قمر خوش مزین از چکر پاک گردان از معمولی سرکه صفت در غن مشت  
در مری چنانچه تا بقوام آید و در مری زنگار رسوده افزایند و اصل کرده و از دروت فستقله بدل آلوده در گوش نهند **فستقله** بخرج گرم گوش شراب ده در غن  
سه درم و غن گل یک درم سفیدی میزند در سه هم آغشته و فستقله صوف بدل ملوث کرده در گوش نهند و گوش ملیل بخوابند پس فستقله را با بنوب فوی کانه  
که دو در کثیر را به چرب است **قطر** محمد زهره سکن در دنا گوش و برائے در و شدید که از قمر موله باشد نیز سفید از کتاب مذکور بجهت بنی اینون در شیر قمر  
حل کرده چکانند **ایضا** صبر نافع در گوش را صبر سار کبرگ بگ صاف کرده نیم گرم در گوش چکانند و با بنگ را که بقدر یک نوز باشد سائیده بکلیه کرده  
در چهار قطره در غن زرد بچوشاند که بکلیه بنگ سوسفه گرد پس صاف کرده دو سه قطره در گوش چکانند **قطر** کسکن در گوش فارماست و نهایت سفید  
صبر سقراطی کوفته در غن گل و در غن کا که به نخل کرده در گوش نیم گرم چکانند **فستقله** از مفتاح **قطر** صبر بر برائے در و ورم تار از اطلاع الامراض  
شفای اینص کا فوری در شیر و خزان و سفیدی نیز مرغ و اعاب است بسل مخلوط نموده چکانند اگر چه برید شد به مش است لیکن در بعضی از به جاره سفید کرده آید  
را به پنج چوبده در گوش استعمال نموده شد و صنعت کفیل مشابه کرده **قطر** صبر در دنا گوش از کتاب مذکور و ذکاوی و قادی اینون یک درم شایان  
اینص در مری در غن گل چهار درم سرکه کهنه در مری با هم مرغ ساخته در گوش چکانند **قطر** صبر در مری که از زهر است بود نافع است از شادابی  
و علاج الامراض کا فوری اینون هر یک تلوسه در غن خلط و شیر در غن کرده در بینی و گوش چکانند **قطر** صبر در گوش که از لوی باشد از ذکاوی  
وقت در مری سرکه در مری در غن گل شمش در مری در غن بادام شیر پنج درم با شش نرم نیز چنانکه سرکه برود و در غن با نهم نیم گرم در گوش چکانند **قطر**  
ایضا از مطب کف در دیا برشته و آب صیغ و شنبه حل کرده در گوش چکانند **ایضا** شیر در خزان و مایوط و نیز اینون سوسفه در غن گل و شیر در خزان فستقله  
سازند لیکن بسیار کنند که حسن عصبه مع بسل کند **قطر** نافع در مری از دروت گوش سفیده تخم مرغ در غن گل مرغی کرده در گوش چکانند در از در مری شکین  
در دنا صبر که با شنبه بسل است از مفتاح منقول **ایضا** صبر نافع در گوش که با قمر و چکر باشد زهره از اجزای دم الاونین کند و صافی  
مری نصف یک جزو در غن گل آغشته نیم گرم قطر سازند **ایضا** که وجع قمر گوش را ساکن کند از بقای صبر زعفران کنند و اگر در و شدید باشد قدر  
اینون هم اضافه کنند و با در غن بادام مخلوط کرده بچکانند **قطر** نافع در گوش با در معمولی کچک قدر سه سائیده آب در گوش مخالف نیم گرم چکانند  
**قطر** صبر در بار از اطلاع الامراض و قادی در غن خیری ده درم زهره کا و تازه و دوشمال بچوشاند تا غری زهره برود و در غن بماند فستقله  
قطره در گوش چکانند **قطر** که در گوش و طنین را سودمند است از کتاب مذکور در غن بادام تلخ سه درم میوه سائیده چهار درم فلک الاطاف  
پنج درم در غن خیری میوه و فلک ما در و غن با نهم نیم گرم چکانند **ایضا** صبر از مایض استاد مستطوره و فستقله شستن با زهره زرد  
در غن بادام تلخ بجهت در گوش و مری و قدیم مجرب است **قطر** که قمر مزین را نافع در چکر پاک کند از مایض استاد مجرم و در غن  
و ذکاوی و قادی مری از دروت صبر زهره از مری کف در بادام الاونین کند مری زنگار شفتا الو صبر ساقی کوفته بجهت سرکه آغشته در گوش چکانند  
بعد از آنکه چند نوبت با اصل را چکانند قمر را پاک کرده باشند و ایضا اگر فستقله بسل آید و صافی بماند و اگر آلوده در گوش نهند نیم گرم نافع است و فستقله  
مرم اینص بر غن گل حل کرده بجهت تطهیر قمر با اصل نیز نافع است **ایضا** برائے در مری پاک کردن از مطب زهره کا و از دروت شنبه بدستور قطر سازند

نیش













### مرکبات

قطره بر آب پسته آه قیاض و خضض سروده در آب مسان اکل یا آب غرض آهینه و در گوش بجا نذر خون اکتان از گوش بازدارد و الاذن باینکه خرج خون از گوش صبر کند و سبب از گوشه در آب کند تا ساینده قطره نماید قطره و روی الاثر جیت انفجاری که از غشیه و سطح و غشیه بپس بپس بران باشد از بقای غشیه و دو دانگ خضض کند و عصاره بادریج هر یک یک درم در سرکه خوب مل کنند که یک ذات مثل آب شود بجا نذر و پیشتر از غشیه گوش صبر کل نموده نیز نافع است +

### فصل پنجم در سیلان رطوبت از گوش

سببش در اطفال رطوبت شیر است و در بزرگ عروق است و در غشیه و سطح و غشیه بپس بپس بران باشد از بقای غشیه و دو دانگ خضض کند و عصاره بادریج هر یک یک درم در سرکه خوب مل کنند که یک ذات مثل آب شود بجا نذر و پیشتر از غشیه گوش صبر کل نموده نیز نافع است +

### مرکبات

دو اسکنه که بهت سیلان صبر که بعد از آن گرم بهم رسد نافع است از بقای غشیه و سطح و غشیه بپس بپس بران باشد از بقای غشیه و دو دانگ خضض کند و عصاره بادریج هر یک یک درم در سرکه خوب مل کنند که یک ذات مثل آب شود بجا نذر و پیشتر از غشیه گوش صبر کل نموده نیز نافع است +

### فصل ششم در انحسار الاذن

واکن عبارت از کشش غشیه و سطح و غشیه بپس بپس بران باشد از بقای غشیه و دو دانگ خضض کند و عصاره بادریج هر یک یک درم در سرکه خوب مل کنند که یک ذات مثل آب شود بجا نذر و پیشتر از غشیه گوش صبر کل نموده نیز نافع است +

### مرکبات

طال که در گوشه کشش غشیه و سطح و غشیه بپس بپس بران باشد از بقای غشیه و دو دانگ خضض کند و عصاره بادریج هر یک یک درم در سرکه خوب مل کنند که یک ذات مثل آب شود بجا نذر و پیشتر از غشیه گوش صبر کل نموده نیز نافع است +

### فصل هفتم در فتق الاذن

بجهت سیلان رطوبت از گوش و کما الاذن فتعالج الاذن

### فصل هشتم در فتق الاذن

بجهت سیلان رطوبت از گوش و کما الاذن فتعالج الاذن



و یا مین خوش ز تو چسب باشد و حرمت را بشیو نگار و شسته قد سے کیل و در بار سنگ در گنجنا بار یک سائیدم بر آں پاشند +

مفروبات

در روزی که چشمره است سرخ و بیست و هشت بلی می کنند ای دل کو که یک یا یک آتیمه مناد مناد یک لحظه سوزش سے مناید لیکن بیاد است مفید است و دیگر چرب  
رطبه را نیز زبان **مرکبات** - مناد جهت تالوع اذن بحرب اذکافی و معمولی مغز مخمر که سوخته تخم بند وانه سوخته پوست که سوخته دم الاغین سفید  
تلی سوخته کلنا رسوخته اوتیار کرافنی کوخته جیمه بشیر و فشرمل کرده در آن هالند که مثل مرهم شود و طلا کنند +

فصل نهم در حکایت الاذن

یعنی تالوع گوش که بشیو الفصا ب رطوبت برقی است علاج افستین روی در سر کف اخص جوشانیده صاف نموده چند قطره نیم گرم در گوش چکانند  
و اگر در وقت شسته زرد آلودگی با دامن با سر که زرد آلودگی بهر عمل کند و بهرین اگر سبب گریان سوده در گوش اندازند و بالائے آن دو قطره آب  
لیون مرین تالوع بود که ابل البقر و البقر و البقر **مفروبات** - صبر سقوی بر روی گل مل کرده در گوش چکانند از معمولی و دیگر جلد در شیر زنان است  
کرده چکانند **مرکبات** - قطره رانغ شارسش اندرون گوش از گلاب بیکر جفتش بقدر باشد و آب سائیدم صاف کرده نیم گرم در گوش چکانند  
و بالائے آن سبب گریان باریک سوده بآب مل کرده چکانند +

فصل دهم در سبب الاذن

یعنی تفرغ گوش از آلودگی و غیره بشیو شمع قوت نمائی است بنامه یا ضعف سامع حفظ - **علاج** تقویت دماغ از اطراف عیالات و تمهیدات کند و شمع و مات  
و مروتات معقولات و دماغ بکار بریزد چنانچه در مصلح دماغی مفصل مرقوم شده +

مقاله پنجم در امراض بینی

شیخ الرئیس میفرماید که بعضی معالجات بینی مخصوص بر او بینی نیست مثل شل خراغ و اظلمه سر و بیضه از آن اختصاص به بینی دارند چنانچه بجزرات و سعطات و شمع و مات و شوقا  
و نفوئات و هر که را که حاجت بسطود او و افترا بید کادال و بین خود از آب بزرگند و بر پشت بینی بر و در سر و اوسه پشت مائل دارد و پس دوا بر زرد بالا کشند و گاهی  
بیکه بمحال ای اوسه در سر سوزش پیدا میشود درین صورت اگر خود بخود بینی گردد و بهر حال در وقت شسته در وقت گل و شیر زنان در بینی چکانند و اگر دوائے سوسه  
عادی و حریف باشد وقت سوسه نمودن خرقة تر آب گرم بر سر بنهند و پیش از نهادن خرقة بر سر شیره در شسته و یا در وقت خلاف بریزند +

فصل اول در عاف

یعنی برآمدن خون از بینی سببش کشادن رنگهای باریک اندرون بینی است بواسطه حرکت خون یا شگاف شدن شریان غشائے زیر دماغ باعث شدت کشنده  
خون و ضرر به سق و ایل عصر الحلق است و ذوق میان رعا فخری و شیرانی آنکه در شیرانی خون مغز بیخ بر آید و سرخ خالص و گرم بود و علامت حدش  
خون بود و طبع صغیر است و مزاج خون رقیق اندک اندک و نشان امتلائی دم تقدم مصلع شدید و سرخی چهره و چشم بود - **علاج** شیره از لعاب بهید  
شیره و عناب شیره و مغز تخم بوز و شربت نیلوفر دهند و اگر خواهند شیره و تخم کاهوشیه و تخم خرده و قدری کشیر اسوده افزایند و گل استی یا شاسته بر سر کشند  
بر سر مناد و نمایند و اطعمه شگ و آب سائیدم بر تارک بر سر نهادن و نیز مفید بود و کافور در سر که چوشانیده در بینی چکانند و چشم اشتر را سوخته در بینی  
دمند و خانه عنکیدت در سبب چای کشنده و دیگر و کس آلوده در بینی بپزند و قویه از مهاب افشرد و سبب گریان خواست اگر از کس کافور در آن مل کرده چند قطره از  
آن در بینی چکانند شے الفدر رعا ف را بپزند و اگر در کس فیه من امتانده نمایند اوقه سوسه خواص بود و رنگ قدیمین و سبب ببار و و ثدین و دن ران  
و خصیتین و بیا پس حکم نیز فاده سے کزد و گویند که خصیتین معروف در کس که فیه دن همان وقت ثخن بند نماید - **علاج** مصلح دماغی و لیکن



**ایضاً** از اقبال کاش سر ملای ای را بنده و خردن تن کا فور سائید آینه بر شیل پر شید و درین بند دو اسائے ماس ناعاف و لاسه مل کمانی گرد و سول  
هر یک این یک شاکو نه بنده سید مایند و در اقل شک باب سود کیه سائید بر افش بند **ایضاً** از بیاض شاد و خرم آب بود به کا فور در مینی چکاته  
و در کس سر شید یک جرد و قلا نهم جرد و بار یک سائید و در مینی و مند و سبل و معد و عود و مینا و جود بار یک سوده و در مینی و مند و درشت و درشت گولو و برگ اعلی  
و تب سائید و سول مایند و یا آب یک سفید و در مینی و مند و بعد از آنکه سیدی سفید و آب یک مجون کرده و در مینی و در آرد و **و اسائے** سبب جهت  
از کیه ای سیدی از نزل محرق و دم الاغون گلنار سفید باقی فکار کدر خرم سوخته گردن سپاس شاک گلون سوخته و اگر سر شید شاک خرم سوخته بجز در نظر مینی  
شاموس لین مغشوشه و بنوس افانیاخ آینه بیخ غری کهر کایه شعی سرش بید محرق فاسه کوفته بنده قدر سه و را و بنیکوده و در مینی و مند و درج آب از یک  
و آب غرقه سر شید در پیشانی طلا سائید و در مینی و مند و درج **ایضاً** کاش شکر خشک آلوده خشک سر شید  
سائید و بکجه سبب بر افش بند و در مینی و مند و درج **ایضاً** فیون زهر تهر و کا فذ سوخته بود و از سوخته بار یک سوده و در مینی و مند و درج است از بعضی نهائے دکائی +  
**سعود قوتیر** کوفن آدن از مینی باز دارد و از اقبال کاش و بقالی کا فور چار و انگ ایون کدر و موصاف سوخته شاموس خرم یک سد و در مینا و لاس سوخته زنج  
سوخته شب یانی بر یان آلود و در سر ک سوخته و صغاره نمیه التیس گلنار و دم الاغون هر یک چهار درم بجز کدو به بیز و در مینا و لاس سوخته و در مینی و مند و درج  
و خشک کدر و در ازین کدر پس قهر با ساخته بجز در وقت حاجت بجز کدر مناسب بسائید و در مینی و مند و درج **سعود** کدر و در مینی و مند و درج  
سوخته مست خرم مرغ سوخته افقا مایند و در سر ک سوخته پوست انار ترش کدر و موصاف سوخته شاد و درج مصل هر یک یک جرد و کا فور نعل جرد و کوفته بنده آب و درج  
در مینی و مند و درج **سعود** نعل رعات از مینی کدر ایون کا فور هر یک حید آب سائید و در مینی و مند و درج **سعود** کدر و در مینی و مند و درج  
عاج الامراض کا فور ایون هر یک نعل جرد و در مینی و مند و درج **سعود** کدر و در مینی و مند و درج **سعود** کدر و در مینی و مند و درج  
سود و در مینی و مند و درج **سعود** کدر و در مینی و مند و درج **سعود** کدر و در مینی و مند و درج **سعود** کدر و در مینی و مند و درج  
مقتدر و در مینی و مند و درج **سعود** کدر و در مینی و مند و درج **سعود** کدر و در مینی و مند و درج **سعود** کدر و در مینی و مند و درج  
طلا و در مینی و مند و درج **سعود** کدر و در مینی و مند و درج **سعود** کدر و در مینی و مند و درج **سعود** کدر و در مینی و مند و درج  
کدر طلا سائید و دیگر کدر پس نعل ایون از اقبال کاش و بقالی کا فور چار و انگ ایون کدر و موصاف سوخته شاموس خرم یک سد و در مینی و مند و درج  
اجل هر یک نیم توکر کا فور ایون هر یک یک سائید و در مینی و مند و درج **سعود** کدر و در مینی و مند و درج **سعود** کدر و در مینی و مند و درج  
از بیاض کدر و در مینی و مند و درج **سعود** کدر و در مینی و مند و درج **سعود** کدر و در مینی و مند و درج **سعود** کدر و در مینی و مند و درج  
باب سر و در مینی و مند و درج **سعود** کدر و در مینی و مند و درج **سعود** کدر و در مینی و مند و درج **سعود** کدر و در مینی و مند و درج  
**طلا** سائید و در مینی و مند و درج **سعود** کدر و در مینی و مند و درج **سعود** کدر و در مینی و مند و درج **سعود** کدر و در مینی و مند و درج  
بر پیشانی طلا مایند **ایضاً** مصله امر ارض از مینی کدر ایون کا فور چار و انگ ایون کدر و موصاف سوخته شاموس خرم یک سد و در مینی و مند و درج  
نعل رعات از مینی کدر ایون کا فور چار و انگ ایون کدر و موصاف سوخته شاموس خرم یک سد و در مینی و مند و درج **سعود** کدر و در مینی و مند و درج  
فتیله پشید و در مینی و مند و درج **ایضاً** مصله امر ارض از مینی کدر ایون کا فور چار و انگ ایون کدر و موصاف سوخته شاموس خرم یک سد و در مینی و مند و درج  
**فتیله** بجهت جس رعات از مینی کدر ایون کا فور چار و انگ ایون کدر و موصاف سوخته شاموس خرم یک سد و در مینی و مند و درج **سعود** کدر و در مینی و مند و درج  
پشید و در مینی و مند و درج **ایضاً** مصله امر ارض از مینی کدر ایون کا فور چار و انگ ایون کدر و موصاف سوخته شاموس خرم یک سد و در مینی و مند و درج  
و دیگر ایون کدر و در مینی و مند و درج **ایضاً** مصله امر ارض از مینی کدر ایون کا فور چار و انگ ایون کدر و موصاف سوخته شاموس خرم یک سد و در مینی و مند و درج  
سائید و در مینی و مند و درج **ایضاً** مصله امر ارض از مینی کدر ایون کا فور چار و انگ ایون کدر و موصاف سوخته شاموس خرم یک سد و در مینی و مند و درج  
نجهت آب با در مینی و مند و درج **ایضاً** مصله امر ارض از مینی کدر ایون کا فور چار و انگ ایون کدر و موصاف سوخته شاموس خرم یک سد و در مینی و مند و درج  
شب یانی شید و در مینی و مند و درج **ایضاً** مصله امر ارض از مینی کدر ایون کا فور چار و انگ ایون کدر و موصاف سوخته شاموس خرم یک سد و در مینی و مند و درج  
**فتیله** ماس رعات از مینی کدر ایون کا فور چار و انگ ایون کدر و موصاف سوخته شاموس خرم یک سد و در مینی و مند و درج **سعود** کدر و در مینی و مند و درج  
نادی عاف اگر چه سه بنده شاک یاس قله در نیم آنا سبب بجز شاند هر گاه چهارم باشد قدر سه شهد افانیاخ پشید و در مینی و مند و درج













فضل مفتی درنجر الانف

## مفردات

## مرکبات

حسب تہمید - کہ یہ سنی چکر کندہ علاج الامراض و قادی و لبقائی چوز بودا در سنی بسا سہ قزلل ہر یک یک درم کو فستہ تہیتہ باشد غلاور لبتہ بخورند و  
 اول شستر ہر روز سہ بار کنند و اس کے کشتی بنی مانع صحت از کافکی سینہ حاکم از زنجوش ہر یک یک درم و دس دس ہر یک جب از درم و دس دس



























مرکبات

مضمضه که تا غرضی بخواهد آن را زایل کند از بیاض است و در مخرج ماقعر تر است و در مخرج و گلاب جوشانیده بلبل آید +

فصل ششم در نقل اللسان

بینه گفت زبان نقل اللسان از استرخا و پس اگر استرخا و دندان از افتادنا معشش سلامت خواست و حرکات اعضا است و اگر به حرکت و باغ بود و باغ و در خارج نشانش کدکست حواس و بلادت حرکات و سیلان لعاب باشد علاج تنقیه نمایند پس سونیک و فلفل استرقا مطلق مذکور شده و اگر فلفل خون نیز در سرخی و حرارت زبان محسوس شود فصد و حق زبان و حجامت زبر زخم دندان جزو بود و بعد از تنقیه بنوعی به و فلفل سقچر و در امسک تبیین مضمضه و غرغره نمایند و یا فو شاد فلفل خردل ماقعر را و گلاب و بوزج بود و اشنی هسترنگ بپزدی شود نیز مرقه خوش و آب کشته غرغره و مضمضه نمایند احتیاط دارد که آب آن از مطلق فروز و و بعد مضمضه نشان را فلفل و نوشا در و خردل و ماقعر را و سببک و و گلاب و وستر و بود و اشنی حرج از دنیا میسر شود پس بلبل آید نه با نود و ج ترکی و جود دارد و آن دارند و دیگر ادویه بنام بلبل آید اگر با وجود این مکرر تحریک حاصل نشود و لعاب رفتی پیوسته از زبان جاری باشد پس فلفل آید دانست که اوده مرض رطوبی است بنامیت رفیق و سیال و دین پیوست حملات را با فو البیاضات مزبور نمایند چون از سبب شکان گل سرخ و فلفل و فو رطوبت شیر به یار باشد که در اینجا استعمال فو البیاض سوده و نقل اللسان از شیخ اشتلالی - علاجش بعد از زبان و دشواری حرکت آن پس اگر تمهید جانب محسوس بود دان کوه و سطح باشد اگر خلط مبدل بود و در سطح بمیزان بعد علاج تنقیه و بلغم نمایند جوب و با بریات و غرغره شقیه به دستور ترکیه در شیخ اشتلالی مذکور کرده و بعد از بلغم براسه تحریک بر وزن شربت یا رغن با نود و لعاب عذبه یکم غرغره نمایند و در زبان دارند که مجرب است و اوده و بخند و طینت چون با نود و گلاب و فلفل و رطوبت و شربت و در آب جوشانیده و بر قناری زنده و یکم در آن بدان نمایند و رغن خسته زنده و آب زنده و آن دارند و آنچه در شمر اهل گذشت حسب حاجت بلبل آید

**نقل اللسان از شیخ یالین** - علاجش از غری زبان است و در عرض آن در امراض سار و علاج هر یک از این نوع متفکر البر است لیکن نباید تحریکات با بصورت بلبل آید پس دستور ترکیه در شیخ یالین گذشت بر طب کوشند شرا و غرغره و هم بهر اسه گولن و بن گوش در مرقه بنفشه یا رغن کدوبا رغن با وادام نمایند و یکم در زبان بپزند و آب یکم نقل کنند و البیاض رغن ادا و اشلیه مر لیش لعاب بیدانه و لعاب تخم عظمی و پیچ و بلوط و پیچ کایان پس در غرغره و غرغره کنند و بر زبان و گردن و فو با نود فو البیاض - نقل زبان که بعد از سر ساه و بر ساه که بهت انداخته اوده و فو البیاض اعصاب بر سیل بلبل آید و شاد و آن مزمن گردد و خلط پذیرد و اما در جابله و بعد از شمر اهل استعمال حملات و فو لوات حملله و انکجاب بر آن و بر زبان الیدن چیز که لعاب آید و فو البیاض باشد نوشا در مکرر انداختن و غیره و سوناست و نقل زبان که کدکستن عصب زبان بعد از فو البیاض و قطع مایض مثوله علاج است و آنچه بسبب کوه یا سیاط که در زبان است حادث شود و باط را قطع کنند یا تمیخ بخت فو البیاض پس بسکه و گلاب مضمضه سازند و در زبان بلبل آید و در و آنجا که بعد از فو البیاض جرات بلبل آید و در زبان افتد و بلبل سبب گرانی کند براسه تبیین آن العبه و تخم و اودان بر زبان آید +

مقدمات

بومی باشد آینه لیسانین در کشت زبان که از فلفل میسر شود و اوده و دیگر بهیت نقل لسان نوشا و یا سیه یا لصل بر زبان با نود و لعاب جاری شود و اگر مرض قوی بود کدکست و فو البیاض و جوش و شیر و یا تیاج بلبل آید و دیگر رغبیل که در آب نمون ساخته باشد بر زبان الیدن در عرض این علت مجرب است متولی از جرات بلبل آید و دیگر مضمضه و غرغره خردل و بلبل براسه استرخا و زبان از حرکات است +

مرکبات

جوشانده - براسه نقل زبان و کدکست با آب از طب و مناب بنیاده از سطح غووس چپا رانه جوشانیده شیر و بنارین ششاشه شربت بنفشه و فو له خاکشی پنج ماشه جوارش بپزدی - که اسه فو البیاض و بان را سوناست از خلاصه و فو البیاض زبره سیاه زبره کرافتی قرقره یک بپزدی هر یک به ششال و از سونسل صد و ده نقل سیاه و دصد و ده شکر شربت استار کوفته بخند بعد احتمال استعمال نمایند چه که بهت استرخا و زبان قطع تمام بخند و از جرات شیخ از سیه است ملک المهر و در مصلحت یکم در مرقه بنفشه نیم سرشته نیمه رخنه و ساد و سیکه از آن جوسته در زبان دارند حسب جهت کدکست زبان انجیاض و والد مرقوم و سبب شکان گل سرخ هر یک یک ششال و از غرغره نقل فو البیاض و هر یک نیم ششال فو البیاض و ساد و سیکه از آن جوسته در زبان دارند و بنفشه شربت بر کدکست با نود و لعاب



مفردات

یعنی تر شدن زبان علاج اگر سببش بویست دارغ باشد از قدیم و تجاری و غیره یا فیه مطبات و میند و استخوان و بیدانه و کثیر و درین گیرند و آب انانیا لعاب بر آورد و خمخته کنند و کحت خیار که وقت قطع و الیدن آن به هم رسد قطع کند و قیر و طی روغن بنفشه و سر حریط باشد بر زبان انانیا و درین روغن کدو و بنفشه و کاج بنون و کلک با کچ و خرمو و دانه پتر با س کش و ویزا و عذاب نماید اما اگر موجب شقاق استخوان اخلاط و سوسه و دوده و ارتشاع بخارات آن باشد بنفشه و دغانی و دشا و صند بک آن گاهی و درین صورت تنقیه محده و مقدم و ارند و یا شایه مذکوره و پستان و درین دانه گدازه از خرمو شایه پتر چون اکب و غره و زبان کش و در دمنی ش پستور الیدن الشایه مطربه مذکوره و قیر و طی و باطم و قارچیل و غیره است +

**مفردات** مصنفه بالا الشیر یا شیر و خن یا کشنی و غیره است +

حرکات

و تر و ریشاق لسان که از استخوانی و اندکی و از کبر لای سنگ جرات دره سفید باشد حرکات مستند سوده و درین باشد غذا شیر مرغ و ادنک بر بر میزنند مصنفه بنفشه و قیر و کج زبان و در بویست آن بهدانه پستان شیرین و خرمو که در شیره این صفت خرمو که در شیره این صفت بهدانه و پستان و آب بجز شایه شیر مرغ و در شیر بر آورد و آینه مصنفه کند و شقاق را برساند +

فصل دوازدهم در جفاف لسان

یعنی خشکی زبان علاج اگر از حرارت و بویست بود و جانی و حریمات محرقه و غیره و حادث شود و تیرید بهدانه لعاب استخوان خمخته کنند و لعاب بهدانه آب نیلوفر و کش آینه بر زبان اندود و درین و ارند اگر شیر و مغز تخم که در باغ خرمو پتر این بهدانه آب خرمو و تر و زو و خیار و بادرنگ خمخته کردن نیز مفید بود و الیدن روغن با دام نافع است و اگر سبب بخارات حریفه زبان خشک و سنجید و در جانی که خرمو بود و الیدن بهدانه سفید شش پوست بپا و از آن جلا شود بآن قحط الم غنا شایه پتر شش مغز و غیره و شش علاج قنار و دومی کنند و کل سرخ و گندار و مود و در سر جوشانده خمخته کنند و اگر دوده و غلظت صفا باشد بهدانه تنقیه آن و تنقیض بالعیه لعاب استخوان چهار باشد و سنجیدن تقای و لیون و ادنک و عیب الاطراست و اگر مود و دوا بسوسه وین باشد کثیرا یا شکر یا سوسه و زبان و شستن از جبریات است و آنچه در شقاق لسان گذشت و اینجا هم نافع است و اگر کجای سبب لسان غلظت از مصلی زبان باعث مرض مذکور گردد و از وجبت و غیره و آب و ریافت شود و درین صورت سنجیدن لایق کنند و طب میدقه سنجیدن یا آب خرمو و دیگر تر کرد و چون سواک بر زبان اندود +

فصل سیزدهم در حرقت لسان

یعنی خورش زبان سببش حرارت فم صده یا دارغ باشد یا خوردن شایه یا زهر و خوردن شیرین یا زهرش اوده عاده بر زبان علاج هر چه سبب و در طب باشد چون آب کشنی تر و شیر و خرمو و لعاب استخوان و بهدانه بدان خمخته نمایند و آنچه که سبب حرارت فم صده بود و شرب و سس نیز نمایند و در مصلی ما از خواص الیدن و پست شمع کنند و مغز شیرین و کدو با دام و مغز تخم زو بر زبان اندانند از این اجزاء شفاست و کثیرا و سنجیدن حسب ساقه و درین دارند و کافور بر زبان اندود و در وجبت الفسبا باطلحار و بستر زرد حار بپا باده و استعمال غرض تنقیه نمایند و آنچه در شقاق لسان گذشت و اینجا مفید شاست +

مفردات

اگر بخار یا خرمندی و درین و دشمن براس حرقت زبان سوده است و دیگر براس حرقت زبان انانیا عاده از روغن خمخته سازند که ساعت است حرکات حسب که حرقت لسان را که از خوردن چیزهای سرد و شیرین به هم رسد لایق کند و از این صفت خرمو و پتر و کج و ادنک و شفاست کثیرا و سنجیدن و قیر و پتر +

فصل چهاردهم در مکه لسان

یعنی قارش زبان سببش ماده محرقه لثام بود و علاج اول تنقیه ماده نمایند بهدانه آن خمخته کنند آب گرم بهدانه شیرین که شکر آینه شش بر سر که در روغن کج و خرمو الیدن و الیدن آن بر زبان و دست سرفراغ ماده حار زبان اثر تمام و ارد +

فصل پانزدهم در ورم الحنک

مفردات









آب چو شناختن آب را بآب مضطرب ننهد و بطریق اولین ذوال گدازشته بخواند و مکرر میل کند و حقیر جواب داد که نوشاد و رافین هر کدام را با انگ سسائیه در حضور سسائیه  
مناکلی بپزند و با لایه آن اندک موم گذارند و زجاج و نوشاد و پرکن نیز گرم بکنند و گداز مضطرب آب برگ شناخته او سفید و چوبین مضطرب سبک و ستر و ذوق  
و آن طلیخ باشد و مشق جوز فلیق و مسد نامی و مسنون فلفل صریح الاثر است و اگر باین اودیه یکسایه بناید و مرغ و هندیه ستوریکه و قشقه با گدازشت و اگر با قشقه  
سود و دانه جور بکنند با شیر و حلیت بهم برشته و در سسائیه مناکلی گذارند که از قشقه قطع شود و فامده و در دمنان که از جنبدیان آن باشد و گندیش کستر و دمنیز  
است و کام نمایند بدانچه و فلفل تحریک استخوان خولیا که در گندیش آن بیشتر بود و از گندیدن علایقه نیست و آنچه بسبب ماکل دمنان ساش شود و علایقه است  
و علایق از فلفل ماکل استخوان چویند و باشد که جماع داده و مسد و باعث و در گرد و در حلات شکم سیری و با سبب غلیظت و قشر و تدریش تحقیق و موه و حبه است  
فلفل غذا و او را کفشی در طعم و از شیر و میوه با دست و اعتناب کردن و

مفردات

[illegible]

مکتوبات













برای نمایندگی **سنون** از جانب جهت تقویت پستان از میان عمر شریف خان صاحب مسکه بایان ماین خرو و ماین گوان اینک است بر پشت پهلوی کلاهی  
 شیب بانی بر پشت شیب کتخته دست دوسری شیب کسین شیب وقت خواب بماند و در آن را باین دارو نماند که از دست آن را از جبهه و درون **سنون** بر پشت  
 سکه است که در آن و در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته  
 سوزنی است که جهت شیب بانی بر پشت شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته  
 یک یک اول سنگ جرات است جهت شیب بانی بر پشت شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته  
 بماند و در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته  
 غن که در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته  
 کتخته شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته  
 سکه شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته  
 سن از یک جهت خوش رنگ است که در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته  
 هر یک یک تور ماین گوانی مسکه گماند و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته  
**سنون جامع الفیض** از جویات حکیم که در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته  
 براده آهن پوست درخت موسری از هر یک یک تور ماین گوانی مسکه گماند و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته  
 دو کله بطریق سی بماند و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته  
 گوشت بن دندان حکم که در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته  
 کبر یا نیم تور فلفل ساق هر یک یک تور ماین گوانی مسکه گماند و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته  
 لیس غن و در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته  
 ماند و در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته  
 از هر یک یک شیب بانی بر پشت شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته  
 شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته  
 بالاسی که در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته  
 طرفین پوست یک دوم و در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته  
 مانند **ایضا** جمعه الاغی که در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته  
 پان بزرگ **ایضا** مینکه سپاری شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته  
 هر دو چار باشد سی بر این **ایضا** کتانه شیب بانی بر پشت شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته  
 که در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته  
 سائید مسون سازند **ایضا** از کتاب مذکور مسکه مازهر یک نیم تور ماین گوانی مسکه گماند و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته  
 موسری در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته  
 پس آب که در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته  
 ساز و کمان سید میندی ساق گماند و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته  
 زنده و در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته  
 از مسکه **ایضا** جمعه مینکه سپاری شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته  
 در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته و در آن در دکان و جهت که در آن شیب کتخته







اگر طفل داخل شود و غلبه دندان میسایه سبب شفت عضلات نگین است از تلویط و دفع علاج بعد از پنج روز مرسل هاروب ایاج بعد از یک فنجان  
گرفت معتقد نمایند که چون ریه و غش بلان و بادبان ساینده در گنجینه خنجره و مرض مذکور که بسیار عارض شود در اکثر بچگان خود بخود و یا با کمک  
و کاهیل مسکه و صمغ کافور و فلفل و خنجره و این دواضه شعله عارض نمیشود و اگر در عرض هاد و جد روی که عادت نیاشد روی است +

فصل نہم در تہلیل نباتات

[illegible]

فصل یازدهم در رسم لفظ

بینی کاس گوشت این و فشان ورم حار لخته ملاش آنکه بار ورم زبان بود پس در ورم دقوی سرخی لخته و کزنت آس و دیگر آثا زلفیه خون ظاهر بود و در ورم صفراوی نکت  
ورم و شدت درد و جرت پیدا باشد **علل** آنجند که بریکه و قلاع و دوسوی و درد و فشان حامله بعد فیضال به چهار برگ و تعلیق زانو مسهل و دیگر گوشت ابل کزنت و آب خرفه و غیب  
الشب و با نکت درین پیش منید بود و پنجین عس و کشنده و نکت و گلزار و مور و و عسل سرخ و زعفران و ساق و آب یا گلکاب جو شانه و معصنه کردن و در اخلاط  
معصنه یا کبک کشیزه و زعفران گل خنودن نافع و در وقت خدت غرمان کدو آشن زو بر لخته سخت سودمند است و هر گاه درم سنگین یا بد و در لخته افروخته ورم باقی ماند و زعفران گل  
یا بادام در آب کاشیده معصنه نمایند و لخته مایه و زعفران گل چرب بار دارند و اگر درم عظیم بود و بدتر بر آس که مذکور تعلیل نشود آس را بشکافند پس معالجه بجا است نمایند ورم بار و  
لخته ملاش سپیدی رنگ و دوسوی عس و در علاج آنکه در قلاع یعنی مذکور شد تعلیل نمایند و در آب یا معصنه بنهند و زعفران یا بادام و بعد از آن آدوی محله چوب یا بونه و انکیل  
و در زعفران و تعلیه و زعفران در آب جو شانه و معصنه کردن مفید است \*

**مفردات**

ساقی را در کتاب محل کرده معقود نمودن بر آسای درم عارضه نهایت مفید است و دیگر معقود از پوست دشت سلطان الاشجار بر ساقی درم لثه با کلف مجرب است و دیگر خیار شیر در درم لثه معقودنه را نافع +

## مړکيات

[illegible]

فصل في واژه‌ها و در قروح و ناصور لثه

اگر خود ذکر را در وقت غفلت نداشتن و ملازم نگذارد و چارگ کند و غسل دارد و هندو بخورد و آیه که در فصل قللار ذکر شد بعل آید و معتضه بسیر که در آن کشنیز















מש

[illegible]





































و از کرم قانی از سر و خط نیست شمرست محققه شمرع عم حکم شمران قان نبشته مشک با و آنرا سبل العیب با و آنرا لود و دیگر کوی نیم با و مشک یک دام  
غیر خرد دام و لا یج و سبل العیب با و آنرا سبل العیب با و آنرا لود و دیگر کوی نیم با و مشک یک دام  
گلاب و آنرا انداخته تمام شد شمرست مشک با و آنرا سبل العیب با و آنرا لود و دیگر کوی نیم با و مشک یک دام  
دام و کم وقت را کم و سبل العیب با و آنرا سبل العیب با و آنرا لود و دیگر کوی نیم با و مشک یک دام  
بندی هر یک سه درم شمع مقدس فراسون پوست پنج کوش پوست پنج اویان پودینه کوی سداب هر یک پنج درم شیر سید یک دبل همه را در پنج دبل آب  
جوشانده تا دبل ابی با نده صاف نموده غسل می شست هر یک یک دبل در دبل کرده باقی لایم جوشانده و کت جوشانده شربت ساند شربت یک اونی و نصف آب  
سرد و خام و تن براسه انتحاب نفس حادث از دست راست عضلات صدر سبب رطوبت بارده و ضعف حرارت از کتاب مذکور محقق سبل العیب اصراف  
نفس الزهره صبر سوطری نارنگ سادوی الا جز و گلاب ساید بهر پنج طلا نموده بر سینه صفا و دانه سید  
و شوق لهن و سرفه کننده را سوده از دکانی پرسا و شان نیم دبل اهل السوس سستان میوزنته و دفا خشک با و آنرا تخم خلی خبازی پنج سوسن هر یک  
شست درم بر سوز عرق کشنده و عرق حبشه السعال که ناشی بر است و فصل سال خوابا و دفرس نبشته سبل که فیل لهن اصراف بود و سبل خنج  
خوابا و قیر و طی نان براسه شوق لهن حادث از سرج غلیظا و غیر آن از کال و علاج الامراض اگر در کسند آه و علیه از هر یک پنج درم شمع اهل السوس  
از هر یک درم با فخر و کای نیم درم موم را در روض سوسن یا در سوسن نارین که اخته سیر اویه را کوته بنیته بیند از پودر سوسن هر یک سمانه بر سینه صفا و دانه سید  
لعوق که دانه سبب شوق لهن از مجربات حکیم صادق علی خان صاحب است که از دکان گل کا و دکان منغ عربی انداخته و حج رب السوسن بن سبب خنج سوسن  
خلل سفید از هر یک یک درم با و آنرا خلل سفید چهار درم نیم شفا سید اویه دو نیم درم سوز با و دهم شربن یک نیم درم شمع خنج سوز درم شمع خنج کا و سوز شربت یک درم  
عمل سفید بخارم نبات سفید با نوزده و دهم لعوق ساند خوراک شست باشد لعوق نان شوق لهن و سوز شوق لهن و سوز شوق لهن و سوز شوق لهن و سوز شوق لهن  
بلایان نوزده و کوی نبشته هر یک یک توله عذاب انجیر و هر یک بست و آنه سوز شوق لهن و آنه سوز شوق لهن و آنه سوز شوق لهن و آنه سوز شوق لهن و آنه سوز شوق لهن  
نموده نبات سفید با و آنرا عمل سبب نیم با و آنرا تمام آمده و از خرقه سوسن عربی رب السوس سوز شوق لهن و آنه سوز شوق لهن و آنه سوز شوق لهن و آنه سوز شوق لهن  
آه و سوز شوق لهن از سستان ایضا سبب نان شوق لهن و سوز شوق لهن و سوز شوق لهن و سوز شوق لهن و سوز شوق لهن و سوز شوق لهن و سوز شوق لهن و سوز شوق لهن  
سبب شفا سوز شوق لهن از سستان ایضا سبب نان شوق لهن و سوز شوق لهن و سوز شوق لهن و سوز شوق لهن و سوز شوق لهن و سوز شوق لهن و سوز شوق لهن و سوز شوق لهن  
هر یک یک سمانه گانه بلین معشقه بایک سوده آه و سوز شوق لهن و سوز شوق لهن و سوز شوق لهن و سوز شوق لهن و سوز شوق لهن و سوز شوق لهن و سوز شوق لهن  
گذا و داری و علاج الامراض زوقا سبب ایس پنج سوسن آه و سوز شوق لهن و سوز شوق لهن و سوز شوق لهن و سوز شوق لهن و سوز شوق لهن و سوز شوق لهن و سوز شوق لهن  
صاف بقوام آند و صاحب اغراض نوشته که زوقا و پنج سوسن را کوته بنیته بکینین یا با جبین بکینین و اگر پنج سوسن حاضر نباشد شوق لهن و سوز شوق لهن  
لعوق اهل مجرب براسه رطوبتی استعمال کرده میوز دهن روز متوالی از علاج الامراض اهل یک اونی کوته بنیته در روضه کا و نیم اونی است  
که بیل کت گرفته سیر ساخته لعوق ساند لعوق الصنوبر بنیته صاحب ذخیره و منبر با و دهم سوز منبر بر یا براسه منغ عربی کت از هر یک یک خرقه کلان  
بریان قمر سوزی منبر و النوی از هر یک هفت جزو کوته بنیته بر شوق کا و برابر اویه و دو چندا جل عمل کت گرفته منج ساند شربت یک آنرا لعوق با و دهم  
بنیته طلب کشف رطوبت است منبر ملعونه بریان منبر با و دهم شربن هر یک دو توله تخم طلیه بریان تخم کتان بریان هر یک سه درم رب السوس چار باشد شفا سبب  
شست باشد منغ عربی کت از هر یک سه درم شوق لهن بنیته شیدک نیم با و آنرا تمام آورده و معطران سبب شفا سبب سوز شوق لهن و سوز شوق لهن و سوز شوق لهن و سوز شوق لهن  
پنج درم سبب عذاب است و چندا سستان اهل و آنه اهل السوس خلی خبازی همه با و دهم کت از هر یک یک توله بهدانه شفا سبب شفا سبب شفا سبب شفا سبب شفا سبب  
شک یک توله سوز شوق لهن و دهم پوست شفا سبب و دهم شربن هر یک دو توله تخم طلیه بریان تخم کتان بریان هر یک سه درم رب السوس چار باشد شفا سبب  
قوام رب السوس شکر متال هر یک چهار نیم شفا سبب ملعونه و منبر با و دهم تخم شفا سبب هر یک شفا سبب شفا سبب شفا سبب شفا سبب شفا سبب شفا سبب شفا سبب  
بهت در دوی حال بر سوز شوق لهن است و سبب شفا سبب شفا سبب شفا سبب شفا سبب شفا سبب شفا سبب شفا سبب شفا سبب شفا سبب شفا سبب شفا سبب شفا سبب  
بهر شوق لهن شوق لهن شوق لهن شوق لهن شوق لهن شوق لهن شوق لهن شوق لهن شوق لهن شوق لهن شوق لهن شوق لهن شوق لهن شوق لهن شوق لهن شوق لهن  
لعوق شوق لهن براسه رطوبتی استعمال کرده میوز دهن روز متوالی از علاج الامراض اهل یک اونی کوته بنیته در روضه کا و نیم اونی است



















[illegible]































[illegible]













غوی اسک با راب گرم من کنده با سکر شیرین کرده خمر جاز نماید براسل مجرب است و دیگر لقی بنج عمیق خاضه که با بونست لوث کرده سوخته با شندیل و زشت الدوم شلت  
است و دیگر شیرین و اسفانج مجرب است و کذا خانی بشیر زوید که سکر بر بدن کجند مبادوست وین طلت مجرب است و دیگر مجرب براسل زشت اندم مجرب ازانی  
یعنی سنگ جرات از دوا شد تا غیر توالش اشیر الخ و اسل و باوق بارنگ دوسره و لغت اندم +

[illegible]







[illegible]



















[illegible]





[illegible]











حجراتی صفت قلب با نجات است و بالعوض بود و دیگر شک شرب و طلاء و شستن قوی و متوی قلب است و منزل خفقان می آید و در صفت دیگر است و دیگر  
 دوام نامشروع متوی قلب است و خفقان بار و گشتن این بسیار باشد و دیگر خود را بطن و شش و دیگر بر این دروغ با دام او شیلن عرق او با شک با شربت مسیبا  
 خوردن بخور کوفته نافع خفقان بار است و مجرب بودیست **در کربات الطریق** کشتن سمنول این فیه نافع دیگر در دفع خفقان حار و بخار صاده از  
 سده و مرانی و تقویت و دفع و سده و دل نافع و مجرب است پوست بلبه زرد پوست ابله کالی پوست بلبه بلبه سیاه که سخی فکریل سرخ سرخ شش گل گل دران  
 از هر واحد دو که کشتن مقشور بر هر چه از ابله عات کوفته خیره برغن با دام جرب ساخته با قند سفید و جینا شین میل بخندیده ام و ده این یک زعفران یک یکا شنبه  
 گلاب سوده یا سیر و بلبه یک توله ام عرق کا و زنان اکثر اوقات اول کار و گاه آه از خنار تا اول ثانیه طریقی کشتن سیر سیخ خضر را که خفقان نافع است و در  
 فصل صحت گذشت **افوشه دار و لولوی** که جهت خفقان جازا نفع و موافق است بصفه فرای مزاج و نشاء که در متوی قلب است رنگ در غلبه زرد و متوی سده از  
 یکم یک گلسنه سده کوفنی هر یک خیمه تر قفل زنبه عطلی اسار دل تخم خونه مقشور زعفران هر یک سدر دم افریل دیاس سدر دوا قند سنبلی الطیب تخم کالی فخر کوفته صندل سفید  
 تر داریه ساخته خاشاک کا و زنان شک هر یک دوم و صق فقره کرم آملک سیر حیا جری قند سیاه یک سیر خندیده کبیر و پسته نهها فقره شک دو ماشه فقره پسته  
 قاقا کله هر یک سدر دم خافه می کنند که در او پنج سیر سیر خاشاک و یک شانه زرد خنیا تدریس کرده فوئید و در شربت سیرک بوشا تا مبر خود او با چه گذر رانیده با قند و شنبه  
 قوام آید و او را کوفته خیمه را در آن سیریه میول سازد فقره شربت یک توله **افوشه دار و لولوی** از اخرین حکم ملوی خان صاحب که ریاست محمد شاه ساخته بودند  
 بنیاب متوی انقضا و تمیید است و از براس خفقان و هیچ انعام با نفع یا خصوص مرانی و از براس ضعف و باغ و سده و کبد و احشای است و بوسه دادن خوش کنند  
 و فسخ از دوشی قوی است و در ششایی بطن را میفراید و منافع بسیار دارد و مجرب است تخم کالی سرخ چهار شقال سده کوفنی سنبلی الطیب از هر یک ششقال مولد نافع  
 ششک فوسنی با فربت رانی عقیق یا مانی بلبه عرق منقول هرمان قمری زمر و کینه فیل پیشی فاخره صوفی خنیا ششک بق طالع اول و صق فقره منقول کهر را می دهی  
 عرقی پوست سیرون پوست از نیمه قمری گل کا و زنان زعفران قلع از فقره لجان زنب اسار دل دیاس هر یک یک شقال پوست زرد و قند و جینا سمنول سرخ جین سفید  
 ششقال صوفی کاسا سیر سفید فقره شک سمنول سرخ ساقی سندی گل ارینی منقول گل و دشتانی دهل باه بخوبی هر یک یک شقال مقشور شرب شک سنی از  
 هر یک نیم شقال شیر آملک ششک شصت و پنج شقال زرد شک سنی هفت شقال آملک زرد شک داک شنبه زرد قباب حدادان خنیا سده با یک مقدار قند دهل باشد پس  
 جوشانده تا سده فیل آب با نضر و آرد و یکو بکانه با لایند پس با قند و خنیا بنات سفید ب پشیرین سب او دوا و از هر یک نفعت وزن اجزا میل صغی بوقن اجزا گلاب  
 عا کرده با شش که بچ شاند و آن کان را کوفته بون و دیگر که نیاید و آملک و سلطوخ و آملک و عوام آوند و او دوی با پست و ستر بران سفید و در ظرفی بجا با نذر شربت  
 از یک شقال تا دو شقال نوع دیگر که جهت تقویت قلب و دفع خنیا است عینا ششک یک شقال سده کوفنی زنبه پیل اسار دل و در جینا سنبلی الطیب سمنول قفل مرادید  
 نافع صق فقره هر یک یک شقال سمنول سفید با شیر پوست ترنج صفی هر یک یک شقال کلسه کشتن مقشور هر یک یک شقال شیر آملک ششقال شربت فواکیل ششقال  
 قند و فیل با لایند و سده وزن او دوی و نصف پوست سیرون پوست ششقال افرو دوا از منقول از منقول و دیگر که ششک نفع صق فقره کوفته و  
 شرب کوفته و در آن کلسه را وسط سیر و آرد و دل و دفع را قوت و دهنه کالی سمنول سفید یک شقال عینا ششک از ششقال خود دهنی بنات سفید هر یک یک شقال خود و عینو  
 سنبلی را یک گلاب سوده بنات کوفته و دل سازند و فوئید کند و وقت حاجت بر آن کشند تا چند مرتبه بدهند و در وقت عینا ششک عینا ششک است ایضا ششک از  
 باغی است و هر کس که فقره صوفی هفت شقال شک خالص از ششقال خود عرقی چاه و عینا ششک عینا ششک شصت و پنج شقال او دوی کوفته و عینا ششک سمنول که کوفته  
 کوکب برون و در سبب شک سازند و وقت حاجت بخورند و کوفته و کج که جهت خفقان دل قوی تلقی است و فصل نشان گذشت **ترکیب ساختن کا و فوئید سندی**  
 که براس حرارت قلب با تیرید استعمال می نمایند و منافع کثیر دارد که فقره جی هر روز شک انگلیس را که سمنول هر یک دو توله لایخی خوردن داشته قفل را ششکات  
 شرب و فیل با کوفته جوی هر یک چهار شانه زعفران سده سده آرد و با یک ساریده و آب زرد شک یک لایخی خنیا قمریه خد سازند و بر تیرید شده با لایخی یا لایخی و  
 از گران خنیا قمریه یا بر آتش لایم کنند تا کبابا و بر پشت پالاند که پارچه را با یک سدر و کرم و سده سیر و آندیده باشد بعد کبابا یا ساریده دارند و هر کس که در شک  
 شده باشد از جلا ساخته و دقه آبسی یا سیمی بپزند و آب کیده یا پخته و در جی و لکان اندازند که کوفته و کج که فقره ششقال او دوی سمنول ششقال سمنول ششقال  
 فوئید شرب است و شک سمنول ششقال شرب و در جی و لکان اندازند که کوفته و کج که فقره ششقال او دوی سمنول ششقال سمنول ششقال او دوی سمنول ششقال  
 شصت و پنج و در جی و لکان اندازند که کوفته و کج که فقره ششقال او دوی سمنول ششقال سمنول ششقال او دوی سمنول ششقال او دوی سمنول ششقال  
**تریاق الکرمب** که جهت خفقان و دفع نافع و فصل با نفع لایند و کانی تیرید براس خفقان حار و فساد دیگر که براس خفقان و شیر و خرد شیر و





[illegible]

[illegible]





















[illegible]













































مفروقات

مرکبات

فضل سرچشم در اورام و تھمد و پستان

[illegible]















































































ہمدردی و ہمدردی کی نیلے +

[illegible]

مفردات



















































































[illegible]

# اعلان ضرور

بر تمام اصحاب و طالب و صاحب کتب واضح باد کہ تمام  
 نفوس الثانیہ و ثالثہ کتاب ریز از عظم منجانب مصنف  
 مرحوم بکلیت خاکسار حسب بنیاد سرکار انگلیشیہ من کل الوجوه محفوظ  
 هستند لهذا حدیث قصیدہ لفرمانید و بعض نفع نقصان بردا  
 نمکنند البتہ آنقدر کہ کتب مطلوب باشند از دکان خاکسار واقع  
 بازار در سیمہ کلان صوبہ دہلی طلب نموده بند و رامہ ہون مشت  
 فرمائید

خا

احمد حسین صاحب کتب بازار در سیمہ کلان

صوبہ دہلی  
 ۱۳۳۵  
 ۱۹۱۶